

تأمتن مهدوی



فصلنامه
فرهنگی

۵۱

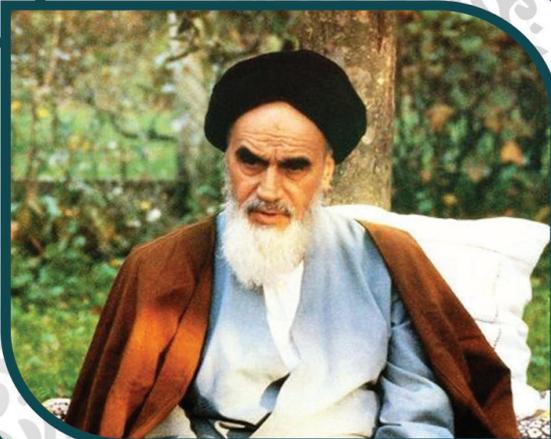
فصلنامه فرهنگی، اجتماعی و سیاسی
نشریه دانشجویی دفتر ارتباطات فرهنگی

قیمت:
۳۰۰,۰۰۰ تومان

زمستان ۱۴۰۴



امامت، تداوم منطقی شریعت



همانطور که دین و قرآن در پیشگاه خدا و پیامبر با اهمیت تلقی می شود، امامت هم باید در آن پیشگاه به همان اهمیت شناخته شود، زیرا امامت قوه و جریان قانون است که مقصود اصلی از دین و قانونگذاری است از این جهت پیامت قانونگذاری لغو و بیهوده است و امری بسیار کودکانه و از قانون خرد بیرون است و با امامت، دین کامل و تبلیغ تمام می شود.

(امام خمینی، کشف اسرار: ص ۱۳۴-۱۳۶)

مجاهدت و مقاومت

با توجه به امتحانات و ابتلائات پیش از ظهور که در روایات نیز بر آن تأکید شده است، ایستادگی و مقاومت در میدان های این ابتلائات و امتحانات، از وظایف منتظران ظهور است.

بیانات در اجتماع بزرگ مردم قم، در سالروز میلاد حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه)، بهمن ۱۳۷۰



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



توحید؛ قطب‌نمای تمدن اسلامی



کیمیای نبوی



استراتژی «نَسَب»



مرز تمدن توحیدی و الحادی



از طلوع بعثت تا افق ظهور



تمدن نبوی؛ پروتوتایپ یک ظهور



تمدن‌سازی؛ از رسالت نبوی تا رسالت ما



شالوده‌ریزی تمدن نوین اسلامی



طرحواره تمدن نبوی



معماری امت، طلیعه تمدن



جاهلیت در برابر رسالت



رمزگشایی از گسست غدیر



تحلیل راهبردی از گذار تمدنی



نقشه معکوس انحطاط



شماره ۵۱

فصل‌نامه فرهنگی، اجتماعی، سیاسی
شماره پنجاه و یکم
نشریه دانشجویی، دفتر ارتباطات فرهنگی
ویژه تا تمدن مهدوی
زمستان ۱۴۰۴

صاحب امتیاز: مجتبی مصباح
مدیر مسئول: سید احمد رهنمایی
زیر نظر شورای سردبیری
همکاران این شماره: سید مجید اشکوری، اکبر پوست‌چیان،
محسن مومنی

طراحی: محمد عمونی اصل
حروف نگار و امور مشترکین: حسین شیرغلامی
ویراستار: مریم احمدی شیروان

فرهنگ پویا در ویرایش کوتاه کردن مطالب آزاد است.
آثار مندرج در نشریه بیانگر دیدگاه‌های نویسندگان آن‌هاست.
این نشریه از داخل و خارج کشور مشترک می‌پذیرد.
نقل و اقتباس از مطالب نشریه فقط با ذکر مأخذ مجاز است.
مطالب ارسال شده به تحریریه پویا بازگردانده نمی‌شود.

نشانی: قم/حیابان امام (ره) چهارراه غفاری/خیابان ایستگاه /

کوچه بوعلی/کوچه ۱۷ / پلاک ۲۷

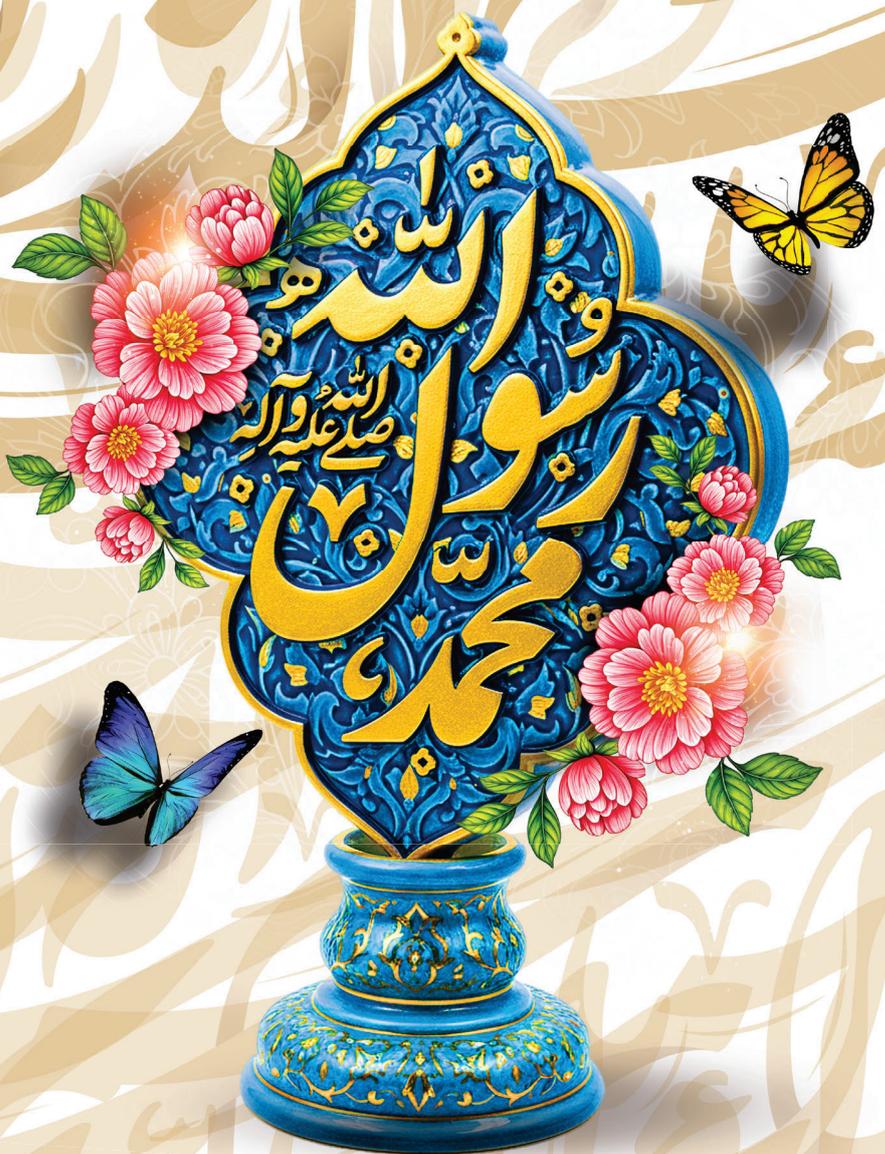
صندوق پستی: ۳۷۱۶۵/۱۴۶

تلفکس: ۰۲۵-۳۶۶۲۲۵۹۷

کیمیای نبوی؛ طرحی برای ابدیت انسان

در نگاه خطی و زمینی ما، تاریخ، عرصه گسست‌ها و فاصله‌هاست. دو ساحل را می‌نگریم: ساحل مکه و مدینه با آن طلوع بی‌بدیل «بعثت»، و ساحل موعود «ظهور» با آن وعده استقرار بهشت عدل بر زمین. و در میان این دو، اقیانوسی پهناور از قرن‌ها فاصله، که گاه آن را «عصر غیبت» می‌نامیم و گاه «دوران انتظار». این فاصله، همواره روح مؤمن اندیشمند را به پرسش وامی‌دارد: ماهیت این اقیانوس چیست؟ آیا صرفاً عرصه انتظار و آزمون است؟ آیا این قرن‌ها، فترتی است میان دو تجلی بزرگ الهی که باید با صبر و سکون از آن گذشت؟ یا آنکه خود این مسیر، این صیروت پرفراز و نشیب تاریخی، بخشی حیاتی و جدایی‌ناپذیر از همان طرحی است که در غار حرا آغاز شد و در آخرالزمان به ثمر خواهد نشست؟

پاسخ به این پرسش، در بازتعریف ماهیت «بعثت» نهفته است. بعثت، انفجار نور بود؛ اما نه نوری که تنها برای روشن کردن یک مقطع از تاریخ آمده باشد. رسالت پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله)، ارائه یک «فرمول» بود؛ فرمول تبدیل «انسان ممکن»



به «انسان کامل». این یک پروژه انسان‌سازی در مقیاس تاریخ بود که قرآن کریم، نقشه راه آن را به دقیق‌ترین شکل ترسیم می‌کند: «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» (جمعه، ۲). این ترتیب، تصادفی نیست؛ بلکه یک الگوریتم دقیق مهندسی روح و جامعه است. پیامبر(ص) کار خود را با تلاوت آیات آغاز کرد تا اتصال انسان گسسته از آسمان را با منبع وحی برقرار کند. اما در قلب این فرایند، فعل محوری «يُزَكِّيهِمْ» قرار دارد. تزکیه، همان کیمیای نبوی است؛ انقلاب درونی، پالایش نفس از رسوبات جاهلیت و شکستن بت‌های درونی پیش از درهم شکستن بت‌های سنگی. او پیش از آنکه «حکومت» تأسیس کند، «حاکم» می‌ساخت. پیش از آنکه «جامعه» را سامان دهد، «فرد» را از نو می‌آفرید. تنها پس از این انقلاب درونی است که نوبت به «يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» می‌رسد؛ یعنی ارائه ساختار حقوقی (کتاب) و بصیرت راهبردی (حکمت) به انسانی که دیگر شایستگی پذیرش و اجرای آن را یافته است.

مدینه النبی، برآیند همین انقلاب درونی بود. آن ساختار سیاسی و اجتماعی شگرف که جهان را متحیر ساخت، میوه درختی بود که ریشه‌اش در جان‌های تزکیه‌شده یکایک مؤمنان استوار بود. پیوند اخوت میان مهاجر و انصار، چیزی

جز تجلی بیرونی گذار از «من قبیله‌ای» به «من ایمانی» نبود. عدالت اجتماعی در آن جامعه، محصول قوانین صرف نبود؛ محصول انسان‌هایی بود که به واسطه ایمان، از خودمحوری به خدامحوری رسیده بودند. این بزرگترین راز و رمز تمدنی است که او بنیان گذاشت. تمدن او از ساختن بناها آغاز نشد، از بازآفرینی «انسان» آغاز شد.

حال با این درک عمیق‌تر، به آن اقیانوس پهناور تاریخ بازگردیم. اگر بعثت، ارائه «فرمول» و رونمایی از «انسان طراز» بود، و اگر ظهور، استقرار جهانی جامعه‌ای است که بر پایه همین انسان بنا خواهد شد، پس تمام این مسیر میانی، فرصت تکثیر آن انسان و کوره‌گذارنده‌ای برای تعمیق آن فرمول است. عصر غیبت، عصر تعطیلی پروژه الهی نیست؛ بلکه کارگاه بزرگ تاریخ برای آماده‌سازی آن «ماده خام» انسانی است که بتواند بار سنگین تمدن مهدوی را بر دوش کشد. ابتلائات و آزمون‌های این دوران، رنج‌های بی‌هدف نیستند؛ بلکه بخشی از همان فرایند تزکیه در مقیاس امت‌اند. تاریخ، با تمام سختی‌هایش، امت را صیقل می‌دهد تا شایستگان از مدعیان بازشناخته شوند. بنابراین، انتظار، یک حالت انفعالی و نشسته نیست؛ یک فرایند فعال و پویاست. فرایند تبدیل شدن به آن انسانی که شایستگی شهروندی در دولت کریمه را داشته باشد.

این ویژه‌نامه، دعوتی است به

تأمل در همین پیوستار الهی. دعوتی است برای آنکه از نگاه جزیره‌ای و منقطع به بعثت و ظهور فراتر رویم و این دو را به مثابه نقطه آغاز و نقطه اوج یک پروژه واحد بنگریم؛ پروژه‌ای که قهرمان و محور اصلی آن «انسان» است. این صفحات، کاوشی است در آن کیمیای نبوی که چگونه می‌تواند در عصر ما نیز، جان‌های ما را مس کند و ما را برای آن فردای موعود آماده سازد. باشد که با هر ورق از این مجموعه، گامی به فهم عمیق‌تر آن طرح الهی نزدیک‌تر شویم و جایگاه خود را در این نقشه عظیم تاریخی بازشناسیم.

امید آن است که این کاوش نظری، زمینه‌ساز یک سلوک فکری باشد؛ سلوکی برای یافتن پاسخ این پرسش بنیادین که: «من» در کجای این مسیر، از بعثت تا ظهور، ایستاده‌ام و رسالت من در تحقق این امتداد تاریخی چیست؟

مشور الهی برای تحقق خلافت انسان در پرتو عبودیت

پویا: در هیاهوی تاریخ، وقایع بسیاری آمده و رفته‌اند، اما هیچ رویدادی به اندازه بعثت پیامبر خاتم(ص)، سرنوشت بشریت را دگرگون نساخته است. مبعث، نه صرفاً آغاز یک دین، که رونمایی از کامل‌ترین نقشه راه خداوند برای تحقق غایت آفرینش انسان است؛ پروژه‌ای تمدنی که از خلوت غار حرا با طنین آسمانی «إِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ» (علق: ۱) آغاز شد و افقی به بلندای ابدیت را فراروی بشر گشود. این منشور الهی، اهداف خود را در لایه‌هایی تو در تو و حکیمانه تعریف می‌کند؛ اهداف متعالی و ضروری چون عدالت، علم، آزادی و اخلاق، همگی به مثابه ارکان و مقدمات یک بنای عظیم عمل می‌کنند که قله رفیع آن، تحقق مقام «خليفة اللهی» انسان در سایه «عبودیت» و پیمودن مسیر بی‌انتهای «قرب الی الله» است. این یادداشت بر آن است تا با غواصی در اقیانوس بی‌کران قرآن و استنتاج از کلمات معصومین (ع)، این معماری شکوهمند الهی را از پی تا به اوج، تبیین و تحلیل نماید.

ندای ازلی: از خلوت حراتا طنین جهانی

هر انقلاب عظیمی، نقطه‌آغازی دارد و نقطه آغاز انقلاب بعثت، لحظه‌ای سرشار از سکوت و معنا در کوه نور بود. امام هادی(ع) آن لحظه شگرف را چنین به تصویر می‌کشند که چون جان پاک محمد(ص) در چهل‌سالگی،

خاضع‌ترین، پاک‌ترین و روشن‌ترین قلب‌ها برای پذیرش امانت وحی شد، جبرئیل امین فرود آمد، بازوی مبارکش را گرفت و تکان داد و گفت: «بخوان». این «خواندن» و «قرائت»، نه صرفاً روخوانی از یک متن، که اعلان وجود و قرائت کتاب تکوین و تشریح به «نام پروردگار» بود؛ پیوند ابدی میان علم و توحید. پس از آن نزول عظیم، کوه‌ها، صخره‌ها و سنگلاخ‌ها به سخن آمدند و بر او سلام کردند: «السلام علیک یا رسول الله». این هم‌نواپی شگفت‌انگیز کائنات، نشان از آن داشت که بعثت، یک رویداد صرفاً انسانی نیست، بلکه هارمونی جدیدی است که خداوند در کل نظام هستی طنین‌انداز کرده و محور و قلب تپنده این هارمونی، یک حقیقت بنیادین بیش نبود: توحید.

توحید: مرکز ثقل رسالت نبوی

مهم‌ترین، اصلی‌ترین و فراگیرترین پیام بعثت، توحید است. این اصل، نه فقط یک باور در کنار سایر باورها، بلکه ساختار کلی حاکم بر تمام آیات قرآن و سنگ بنای دعوت تمامی انبیاست: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ» (انبیاء: ۲۵). توحید در نگاه قرآن، یک انقلاب کامل در جهان‌بینی است. این اصل، صرفاً خدایان سنگی و چوبی را نفی نمی‌کند، بلکه هرگونه «طاغوت» و قدرت غیرالهی را که مدعی حاکمیت بر شئون زندگی انسان است، به چالش می‌کشد: «أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ» (نحل: ۳۶).

توحید، یک استراتژی تمام‌عیار برای حیات است؛ یعنی مرکزیت‌زدایی از «خود» و «دیگران» و برقراری حاکمیت مطلق «او». این پیام برای انسان معاصر که در اسارت بت‌های مدرنی چون قدرت، ثروت، مصرف‌گرایی، ناسیونالیسم افراطی و لذت‌گرایی لگام‌گسیخته گرفتار آمده، حیاتی‌تر از هر زمان دیگری است. توحید یعنی نپذیرفتن هیچ‌گونه استکبار، استعمار و بی‌عدالتی، چرا که در منظومه توحیدی، هیچ فرد یا گروهی بر دیگری برتری ندارد مگر به تقوا و عبودیت.

معماری تحول: اهداف میانی به مثابه ستون‌های بنا

برای تحقق جامعه توحیدی، قرآن کریم ستون‌هایی را به عنوان اهداف میانی تعریف می‌کند که بدون آن‌ها، بنای توحید استوار نخواهد ماند. این اهداف، مقدمات ضروری و لازم برای رسیدن به قله نهایی هستند.

ستون اول: استقرار قسط و عدالت: قرآن با صراحتی بی‌بدیل، برپایی عدالت را یکی از محوری‌ترین اهداف رسالت معرفی می‌کند: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» (حدید: ۲۵). نکته شگرف در این آیه، تعبیر «لِيَقُومَ النَّاسُ» است؛ یعنی هدف، صرفاً اجرای عدالت از بالا نیست، بلکه تربیت جامعه‌ای است که «مردم خودشان» برای برپایی عدالت قیام کنند. عدالت در اسلام،

مفهومی جامع دارد که تمام عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و قضایی را در بر می‌گیرد و بستری است که در آن، استعدادهای انسانی فارغ از رنگ و نژاد و طبقه، فرصت شکوفایی می‌یابند.

ستون دوم: تزکیه و تعلیم؛ دو بال پرواز: قرآن، بعثت را نهضتی برای تربیت و آموزشی توأمان می‌داند: «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» (جمعه: ۲). تقدم «تزکیه» (پاک‌سازی نفس از رذایل) بر «تعلیم» (آموزش کتاب و حکمت) در این آیه و آیات مشابه، یک اصل راهبردی را آشکار می‌سازد. همان‌گونه که امام خمینی (ره) تبیین فرمودند، تزکیه، پیش‌نیاز و شرط لازم برای فهم حقیقی کتاب و حکمت است. روحی که در لجن‌زار کبر، حسد و شهوت گرفتار است، ظرفیت پذیرش علم حقیقی و حکمت الهی را ندارد. علم بدون تزکیه، می‌تواند به ابزاری خطرناک در دست طاغوت‌ها بدل شود، اما علم برخاسته از نفسی مهذب، به چراغ هدایت تبدیل می‌گردد.

ستون سوم: آزادی از غل و زنجیرها: بعثت، انقلاب آزادی‌بخش انسان از تمام قیود اسارت‌بار است: «وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ» (اعراف: ۱۵۷). این

«إِصْر» (بارهای سنگین) و «أغلال» (زنجیرها)، مصادیق گوناگونی دارند؛ از خرافات و سنت‌های جاهلی گرفته تا قوانین ظالمانه، طبقاتی، استبداد سیاسی و مهم‌تر از همه، زنجیرهای درونی اسارت نفس. پیامبر (ص) آمد تا انسان را از

بردگی غیرخدا، چه بت‌های سنگی و چه طاغوت‌های انسانی، رهایی بخشد و به اوج آزادی در سایه بندگی خدا برساند.

قله غایی: تحقق خلافت در مسیر قرب الهی

اما سوال اساسی اینجاست: پس از استقرار عدالت، گسترش علم و تحقق آزادی، مقصد نهایی کجاست؟ اینجاست که قرآن از عمیق‌ترین و شکوهمندترین هدف آفرینش و بعثت پرده برمی‌دارد. خداوند در معرفی شاهکار خلقت خود به ملائکه فرمود: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (بقره: ۳۰). گوهر وجودی انسان، «جانشینی خدا» در زمین است. این مقام، یک جایگاه تشریفاتی نیست، بلکه یک مسئولیت عظیم و یک ظرفیت بی‌کران برای تکامل است.

این همان وجه تمایز بنیادین انسان با فرشتگان است که مقامی ثابت دارند: «وَمَا مَثَلًا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ» (صافات: ۱۶۴). اما انسان موجودی است با قابلیت حرکت اختیاری از حضيض «أَسْفَلَ سَافِلِينَ» تا اوج قرب الهی. این «قرب الی الله»، غایت‌الغایات است؛ نزدیک شدن به مبدأ هستی نه از نظر مکانی، که از نظر کمالی و تخلق

به اخلاق الهی. پیامبر اکرم (ص) در رأس این هرم تکاملی قرار دارد و بعثت او، گشودن راه و ارائه نقشه برای تمام انسان‌هاست تا بتوانند این مسیر را بیمایند. پس مهم‌ترین هدف بعثت، سوق دادن انسان به سوی خداست، زیرا بالاتر از آن، مقصدی متصور نیست.

استراتژی الهی: مدل سه‌گانه برای تمدن‌سازی

رسیدن به این قله رفیع، نیازمند یک استراتژی دقیق و عملی است. با تحلیل آیات قرآن، می‌توان این استراتژی را در یک مدل سه‌مرحله‌ای و سلسله‌مراتبی تبیین کرد:

۱. مرحله بنیادین (ایجاد ساختار): برپایی حکومت الهی. عدالت و تربیت در یک جامعه هرج‌ومرج‌زده و تحت سلطه طاغوت محقق نمی‌شود. لذا اولین گام، ایجاد یک ساختار سیاسی مبتنی بر حاکمیت قوانین الهی است. هدف از ارسال رسولان، «اطاعت» شدن آنان است: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ» (نساء: ۶۴). این اطاعت، همان پذیرش رهبری الهی برای ایجاد ابزار قدرت و اجرای قوانین است.

۲. مرحله میانی (اجرای محتوا): اقامه قسط و عدل. با استقرار حکومت الهی، زمینه برای اجرای گسترده عدالت در



تمام شئون جامعه فراهم می‌شود. این مرحله، بستر سالم را برای رشد معنوی و فکری افراد مهیا می‌سازد.

۳. مرحله غایی (تحقق هدف): رسیدن به عبودیت خالصانه. در بستر یک جامعه عادل و تحت حاکمیت الهی، انسان‌ها می‌توانند فارغ از دغدغه‌های ظالمانه، به هدف اصلی آفرینش خود، یعنی عبادت خالصانه و پیمودن مسیر قرب الهی بپردازند. قرآن به زیبایی این سه مرحله را به هم پیوند می‌زند، آنجا که صالح نبی (ع) می‌فرماید: «فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ...» (شعراء: ۱۵۰-۱۵۱). اطاعت از رسول (حکومت)، نفی اطاعت از طاغوت (انقلاب) و تقوا (که ثمره نهایی است)، در کنار هم ذکر شده‌اند.

فعال‌سازی گنجینه‌های فطرت و عقل

بعثت، یک برنامه تحمیلی از بیرون نیست، بلکه یک نهضت بیدارسازی از درون است. امیرالمؤمنین علی (ع) در خطبه اول نهج البلاغه، فلسفه شگفت‌انگیز بعثت را چنین بیان می‌فرماید: «لَيْسَتْ أَدْوَاهُ مِثَاقَ فِطْرَتِهِ، وَ يَدْكُرُوهُمْ مَنْسِيَّ نِعْمَتِهِ... وَ يُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ». پیامبران آمدند تا پیمان فطری توحید را از انسان‌ها مطالبه کنند، نعمت‌های فراموش شده را به یادشان آورند و مهم‌تر از همه، گنجینه‌های پنهان و دفن‌شده عقل‌هایشان را استخراج و شکوفا سازند. تعبیر «یثیروا» به معنای شخم زدن و زیر و رو کردن است؛ گویی عقل انسان، زمینی حاصلخیز است که زیر غبار جهل و شهوت مدفون شده و انبیا با شخم زدن آن، زمینه را برای رویش فضایل فراهم می‌کنند. این نگاه، نشان می‌دهد که تمدن برآمده از بعثت، تمدنی است مبتنی بر خردورزی و بازگشت به

خویشتن الهی.

ضرورت بعثت: انفجار نور در اعماق جاهلیت

برای درک کامل عظمت این پروژه الهی، باید به تصویری که قرآن و روایات از جهان پیش از بعثت ارائه می‌دهند، نگریم. قرآن از آن دوران با عنوان «صَلَالٌ مُّبِينٌ» (گمراهی آشکار) (جمعه: ۲) یاد می‌کند. امام علی (ع) آن جامعه را چنین توصیف می‌کنند: «شما ملت عرب، بدترین دین را داشتید و در بدترین خانه زندگی می‌کردید... آب‌های آلوده می‌نوشیدید و غذاهای گلوآزار می‌خوردید، خون یکدیگر را می‌ریختید و پیوند خویشاوندی را می‌بریدید... بت‌ها میان شما پرستش می‌شد و مفساد و گناهان شما را فرا گرفته بود». حضرت فاطمه زهرا (س) نیز می‌فرمایند: «هر فرقه‌ای دینی گزیده و هر دسته به بتی نماز برده و همگان یاد خدایی را که می‌شناسند از خاطر سترده بودند». بعثت، انفجار نور در دل این تاریکی مطلق بود؛ انقلابی برای خارج کردن بشریت از ظلمات جهل، شرک و ظلم، به سوی نور علم، توحید و عدل: «كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» (ابراهیم: ۱).

از بعثت نبوی تا افق تمدن مهدوی

در نهایت می‌توان گفت بعثت پیامبر خاتم (ص) یک پروژه تمدنی جامع، جهانی و جاودانه است که از «توحید» به عنوان روح حاکم آغاز می‌شود، با استراتژی سه‌گانه «حکومت، عدالت، عبودیت» نقشه راه خود را ترسیم می‌کند، از ابزارهای «تزکیه و تعلیم» برای تحول انسان بهره می‌گیرد و در نهایت، یک هدف غایی را دنبال می‌کند: رساندن

انسان به مقام خلیفه‌اللهی و قرب پروردگار. این پروژه عظیم با رسول خدا (ص) بنیان نهاده شد، با جهاد و تبیین ائمه اطهار (ع) حفظ و تعمیق یافت، با نهضت‌های حق طلبانه در طول تاریخ، از جمله انقلاب اسلامی ایران، گام‌هایی بزرگ به پیش برداشت و در نهایت، کمال غایی و تحقق جهانی خود را در تمدن عدل‌گستر مهدوی (عج) به تماشا خواهد گذاشت؛ روزی که زمین با نور پروردگارش روشن می‌شود (وَأَسْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا) و هدف نهایی بعثت، در کامل‌ترین و زیباترین شکل خود، برای تمام بشریت محقق می‌گردد.



تمدن مهدوی در آینه‌ج البلاغه؛ امتداد بعثت نبوی

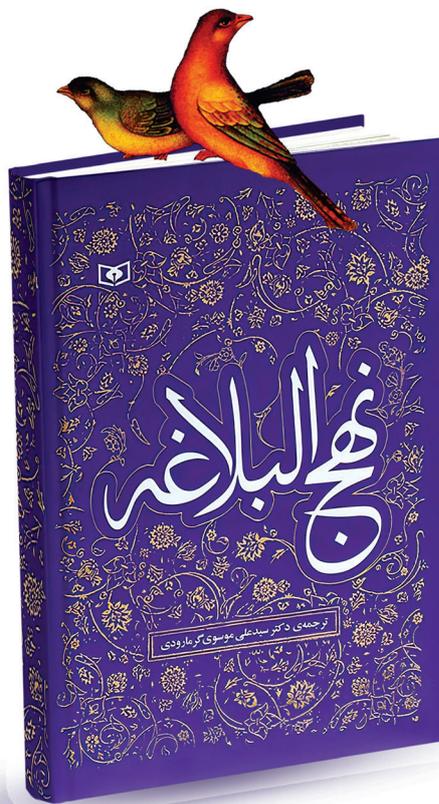
ترسیم تمدن مهدوی بر بنیان بعثت نبوی در نهج البلاغه

خداوندی که شناخت آن در فطرتشان قرار داشت را منکر بودند.» این توصیف دقیق، از تفرقه، عبادت‌های باطل و انکار عملی خداوند با وجود معرفت فطری پرده برمی‌دارد.

در چنین بستری، خداوند پیامبرانش را برانگیخت. امیرالمؤمنین(ع) در خطبه اول نهج البلاغه، فلسفه بنیادین این حرکت الهی را نه صرفاً ابلاغ چند حکم، بلکه یک انقلاب درونی و عقلی معرفی می‌کنند: «پس [خداوند] رسولان خود را در میان آنان برانگیخت و پیامبرانش را پیاپی سوی ایشان فرستاد، تا از آنان بخواهند عهد الهی را که در فطرتشان نهاده است، بگذارند و نعمت فراموش شده او را به یادشان آورند و با رساندن پیام الهی، حجت را بر آنان تمام کنند و گنجینه‌های خردهایشان را بیرون آورند (و يُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ).» (نهج البلاغه، خطبه ۱).

این عبارت کلیدی، جوهر بعثت را «اثاره» یا «برانگیختن» خردهای مدفون‌شده بشر معرفی می‌کند. بعثت، پروژه‌ای برای آزادسازی عقل انسان از زنجیرهای خرافه، تقلید کورکورانه و هواپرستی بود تا تمدنی بر پایه توحید، خردورزی و کرامت انسانی بنا شود.

یعنی فلسفه بعثت بازگشت. جهان در آستانه رسالت نبوی، در یک جاهلیت فراگیر غوطه‌ور بود. این جهل، صرفاً به معنای بی‌سوادی نبود، بلکه یک



انحطاط عمیق فکری، اخلاقی و معنوی بود. حضرت فاطمه زهرا(س) در خطبه فدکیه، این تاریکی را این‌گونه به تصویر می‌کشند: «[خداوند] امت‌ها را دید که در آئین‌های مختلفی قرار داشته، در پیشگاه آتش‌های فروخته معتکف شده، بت‌های تراشیده شده را می‌پرستیدند و

پویا: نهج البلاغه، این اقیانوس بی‌کران حکمت علوی، تنها مجموعه‌ای از خطبه‌ها و نامه‌ها نیست؛ بلکه منشوری است که خط سیر تاریخ رستگاری بشر را از نقطه آغازین بعثت نبوی تا نقطه اوج آن در تمدن جهانی مهدوی، به روشنی ترسیم می‌کند. امیرالمؤمنین علی(ع)، به عنوان نفس پیامبر(ص) و نزدیک‌ترین شاهد به طلوع وحی، و در عین حال، دقیق‌ترین بشارت‌دهنده به قیام آخرالزمان، در کلام جاودان خود پیوندی ناگسستنی و منطقی میان این دو رویداد عظیم برقرار می‌سازد. در ادامه با تکیه بر متن قرآن کریم و ژرفای کلام علوی، به تبیین این حقیقت می‌پردازیم که ظهور مهدوی، نه یک واقعه منفک؛ بلکه اکمال ضروری و تحقق‌نهایی همان پروژه‌ای است که در غار حرا با ندای «إقرأ» آغاز شد. این مسیر، یک خط ممتد است که مبدأ آن رسالت و مقصد آن، تمدن جهانی قائم آل محمد(عج) است.

طلوع خورشید بعثت در تاریکی جهل

برای درک عمق و ضرورت تمدن مهدوی، ناگزیر باید به نقطه آغازین،

امامت؛ ضامن استمرار رسالت نبوی

پروژه عظیم بعثت، با رحلت پیامبر اکرم (ص) پایان نمی‌پذیرفت. این نهال نوپا برای تبدیل شدن به درختی تنومند و جهانی، نیازمند باغبانی و هدایتی معصومانه بود. از این رو، جریان «ولایت» و «امامت» به عنوان ادامه منطقی و ضروری «نبوت» طراحی شد. تأکید ویژه بر زیارت امیرالمؤمنین (ع) در روز مبعث، خود گواهی بر این پیوند عمیق است؛ بعثت، آغاز راه بود و امامت، تضمین‌کننده بقا و استمرار آن در مسیر صحیح. حدیث متواتر «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا» به روشنی بیان می‌کند که ورود به شهر علم نبوی و بهره‌مندی از ثمرات بعثت، جز از دروازه ولایت علوی ممکن نیست.

امیرالمؤمنین (ع) در خطبه ۱۴۴ نهج البلاغه، جایگاه انحصاری امامت در خاندان پیامبر (ص) را این‌گونه تثبیت می‌کند: «همانا امامان از قریش هستند و درخت وجودشان در سرزمین این تیره از بنی‌هاشم غرس شده است. این مقام در خور دیگران نیست و رهبران دیگر شایستگی آن را ندارند.» (نهج البلاغه، خطبه ۱۴۴). این امامت، همانند ستاره‌هایی در آسمان تاریک، راه را بر امت روشن می‌سازد: «آگاه باشید که مثل آل محمد (ص) همچون ستارگان آسمان است؛ هرگاه ستاره‌ای غروب کند، ستاره دیگری طلوع می‌کند.» (نهج البلاغه، خطبه ۱۰۰). این سلسله نورانی، چراغ بعثت را نسل به نسل روشن نگاه داشت تا به آخرین ستاره، حضرت مهدی (عج)، برسد.

غربت اسلام در عصر غیبت

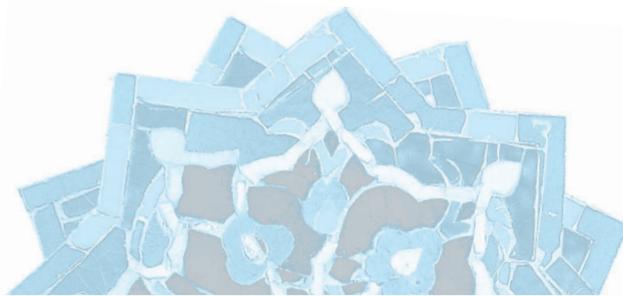
با فاصله گرفتن از سرچشمه وحی و امامت، تاریخ شاهد بازگشت تدریجی جاهلیت در قالبی نوین بود؛ جاهلیتی که امیرالمؤمنین (ع) با بصیرتی شگرف، آن را در عصر غیبت پیش‌بینی کرده‌اند. این دوران، که بستر و زمینه ظهور است، با ویژگی‌های خاصی در کلام آن حضرت توصیف شده است. نخستین ویژگی، غربت و انزوای اسلام حقیقی است: «[در آخرالزمان] اسلام چون شتری خسته که دم بر زمین گذاشته و سینه بر آن نهاده، دچار غربت است.» (نهج البلاغه، خطبه ۱۸۲). این استعاره قدرتمند، اسلامی را به تصویر می‌کشد که از پویایی و کارآمدی افتاده و به آیینی بی‌روح و تشریفاتی بدل شده است.

دومین ویژگی، واژگونی ارزش‌ها و حاکمیت هواپرستی بر هدایت است. این انحطاط فکری، بزرگ‌ترین بحران عصر غیبت است: «[در آن زمان، مردم] هدایت را تابع هوس‌های خویش قرار می‌دهند... و در حالی که نظریه‌های گوناگون، خود را بر قرآن تحمیل می‌کنند، او [مهدی] نظریه‌ها و اندیشه‌ها را تابع قرآن می‌سازد.» (نهج البلاغه، خطبه ۱۳۸). این پدیده «تفسیر به رأی» و ترجیح دادن آراء شخصی بر متن وحی، همان بازگشت به جاهلیتی است که عقل را فدای امیال می‌کند. در چنین شرایطی، مردم راه مستقیم هدایت را رها کرده و «به راه‌های چپ و راست می‌روند و راه ضلالت و گمراهی می‌پیمایند و راه روشن هدایت را وامی‌گذارند.» (نهج البلاغه، خطبه ۱۵۰).

حجت پنهان؛ ضامن بقای آفرینش

با وجود تمام این تاریکی‌ها، سنت قطعی الهی بر آن است که زمین هرگز از حجت حق خالی نمی‌ماند. این یک نیاز تشریحی صرف برای هدایت مردم نیست، بلکه یک ضرورت تکوینی برای بقای خود نظام هستی است. امیرالمؤمنین (ع) در حکمت ۱۴۷، این اصل بنیادین را با قاطعیت اعلام می‌دارند: «آری خداوند، زمین هیچ‌گاه از حجت الهی که برای خدا با برهان روشن قیام کند، خالی نیست؛ یا آشکار و شناخته شده است، یا پنهان و مخموراً، تا حجت خدا باطل نشود و نشانه‌هایش از میان نروند... آنان جانشینان خدا در زمین (خُلَفَاءُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ) و دعوت‌کنندگان به دین اویند.» (نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷).

این حضور پنهان، ضامن اتصال فیض الهی به عالم است. امام باقر (ع) در تبیین همین مفهوم می‌فرماید: «اگر حجت الهی لحظه‌ای از زمین برداشته شود، زمین همانند دریا دچار موج و طوفان می‌گردد.» (اصول کافی، ج ۱، ص ۱۷۹). بنابراین، غیبت امام زمان (عج) به معنای رها شدن عالم نیست، بلکه او چون خورشیدی در پس ابر، به هستی نور و گرما می‌بخشد و عالم را از فروپاشی حفظ می‌کند. این امام پنهان، «بقیه‌ای از بقایای حجت الهی و خلیفه‌ای از خلفای انبیای اوست» (نهج البلاغه، خطبه ۱۸۲) که در زمان مقرر، برای تحقق وعده نهایی قیام خواهد کرد.



قیام طوفنده برای احیای دین خدا

لحظه ظهور، نقطه پایان انتظار و آغاز تحول بزرگ جهانی است. این قیام، یک حرکت اصلاحی آرام و تدریجی نیست، بلکه انقلابی قاطع و طوفنده برای برچیدن بساط ظلم و جهل است. امیرالمؤمنین (ع) این لحظه را با یک عبارت کوتاه و پر قدرت در کلمات غریب شماره ۱ توصیف می‌کند: «چون آن گونه شد، پیشوای دین قیام کند (صَبَّ يَعْسُوبُ الدِّينَ بَدَنِيَه).» این عبارت که به خشم و حمله شیر یا رهبر زنبوران تشبیه شده، کنایه از قیامی کوبنده و فراگیر است که تمام ساختارهای باطل را درهم می‌شکند.

این قیام، در بستری از بحران‌های عظیم جهانی رخ می‌دهد. همان «فردای ناشناخته‌ای» که حضرت از آن خبر می‌دهند و در آن «آتش جنگ میان شما افروخته می‌گردد و چنگ و دندان نشان می‌دهد. با پستان‌های پرشیر که مکیدن آن شیرین، اما پایانی تلخ و زهرآگین دارد.» (نهج البلاغه، خطبه ۱۳۸). در اوج این آشوب‌هاست که منجی ظهور می‌کند تا بشریت را از این گرداب خودساخته نجات دهد و مسیر تاریخ را به سمت صلاح و رستگاری بازگرداند. او با «چراغی روشن‌نگر» در دل این فتنه‌ها گام می‌نهد و «بر همان سیره و روش صالحان (پیامبر و امامان) رفتار می‌کند تا گره‌ها را بگشاید و ملت‌های اسیر را آزاد سازد.» (نهج البلاغه، خطبه ۱۵۰).

بازگشت هدایت بر محور وحی الهی

مهم‌ترین و اولین اقدام امام مهدی (عج)، یک انقلاب فرهنگی و معرفتی است. او برای احیای همان

هدف بنیادین بعثت، یعنی «شکوفای کردن گنجینه‌های خرد»، قیام می‌کند. اگر در عصر غیبت، هواپرستی بر هدایت و رأی شخصی بر قرآن حاکم شده بود، در دولت مهدوی این معادله معکوس می‌شود: «او [مهدی] خواسته‌ها را تابع هدایت وحی می‌کند، هنگامی که مردم هدایت را تابع هوس‌های خویش قرار داده‌اند؛ و اندیشه‌ها را تابع قرآن می‌سازد، آنگاه که قرآن را تابع اندیشه‌های خود کرده‌اند.» (نهج البلاغه، خطبه ۱۳۸).

این اقدام، یعنی بازگرداندن اصالت به وحی و قرار دادن عقل و اندیشه در خدمت آن. او «کتاب خدا و سنت پیامبر (ص) را که مرده و فراموش شده، زنده می‌گرداند (يُحْيِي مَيِّتَ الْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ).» این احیاءگری، به معنای بازگشت به اسلام ناب و اصیلی است که از تحریف‌ها، بدعت‌ها و برداشت‌های ناصواب پیراسته شده است. در حقیقت، امام مهدی (عج) همان کاری را در مقیاس جهانی به انجام می‌رساند که پیامبر (ص) در مقیاس شبه‌جزیره عربستان آغاز کرد: جهل‌زدایی و برقراری حاکمیت عقلانیت و حیانی.

عدالت جهانی و شکوفایی اقتصادی بشر

پس از اصلاح زیربنای فکری و فرهنگی، دولت مهدوی به استقرار عدالت در تمام ابعاد آن می‌پردازد. عدالت، بیت‌الغزل کلام علوی و شاخصه اصلی تمدن مهدوی است. او کسی است که «روشی عادلانه در حکومت حق به شما می‌نمایاند (فَيُرِيكُمْ كَيْفَ عَدْلُ السَّيْرِ)» (نهج البلاغه، خطبه ۱۳۸) و وعده قطعی «يَمْلَأُهَا عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ جَوْرًا وَ ظُلْمًا» را محقق می‌سازد. این عدالت، به رفاه و شکوفایی اقتصادی بی‌سابقه‌ای نیز منجر می‌شود.

سیمای یاران؛ کارگزاران دولت کریمه

این انقلاب عظیم جهانی، توسط کارگزارانی لایق و خودساخته به سرانجام می‌رسد. امیرالمؤمنین (ع) در نهج البلاغه، تصویری زنده و دقیق از یاران خاص حضرت مهدی (عج) ارائه می‌دهند. آنان ترکیبی شگفت از معرفت عمیق و صلابت عملی هستند: «سپس گروهی برای درهم کوبیدن فتنه‌ها آماده می‌گردند و چونان شمشیرها صیقل می‌خورند. دیده‌هایشان با قرآن روشنایی می‌گیرد و در گوش‌هایشان تفسیر قرآن طنین افکن است و در صبحگاهان و شامگاهان جام‌های حکمت سر می‌کشند.» (نهج البلاغه، خطبه ۱۵۰).

این یاران، تجسم انسان کاملی هستند که بعثت نبوی در پی تربیت

او بود. ویژگی‌های آنان عبارت است از:

۱. معرفت قرآنی: بصیرت آنان از نور قرآن سرچشمه می‌گیرد و حکمت، نوشیدنی دائمی آنهاست.
۲. صلابت و قدرت: همچون شمشیرهای صیقل خورده، برای مقابله با فتنه‌ها آماده و قاطع‌اند.
۳. جوانی و پویایی: «باران مهدی همگی جوان هستند و پیرمردی در میان آنان نیست.» (الغیبه، طوسی، ص ۴۷۶).
۴. معرفت حقیقی: آنان «مردان مؤمنی هستند که خدا را آن‌گونه که شایسته است، شناخته‌اند.» (البیان فی اخبار صاحب الزمان، ص ۵۹۳).

اینان همان صالحانی هستند که به اصلاح جهان قیام کرده و زمینه را برای تحقق کامل وعده الهی در آیه «أَنَّ الْأَرْضَ يَرْثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ» (انبیاء: ۱۰۵) فراهم می‌آورند.

نظام تربیتی مهدوی و کمال عقل بشر

تمدن مهدوی، صرفاً یک ساختار سیاسی-اقتصادی عادلانه نیست، بلکه یک نظام جامع تربیتی است که هدف نهایی آن، رساندن انسان به کمال عقلی و اخلاقی است. اگر بعثت، پروژه «اثاره دفائن عقول» بود، دولت مهدوی، مرحله «اکمال عقول» است. در روایتی مشهور از امام باقر(ع) آمده است: «هنگامی که قائم ما قیام کند، دست [عنايت] خود را بر سر بندگان می‌گذارد و به واسطه آن، عقولشان را متمرکز ساخته و اخلاقتان را به کمال می‌رساند.» (بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۶). این روایت، مکمل کلام امیرالمؤمنین(ع) در نهج البلاغه است. امام(ع) با حاکم کردن قرآن و هدایت بر جامعه، زمینه رشد فکری

را فراهم می‌سازند و سپس با قدرت ولایت تکوینی خود، این رشد را به اوج می‌رسانند.

این کمال عقلانی، خود را در دو بُعد نشان می‌دهد: علم و حکمت. بشر در آن دوران به پیشرفت‌های علمی بی‌سابقه‌ای دست می‌یابد؛ علمی که دیگر در خدمت سلطه‌جویی و تخریب نیست، بلکه در مسیر آبادانی زمین و خدمت به بشریت قرار می‌گیرد. حکمت نیز به معنای توانایی تشخیص حق از باطل و قرارداد هر چیز در جای مناسب خویش، در میان مردم فراگیر می‌شود. این همان جامعه‌ای است که در آن، دیگر جایی برای فریب، جهل و ستم باقی نمی‌ماند، زیرا عقلانیت و معنویت به هم آمیخته و انسان‌ها به بلوغی رسیده‌اند که خود پاسدار عدالت و حقیقت‌اند. این بلوغ، ثمره نهایی تمام زحمات انبیاء و اوصیاء از آدم تا خاتم و از خاتم تا قائم است.

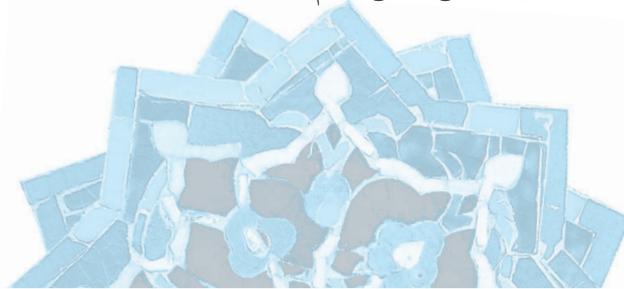
مهدویت؛ فرجام تاریخ و امید جهانی

اندیشه مهدویت در نهج البلاغه، یک آموزه فرقه‌ای یا صرفاً تسلی‌بخش برای شیعیان نیست، بلکه یک فلسفه تاریخ و یک چشم‌انداز جهانی برای تمام بشریت است. امیرالمؤمنین(ع) با بشارت به آینده‌ای روشن، به تاریخ معنا و جهت می‌بخشند. این نگاه، از یأس و پوچ‌گرایی که بر اندیشه مدرن سایه افکنده، جلوگیری می‌کند و نشان می‌دهد که تاریخ، علی‌رغم تمام فراز و نشیب‌ها و سلطه‌ظاهری باطل، به سوی یک فرجام نیک و عادلانه در حرکت است. این همان «امید»ی است که موتور محرک انسان‌های آزاده در طول تاریخ بوده و آنان را در برابر ظلم و بی‌عدالتی مقاوم ساخته است.

حضرت با اشتیاقی وصف‌ناپذیر، این آینده و کارگزاران آن را ستایش می‌کند و پس از توصیف حجت‌های الهی می‌فرماید: «آه، آه! چه سخت اشتیاق دیدارشان را دارم (آه آه شَوْقاً إِلَى رُؤْيَتِهِمْ)». (نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷). این اشتیاق، نه فقط یک احساس شخصی، بلکه بیانگر ارزش والای آن دوران و عظمت انسان‌هایی است که آن تمدن را برپا می‌کنند. بنابراین، انتظار ظهور، به معنای انتظار برای تحقق کامل‌ترین و باشکوه‌ترین نسخه از تمدن انسانی است؛ تمدنی که در آن، آرزوی دیرینه تمام پیامبران، فلاسفه و مصلحان تاریخ، یعنی استقرار صلح، عدالت و معنویت در سراسر گیتی، جامه‌ی عمل خواهد پوشید.

در نهایت می‌توان گفت:

مسیر تاریخ از بعثت نبوی تا تمدن مهدوی، یک خط سیر تکاملی و هدفمند است که نهج البلاغه به بهترین شکل، نقشه راه آن را در اختیار ما قرار می‌دهد. بعثت؛ کاشتن بذر توحید، عقلانیت و عدالت در زمین مستعد فطرت انسانی بود. امامت، باغبانی و حراست از این نهال در برابر طوفان‌ها بود. عصر غیبت، دوران سخت انتظار و آزمون امت در حفظ این امانت است. و سرانجام، ظهور مهدوی، فصل برداشت نهایی و به ثمر نشستن جهانی این شجره طیبه است. امام مهدی(عج) وارث تمام انبیاء و اوصیاست و قیام او، نه آغاز یک راه جدید، بلکه رساندن راه تمام پیامبران الهی به مقصد نهایی است؛ مقصدی که در آن، هدف غایی خلقت؛ یعنی حاکمیت مطلق عدل، معنویت و خرد بر سراسر گیتی، محقق خواهد شد.



توحید؛ قطب‌نمای تمدن اسلامی

تحلیل امتداد ربوبیت تکوینی در سبک زندگی فردی و حکمرانی

حجت الاسلام محمد جعفری



و ایمانی از یکی از کلیدی‌ترین مفاهیم اعتقادی، یعنی ربوبیت تکوینی خداوند، می‌تواند این شکاف را پر کرده و باورهای ما را به نیرویی محرک و تحول‌آفرین در تمام شئون زندگی تبدیل کند.

نصاب توحید؛ ارکان پنج‌گانه ایمان

برای ورود به بحث، ابتدا باید درک خود را از مفهوم توحید، که بنیادی‌ترین اصل دین و زیربنای تمام معارف اسلامی است، تعمیق بخشیم. توحید صرفاً به معنای اقرار زبانی به یگانگی خداوند در «لا اله الا الله» نیست. این کلمه طیبه، زمانی به حصن حصین الهی تبدیل می‌شود که بر پایه‌های معرفتی مستحکمی استوار باشد. به تعبیر دقیق حضرت آیت‌الله مصباح یزدی، ایمان به توحید دارای یک «نصاب» است؛ یعنی مراتب حداقلی که اگر کسی به آن‌ها ملتزم نباشد، از دایره توحید خارج و در جرگه مشرکین قرار می‌گیرد. این مراتب پنج‌گانه عبارتند از:

۱. توحید در وجود (غنی مطلق): اولین مرتبه، باور به این است که تنها موجود بی‌نیاز و قائم به ذات در کل هستی، خداوند متعال است. قرآن از این حقیقت با واژه صمد یاد می‌کند. او غنی مطلق است و تمام ماسوی‌الله، از بزرگترین کهکشان‌ها تا کوچکترین ذرات، در اصل وجودشان فقیر و نیازمند به او هستند.

۲. توحید در خالقیت: دومین رکن، اعتقاد به این است که خداوند خالق یکتا و مطلق تمام پدیده‌های عالم است. این خالقیت، امری لحظه‌ای و مربوط به ابتدای آفرینش نیست.

پویا: مسیر پرافتخار تمدن اسلامی که با بعثت نبوی آغاز شد و چشم به افق ظهور دولت کریمه مهدوی دارد، بر یک اصل بنیادین و انسجام‌بخش استوار است: «توحید». این اصل، صرفاً یک گزاره اعتقادی در کنج ذهن نیست، بلکه باید به مثابه یک قطب‌نمای دقیق، تمام ابعاد حیات فردی و اجتماعی را جهت‌دهی کند. با این حال، جامعه امروز ما با چالشی جدی روبروست؛ شکافی عمیق میان باورهای دینی و رفتارهای عملی. این گسست، مانعی بزرگ در مسیر تحقق آن تمدن موعود است. برای تبیین ریشه‌های این آسیب و ارائه راهکاری قرآنی برای عبور از آن، حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر محمد جعفری، عضو هیئت علمی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره) در یادداشت پیش رو به واکاوی مفهوم «ربوبیت تکوینی» و نقش تحول‌آفرین آن در ساختن سبک زندگی توحیدی می‌پردازد.

شکاف عمیق میان نظر و عمل

یکی از چالش‌های بنیادین و پرسش‌های جدی در فضای زندگی دینی امروز ما، وجود یک شکاف قابل تأمل میان باور و عمل است. جامعه ما، به ویژه در فضای شیعی، سرشار از مناسک، مراسم و مناسبت‌های مذهبی است. از عزاداری‌های پرشور محرم و صفر و راهپیمایی بی‌نظیر اربعین گرفته تا جشن‌های اعیاد و عبادات فردی متعدد، همگی نشان از وجود یک بدنه اعتقادی زنده دارند. اما پرسش کلیدی و آسیب‌شناسانه این است: امتداد و تأثیر این حجم عظیم از باورها و مناسک در متن زندگی روزمره ما کجاست؟ چرا آن‌گونه که انتظار می‌رود، آثار این اعتقادات در اخلاق فردی، تعاملات اجتماعی، سبک معیشتی و کنشگری سیاسی ما بروز و ظهور ندارد؟ این فاصله میان حوزه نظر و عرصه عمل، یک آسیب جدی است که نیازمند ریشه‌یابی و درمان است. بحث پیش رو، با هدف پرداختن به همین دغدغه و با رویکردی که می‌توان آن را کلام کاربردی نامید، به دنبال آن است که نشان دهد چگونه درک عمیق

الأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا». این آیه یک وعده قطعی و تضمین الهی است. حال، فردی را تصور کنید که این باور را نه در سطح شناخت ذهنی، بلکه در عمق جان و ایمان خود پذیرفته است. آیا چنین فردی ممکن است از ترس فقر، کمبود معیشت یا تأمین آینده فرزندان، دست به اختلاس، ارتشاء، کم‌فروشی، رانت‌خواری و تجاوز به حقوق دیگران بزند؟ قطعاً خیر. ریشه بسیاری از گناهان و مفاسد اقتصادی، در ضعف باور به توحید ربوبی

است. آنگاه که انسان، رزق خود را در گرو تملق به این و آن، زیر پا گذاشتن حق یا فریب ببیند، در واقع برای غیر خدا، نقش ربوبیت و روزی‌رسانی قائل شده و دچار شرک عملی گشته است.

ریشه بسیاری از گناهان و مفاسد اقتصادی، در ضعف باور به توحید ربوبی است. آنگاه که انسان، رزق خود را در گرو تملق به این و آن، زیر پا گذاشتن حق یا فریب دیگران ببیند، در واقع برای غیر خدا، نقش ربوبیت و روزی‌رسانی قائل شده و دچار شرک عملی گشته است.

کار و توکل؛ دو بال یک حقیقت

البته باور به تضمین رزق از سوی خداوند، هرگز به معنای نفسی تلاش و کوشش و ترویج تنبلی نیست. عالم، عالم اسباب و مسببات است و خداوند تدبیر خود را از طریق همین اسباب به اجرا درمی‌آورد. در معارف دینی، رزق به دو قسم مقسوم و غیرمقسوم تقسیم شده است. رزق مقسوم، آن حداقل معیشتی است که خداوند برای بقای هر موجودی مقدر کرده و به هر نحو به او می‌رسد، چنانکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند رزق، بیش از اجل به دنبال شماست. اما رزق غیرمقسوم، آن چیزی است که در گرو تلاش، برنامه‌ریزی و حرکت انسان است. اینجا همان جایی است که قاعده «از تو حرکت، از خدا برکت» معنا می‌یابد. هر دو نگاه افراطی و تفریطی در این زمینه، ناشی از ضعف در باور توحیدی است. هم آنکه به بهانه تقدیر الهی، دست از کار می‌کشد و هم آنکه خود را فاعل مستقل و بی‌نیاز از خدا پنداشته و برای کسب روزی به هر وسیله‌ای

برخلاف تفکر دنیسم یا خدای ساعت‌ساز که در غرب رایج شد و معتقد بود خدا جهان را آفرید و سپس آن را به حال خود رها کرد، در بینش اسلامی، خلقت و افاضه وجود، امری دائمی و مستمر است: «کل یوم هو فی شأن». تمام پدیده‌ها نه تنها در حدوث که در بقاء نیز لحظه به لحظه به فیض الهی نیازمندند. ۳. توحید در ربوبیت تکوینی: پس از خلقت، تدبیر، مدیریت و پرورش عالم نیز منحصرأ در دست خداوند است. این همان معنای «رب العالمین» است.

رزق، هدایت، قدرت‌بخشی، مرگ و حیات، همگی از شئون ربوبیت تکوینی اوست. این مرتبه که محور اصلی بحث ماست، به معنای سیطره کامل اراده الهی بر تمام اسباب و مسببات عالم است. ۴. توحید در ربوبیت تشریحی: بر اساس مراتب پیشین، تنها ذاتی که حق قانون‌گذاری، حاکمیت و فرمانروایی بر انسان را دارد، خداوند است. هر حاکمیتی که به اذن او نباشد، حاکمیت طاغوت است. این اصل، شالوده نظام سیاسی اسلام و مباحثی چون ولایت فقیه است.

۵. توحید در الوهیت: نهایت و ثمره چهار مرتبه قبل، این است که تنها موجودی که شایسته پرستش و عبودیت است، همان خدایی است که غنی مطلق، خالق یکتا و رب تکوینی و تشریحی عالم است. اینجاست که «لا اله الا الله» به معنای کامل خود تجلی می‌یابد.

توحید و تقدیر معیشت فردی

اکنون با این مقدمه، وارد اولین عرصه کاربردی و ملموس می‌شویم: تأثیر باور به ربوبیت تکوینی در «سبک زندگی معیشتی». این بحث از آنجا اهمیت دارد که دغدغه معاش، یکی از اصلی‌ترین دغدغه‌های روزمره آحاد جامعه است. قرآن کریم به صراحت اعلام می‌دارد: «وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي

متوسل می‌شود، هر دو از حقیقت توحید دور افتاده‌اند. انسان موحد، با توکل بر خدا تلاش می‌کند و می‌داند که توانایی، فکر، سلامتی و تمام مقدمات لازم برای این تلاش نیز از جانب همان خدایی است

که وعده رزق داده است. ضلع سوم این نگاه توحیدی، در مقوله «انفاق» خود را نشان می‌دهد. کسی که از بخشیدن مال خود در راه خدا می‌ترسد، در واقع باور ندارد که همین مال را خدا به او داده و همو وعده جبران آن را داده است: «وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِّنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ».

رب العالمین بوده‌اند. این نگاه، به زندگی انسان معنا و جهت می‌بخشد و او را از پوچی و سرگردانی نجات می‌دهد. همین منطق در جنگ بدر نیز حاکم است. قرآن می‌فرماید: «لَوْ تَوَاعَدْتُمْ لِأَخْتَلَفْتُمْ فِي الْمِيعَادِ وَلَكِنَّ لِيْقْضِيَ اللّٰهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا»؛ اگر خودتان با دشمن قرار می‌گذاشتید، در عمل به آن خلف وعده می‌کردید، اما خدا شما را روبرو کرد تا امری را که باید انجام می‌شد، محقق سازد.

یکی از عمیق‌ترین و آرامش‌بخش‌ترین تأثیرات باور به ربوبیت تکوینی، نفی مطلق تصادف از زندگی است. از منظر توحیدی، هیچ رویدادی در عالم، حتی افتادن برگ از درخت، بدون اذن و علم و تدبیر الهی رخ نمی‌دهد. کسی که به این حقیقت ایمان آورد، تمام وقایع زندگی خود را در چارچوب یک نقشه حکیمانه و هدفمند الهی تفسیر می‌کند.

توحید؛ معیار حکمرانی اصلح

امتداد باور به توحید، در عرصه حیات اجتماعی و سیاسی، به ویژه در مقوله «حکمرانی»، نقشی تعیین‌کننده دارد. ربوبیت تشریعی خداوند ایجاب می‌کند که حاکمیت باید به اذن او باشد، اما ربوبیت تکوینی نیز در این عرصه تأثیری شگرف دارد. این تأثیر در دو سطح قابل بررسی است: در سطح انتخاب‌کنندگان و در سطح انتخاب‌شوندگان. از منظر انتخاب‌کنندگان، معیار اصلی برای انتخاب یک مسئول، باید میزان باور و التزام عملی او به توحید ربوبی باشد. اما مهم‌تر، تأثیر این باور در خود حاکم و مسئول است. حاکمی که به ربوبیت تکوینی خداوند ایمان عمیق دارد، نگاهش به مناسبات قدرت در جهان کاملاً متفاوت خواهد بود. او می‌داند که تمام قدرت‌های مادی، از جمله قدرت نظام سلطه و استکبار، پوشالی و در طول اراده الهی هستند و هیچ تأثیر مستقلی ندارند. او هرگز قدرت‌های دنیوی را کدخدای عالم نمی‌پندارد و برای حل مشکلات کشور، به جای تکیه بر بیگانگان، بر قدرت لایزال الهی و توانمندی‌های داخلی توکل می‌کند.

ایمان؛ منبع قدرت در برابر تهدید

ریشه بسیاری از ضعف‌ها، عقب‌نشینی‌ها و سازش‌های ذلت‌بار در عرصه سیاست خارجی، ترس از قدرت‌های پوشالی و ضعف در باور توحیدی است. کسی که در کنار قدرت خداوند، برای قدرت‌های دیگر نیز اثرگذاری مستقل

نفی تصادف در نظام حکیمانه الهی

یکی از عمیق‌ترین و آرامش‌بخش‌ترین تأثیرات باور به ربوبیت تکوینی، نفی مطلق تصادف از زندگی است. از منظر توحیدی، هیچ رویدادی در عالم، حتی افتادن برگ از درخت، بدون اذن و علم و تدبیر الهی رخ نمی‌دهد: «وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا». کسی که به این حقیقت ایمان آورد، تمام وقایع زندگی خود، چه خوشایند و چه ناخوشایند را در چارچوب یک نقشه حکیمانه و هدفمند الهی تفسیر می‌کند. داستان مواجهه حضرت موسی علیه السلام با خداوند در وادی طور، نمونه‌ای شگفت‌انگیز از این تدبیر است. موسی پس از سال‌ها دوری از وطن، به همراه خانواده‌اش در تاریکی شب در بیابان سرگردان می‌شود. در جستجوی پناهگاهی، از دور نوری را می‌بیند و به سوی آن حرکت می‌کند. در آنجا با معجزه درخت شعله‌ور مواجه می‌شود و ندای الهی را می‌شنود. خداوند در این مواجهه، جمله کلیدی را بیان می‌کند: «وَجِئْتُ عَلَى قَدَرٍ يَا مُوسَى»؛ ای موسی، تو دقیقاً طبق یک برنامه و تقدیر از پیش تعیین‌شده به اینجا رسیدی. این یعنی تمام آن وقایع به ظاهر اتفاقی (تصمیم به بازگشت، گم شدن در بیابان، دیدن نور)، همگی حلقه‌های یک زنجیره برنامه‌ریزی شده توسط

در برابر خداوند پاسخگو هستند. پیمودن این مسیر، نیازمند بازگشتی صادقانه به قرآن و تعمیق باورهایمان، به ویژه باور به ربوبیت تکوینی خداوند است تا بتوانیم با قطب‌نمای دقیق توحید، کشتی جامعه را در اقیانوس متلاطم حوادث، به ساحل امن تمدن مهدوی برسانیم.

ریشه بسیاری از ضعف‌ها، عقب‌نشینی‌ها و سازش‌های ذلت‌بار در عرصه سیاست خارجی، ترس از قدرت‌های پوشالی و ضعف در باور توحیدی است. کسی که در کنار قدرت خداوند، برای قدرت‌های دیگر نیز اثرگذاری مستقل قائل است، دچار شرک شده و طبیعتاً از آن‌ها خواهد ترسید.

قائل است، دچار شرک شده و طبیعتاً از آن‌ها خواهد ترسید. قرآن کریم با اشاره به بت‌های هر زمانه می‌فرماید این‌ها حتی مالک ذره‌ای در آسمان‌ها و زمین نیستند. این منطق در برابر قدرت‌های امروزی نیز

صادق است. حاکم و جامعه‌ای که موحد باشد، در برابر تهدیدات نظامی و اقتصادی دشمن، دچار هراس و اضطراب نمی‌شود. قرآن کریم وضعیت مؤمنان را در چنین شرایطی این‌گونه توصیف می‌کند: «الَّذِينَ قَالُوا لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ»؛ کسانی که وقتی به آن‌ها

گفته شد دشمنان علیه شما متحد شده‌اند، از آن‌ها بترسید، (نه تنها نترسیدند بلکه) بر ایمانشان افزوده شد و گفتند خدا برای ما کافاست و او بهترین تکیه‌گاه است. این همان منطقی بود که حضرت امام خمینی (ره) با آن در برابر رژیم تا دندان مسلح پهلوی و حامیان بین‌المللی اش ایستاد. و این همان منطقی است که امروز در صحنه مقاومت منطقه، معادلات مادی قدرت را بر هم زده است. باور به توحید، ترس را از دل مؤمنان برداشته و در مقابل، خداوند رعب و وحشت را در دل دشمنانشان می‌افکند.

توحید؛ نقشه راه تمدن مهدوی

در جمع‌بندی نهایی، باید گفت توحید، صرفاً یک اصل اعتقادی نیست، بلکه نقشه راه و موتور محرک یک تمدن الهی است. هدف غایی حرکت از بعثت تا ظهور، تحقق کامل توحید در تمام شئون حیات فردی و اجتماعی بشر است. جامعه‌ای می‌تواند زمینه‌ساز ظهور باشد که توانسته باشد آن شکاف عمیق میان باور و عمل را پر کند. فرد موحد، انسانی است که از اضطراب معاش، ترس از آینده و هراس از قدرت‌های غیرالهی آزاد است. جامعه موحد، جامعه‌ای است که در آن عدالت، برادری، عزت و استقلال حاکم است و رهبرانش تنها

ربوبیت الهی؛ مرز تمدن توحیدی و الحادی

واکاوی شالوده‌های تمدن مدرن و نتیجه غایبی آن در تبعید خداوند از عالم انسانی و جایگزینی «انسان» به مثابه خدای خودبنیاد

حجت الاسلام داود فاضل فلاورجانی



را نادیده بگیرد. در چنین منظومه فکری از فلسفه و علوم نظری صدای «لا مؤثر فی الوجود الا الله» به گوش می‌رسد؛ اینکه هیچ چیز در عالم جز خدا تأثیرگذار نیست و هر صاحب اثری به

اذن او اثرگذار بوده و هست. رب متعالی که به تعبیر حافظ «اگر نازی کند از هم فرو ریزند قالب‌ها.» روشن است که فیزیک و طبیعیات نیز در این منظومه، بیان کیفیت مداخله خداوند در طبیعت است و چنین رویکردی جلوه خود را در همه اجزای زندگی بشر نشان خواهد داد و از معماری و سبک زندگی او نیز ندای توحید بر خواهد خواست «که یکی هست و هیچ نیست جز او- وحده لا اله الا هو»

از ربوبیت نظری تا ولایت عملی

موحد در فلسفه سیاسی خود به دنبال شناخت ولی و جانشین خداوند متعال بر روی زمین است تا از طریق او الگوی متعالی زندگی را، که خالق او ابلاغ کرده، دریافت کند و با پیروی از او به سعادت دنیوی و اخروی رسیده و حقیقت وجودی او با مبدأ عالم متصل شود و تجلی ربوبیت خداوند در عالم گردد. انسان ربّانی، جامعه و زندگی اجتماعی را حرکتی می‌بیند که در پرتو آن، جزءها به کلّ مبدل می‌شوند و در سیر حرکت خود به سوی مبدأ به جریان واحد تبدیل می‌شوند تا همچون رودی به سوی دریای معرفت الهی جاری شوند و در نهایت با اقیانوس رحمت الهی متحد شوند.

طبیعی است که لازمه چنین حرکت شورمندان‌ای تشکیل

فصلنامه فرهنگ پویا: مسیر تاریخ، از بعثت نبوی تا افق تمدن مهدوی، صرفاً یک توالی زمانی نیست، بلکه صحنه یک پروژه تمدنی عظیم است که بر سر یک پرسش بنیادین شکل گرفته: حاکمیت و ربوبیت مطلق از آن کیست؟ هر پاسخی به این پرسش، یک پارادایم تمدنی را پایه‌ریزی می‌کند. پارادایمی که در آن ربوبیت الهی اصل است، تمام ساختارهای سیاسی، اقتصادی، علمی و فرهنگی را در جهت عبودیت و وحدت سامان می‌دهد. اما در نقطه مقابل، پارادایمی قرار دارد که با تبعید خداوند از ساحت تدبیر عالم، خلئی را ایجاد می‌کند که جز با انسان خودبنیاد پر نمی‌شود. این جایگزینی، منطقاً به کثرت، تشّت و بحران‌های هویتی می‌انجامد، چرا که خدایان متکثر نفسانی جایگزین ربّ واحد شده‌اند. امروز که بحران‌های مدرنیته و پوچی وعده‌های آن بیش از هر زمان دیگری آشکار شده است، بازخوانی این گسل معرفتی، ضرورتی انکارناپذیر است.

از همین منظر تحلیلی است که در یادداشت پیش رو، حجت الاسلام دکتر داود فاضل فلاورجانی، عضو هیئت علمی مؤسسه امام خمینی (ره)، به کالبدشکافی مبانی فلسفی این دو رویکرد تمدنی می‌پردازد و نشان می‌دهد که چگونه منطق پنهان در تمدن غرب، نفی ربوبیت الهی و استقرار فرعونیت مدرن است. آنچه می‌خوانید، تبیین عمیق این رویارویی تاریخی است.

معماری عالم بر مدار ربوبیت

از بنیادهای اساسی - بلکه بنیادی‌ترین مبنای - شکل‌گیری هر تمدن، نوع نگاه آن تمدن نسبت به پروردگار عالم و نوع مداخله او در جهان هستی است. در رویکرد توحیدی خداوند متعال در همه اجزای هستی نقش ربوبی دارد و در همه مراتب عالم دخیل است، به این معنا که اساساً بدون مداخله او هیچ حقیقتی امکان تحقق ندارد. این نگاه چنان با تار و پود منظومه تمدن توحیدی گره می‌خورد که اندیشمند موحد نمی‌تواند در تحلیل پدیده‌های عالم، حضور همواره خداوند

جامعه و تمدن توحیدی به رهبری ولی الهی است که با تدبیر الهی و ایجاد نظام آموزشی توحیدی، به همه اجزای زندگی بشر آب و رنگ الهی می‌دهد؛ در چنین جامعه‌ای بد بودن و اهل گناه بودن دشوار است و تنها شیطان صفتان رو به انحراف می‌روند زیرا هر چه می‌شنویم ندای توحید است و به هر چه می‌نگریم تجلی انوار حق است گویا «یار بی‌پرده از در و دیوار- در تجلی است یا اولی‌الابصار».

تبعید خداوند از صحنه عالم

طبیعتاً در تقابل با این رویکرد تمدنی، شیطان نیز بیکار نمی‌ماند و همه اعوان و انصارش را به صحنه می‌آورد تا بنا بر وعده خود، مانع ایجاد این جنبش توحیدی به رهبری ولی خدا گردد. آنچه ما امروز در تمدن غرب با آن مواجهیم دقیقاً نفی ربوبیت خداوند در عالم هستی است که تأثیر خود را در تمام زوایای زندگی بشر مدرن نمایانده است. جریان الحادی حاکم بر عالم در دنیای مدرن، هر چند نمی‌تواند به صراحت وجود حضرت حق را انکار کند اما تمام تلاش خود را می‌کند تا با انکار ربوبیت خداوند متعال در عالم هستی، جایگاه حضرت را حق در ردیف خدایی ساعت‌ساز فرو بکاهد؛ خدایی که تنها نقش او در عالم خلق جهان ساعت‌گونه‌ای است که خود به خود کار می‌کند و برای تداوم حرکت آن نیاز به هیچ چیز ندارد. چنین خدای بدون تأثیری البته خودش در عالم هیچ تفاوتی با نبودش ندارد و از این رو خاصیت چندانی بر او مترتب نیست.

تمدن مدرن البته برای نفی چنین ربوبیتی در عالم نیاز به نگاه بدیل داشت که با تحمیل سیطره اومانیسم بر عالم و جایگزینی انسان به جای خدا چنین بدیلی را ایجاد کرد. وقتی انسان جای خدا را می‌گیرد طبیعی است که به دلیل تعدد نظرگاه‌های انسانی کثرت و تشتت جایگزین وحدت می‌شود و هر کس برای رسیدن به هواهای درونی خود نظریه می‌پردازد. اگر در تمدن توحیدی ربوبیت اصل است و همه راه‌ها برای رسیدن به این اصل از عبودیت و بندگی خدا می‌گذرد؛ در رویکرد مدرن انسان به مقام خدایی می‌رسد و «انار بکم الاعلی» گویان تمام قواعد عالم خلقت را برای رسیدن به لذت و قدرت و ثروت زیر پای هوای نفس قربانی می‌کند.

اومانیسم؛ طغیان «انسان-خدا»

اگر دیروز پادشاهی از مصر فرعون‌وار در گوشه‌ای از عالم در برابر موسی ایستاد، امروز تمدن غرب در به عنوان تجلی فرعون جهانی سیطره خود را بر همه عالم گسترده و هم در مقام عمل و هم در مقام نظر در اذهان عالمیان و اندیشمندان آن ریشه دوانده است و

ریشه‌کن کردن آن نیاز به مجاهدت در همه عرصه‌ها دارد. امروز غرب مدرن رویکرد انسان‌محور خود را در همه علوم حاکم کرده است. جامعه‌شناسی امروز غرب، نفی ولایت خداست و روانشناسی آن، بروز و ظهور انسان بریده از خدا برای رفع موانع لذت اوست چنانکه فلسفه آن تمثیل عقل خودبنیاد بریده از وحی که به دلیل جدایی از توحید، نمود کثرت و پریشانی در ذهن و عین است و در این آشفته‌بازار هر کس از گوشه‌ای بر اساس انگاره‌های ذهنی و مشتبهات نفس اماره خود تئوری‌پردازی می‌کند.

چنین نگاه بریده از وحی و خدایی سایه خود را بر همه ابعاد زندگی بشر انداخته است. اقتصاد بریده از خدای آن مبتنی بر ربا و در جنگ با خدا برای برآوردن شهوت ثروت‌اندوزی سرمایه‌سالاران و سیاست آن برای ارضای شهوت قدرت‌پرستان البته در زیر لوای افسانه دموکراسی که امروز رسوایی آن کاملاً از پرده برون افتاده است.

فرعونیت مدرن؛ از سیطره تا سرگشتگی

امروز ادعاهای بشر مدرن در ایجاد بهشت زمینی و جاودانه کردن انسانها در این کره خاکی با حداکثر رفاه و امنیت به انتهای خود رسیده و همه این رویاپردازی‌های شیطانی برای فریب انسانها رنگ باخته است. آری، انسان مدرن می‌بیند که سبک زندگی بشر غربی جز سختی و بدبختی برای او به ارمغان نیاورده است بلکه فریب شیطان مدرن را خورده و با خوردن از شجره منیه ماده‌گرایی چیزی جز نکبت و سرگشتگی برای خود حاصل نکرده است. اگر آدم ابوالبشر و همسرش حضرت حوا از وساوس شیطانی متأثر شدند و از بهشت قرب الهی رانده و به هزاران گرفتاری و مشقت دچار شدند، اکنون این واقعه نه برای دو نفر که برای بشریت در وجه جمعی آن رخ داده و وقت توبه بشریت است. آری راهی جز بازگشت به ربوبیت الهی وجود ندارد و انسان مدرن برای قرار گرفتن در جاری معرفت انبیا دیر یا زود توبه خواهد کرد و با دریافت کلمات الهی که همان مسیر روشن پیامبران و امام است، راه بازگشت به خویشتن حقیقی خویش را دوباره خواهد پیمود. به امید آن روز.

استراتژی «نسب»؛ طرح پیامبر(ص) برای امت واحد

چگونه رسول خدا(ص) با مهندسی هویت و جایگزینی مفاخرات جاهلی با شرف معنوی، سنگ بنای جامعه‌ای متحد را نهاد که چشم‌انداز غایی آن در دولت کریمه مهدوی محقق خواهد شد؟

حجت الاسلام حامد منتظری مقدم



باشد یا مظلوم، می‌کرد. این ساختار، به‌طور طبیعی، بستری برای تفرقه، جنگ‌های بی‌پایان (مانند ایام‌العرب) و مهم‌تر از همه، «مفاخره» بود.

مفاخره، یعنی فخرفروشی به داشته‌های مادی و معنوی، به دو شاخه اصلی تقسیم می‌شد: مفاخره حَسَبی که به شرافت‌های اکتسابی اجداد مانند شجاعت، سخاوت و ریاست اشاره داشت و مفاخره نَسَبی که به اصل و ریشه و تبار فرد بازمی‌گشت. این رقابت‌های هویتی چنان عمیق و ویرانگر بود که گاه به شمارش تعداد افراد قبیله می‌انجامید و چون تعداد زندگان برای اثبات برتری کافی نبود، به گورستان‌ها رفته و قبور مردگان خود را نیز می‌شمردند تا به کثرت جمعیت خود فخر بفروشدند^۱. این همان فرهنگی است که قرآن کریم با لحنی توبیخ‌آمیز از آن یاد می‌کند: «الْهٰکُمْ التَّکٰثُرُ حَتّٰی رُزْتُمُ الْمَقَابِرَ» (تکاثر: ۱-۲).

در چنین فضایی، بزرگ‌ترین دستاورد اجتماعی پیامبر(ص)، ایجاد «الفت و انس» بود. هرچند ایشان اولین کسی بودند که اعراب را به یک وحدت سیاسی رساندند، اما هدف غایی ایشان فراتر از آن و ناظر به تأسیس «امت واحد اسلامی» بود؛ جامعه‌ای که در آن، ملاک برتری نه

استراتژی «نسب»؛ طرح پیامبر(ص) برای امت واحد

اندیشه پویا: رسالت انبیای الهی در طول تاریخ، پروژه‌ای عظیم برای گذار بشریت از تفرقه و ظلمت به وحدت و نور بوده است. در این طرح جامع، «بعثت نبوی» نقطه‌ی آغازین تأسیس کامل‌ترین الگوی جامعه توحیدی و «تمدن مهدوی» افق نهایی و تحقق جهانی آن است. پیامبر اعظم(ص)، در شبهه‌جزیره‌ای که غرق در تعصبات قبیله‌ای و مفاخرات نسبی و حسبی بود، مأموریتی به‌ظاهر ناممکن را به سرانجام رساندند: ایجاد «الفت» و برادری و تأسیس «امت واحد». این مهم، صرفاً با ابلاغ وحی محقق نمی‌شد؛ بلکه نیازمند یک استراتژی دقیق جامعه‌شناختی و مهندسی هویتی بود. یکی از ظریف‌ترین و هوشمندانه‌ترین ابعاد این استراتژی، شیوه‌ای بود که ایشان برای معرفی «نسب» خود به کار گرفتند. ایشان با هر بیانی از اصل و نسب خویش، یکی از ستون‌های جاهلیت را فروریخته و آجری بر بنای تمدن نوین اسلامی می‌نهادند. درک این راهبرد نبوی، نه تنها به فهم عمیق‌تر تاریخ صدر اسلام کمک می‌کند، بلکه الگویی برای چگونگی تحقق وحدت جهانی در عصر ظهور به دست می‌دهد.

استاد حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر حامد منتظری مقدم، دانشیار گروه تاریخ مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره) در فرمایشات زیر به تبیین این استراتژی می‌پردازد.

فروپاشی جاهلیت؛ ضرورت تأسیس امت واحد

پیش از بعثت نبی مکرم اسلام(ص)، جامعه عربستان را نمی‌توان یک واحد سیاسی یا فرهنگی منسجم دانست. هویت فردی و جمعی، نه بر اساس یک باور مشترک یا حاکمیت مرکزی، که بر پایه‌ی «قبیله» تعریف می‌شد. اصل حاکم بر روابط اجتماعی، «عصبیت» بود؛ تعصبی کور که فرد را ملزم به حمایت بی‌چون‌وچرا از هم‌قبیله‌ای خود، ظالم

خون و قبیله، که ایمان و تقوا باشد: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاهُمْ» (حجرات: ۱۳). این آرمان بزرگ، یعنی ذوب کردن هویت‌های متکثر و متخاصم قبیله‌ای در هویت جامع و متعالی «اسلام»، نیازمند راهبردی دقیق بود. پیامبر (ص) این راهبرد را با محوریت معرفی هویت و نسب خویش آغاز کردند.

تأسیس شرافت معنوی به جای تفاخر نسبی

یکی از کلیدی‌ترین گزاره‌های هویتی که پیامبر (ص) برای معرفی خود به کار بردند، حدیثی است که در منابع فریقین (شیعه و سنی) با اندکی تفاوت نقل شده است: «أَنَا سَيِّدُ وَوَلَدِ آدَمَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا فَخْرٌ»^۲ (من سرور فرزندان آدم در روز قیامت هستم و این فخر فروشی نیست). قید «ولا فخر» در این عبارت، کلید فهم استراتژی نبوی است. در جامعه‌ای که همه چیز ابزاری برای فخر فروشی بود، پیامبر (ص) جایگاه رفیع خود را نه برای تفاخر، بلکه برای تذکر و ایجاد یک محور جدید هویتی بیان می‌کنند.

ایشان در روایتی دیگر که در منابع اهل سنت مانند سنن ترمذی آمده، این جایگاه را در یک زنجیره الهی تعریف می‌کنند: «همانا خداوند از فرزندان اسماعیل، [قبیله] کنانه را برگزید و از کنانه، قریش را برگزید و از قریش، بنی هاشم را برگزید و مرا از بنی هاشم برگزید. پس من سرور فرزندان آدم هستم و فخری نیست...»^۳.

این بیان، هویت ایشان را از یک نسب محدود قبیله‌ای خارج کرده و به یک زنجیره انتخابی و اصطفا‌ی الهی متصل می‌کند که ریشه در ابراهیم خلیل (ع) دارد. با این کار، پیامبر (ص) خود را نه صرفاً سید قریش یا بنی هاشم، بلکه سید تمام بشریت معرفی می‌کنند و این همان سنگ بنای امت واحده جهانی است. این معرفی، ترور شخصیتی مداوم دشمنان را که سعی در تحقیر جایگاه ایشان داشتند، خنثی می‌کرد و یک شرف معنوی غیرقابل رقابت را جایگزین مفاخرات جاهلی می‌نمود.

بهره‌گیری از نماد مقبول برای وحدت‌آفرینی

پیامبر (ص) در عین حال که در حال ساختن یک هویت جدید بودند، از نمادهای مورد احترام و مقبول جامعه جاهلی نیز به صورت هوشمندانه بهره می‌بردند. مشهورترین نمونه، رجز ایشان در جنگ حنین است. در لحظه‌ای که سپاه اسلام به دلیل غرور ناشی از کثرت جمعیت و کمین دشمن، دچار تزلزل و فرار شد، پیامبر (ص) با ثبات قدم در میدان ایستادند و فریاد برآوردند: «أَنَا النَّبِيُّ لَا كَذِبَ، أَنَا ابْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ» (من پیامبرم، دروغی در کار نیست؛ من فرزند عبدالمطلب هستم).

چرا در این بحبوحه، از میان تمام اجداد، نام

«عبدالمطلب» را بر زبان آوردند؟ عبدالمطلب، جد بزرگوار پیامبر (ص)، شخصیتی ممتاز و مورد احترام تمام قبایل عرب بود. او به دلیل احیای سنت‌های ابراهیمی، حفر مجدد چاه زمزم و مدیریت بی‌نظیرش در واقعه اصحاب فیل، چنان جایگاهی داشت که مورخی چون یعقوبی گزارش می‌دهد که به او «ابراهیم ثانی» می‌گفتند. ذکر نام او در آن لحظه حساس، یادآور شجاعت، مدیریت و قداستی بود که برای همگان، حتی مشرکان، پذیرفته شده بود. این عمل نشان می‌دهد که استراتژی پیامبر (ص)، حذف مطلق گذشته نبود، بلکه «بازتعریف» و «جهت‌دهی» به عناصر مثبت آن در چارچوب توحید بود.

در مقابل، ایشان با فروتنی بی‌نظیر، خود را از هرگونه شائبه پادشاهی و تکبر مبرا می‌دانستند. هنگامی که مردی از هیبت ایشان به لرزه افتاد، فرمودند: «آرام باش، من پادشاه نیستم. من تنها پسر زنی از قریش هستم که گوشت خشکیده (قدید) می‌خورد». این بیان، ضمن تأکید بر هویت مردمی، هرگونه امکان شکل‌گیری یک نظام سلطنتی متکبرانه را از ذهن‌ها می‌زدود.

خنثی‌سازی تفرقه با مهندسی هوشمند نسب

یکی از عمیق‌ترین شکاف‌های اجتماعی در میان اعراب، تقسیم‌بندی آن‌ها به دو شاخه بزرگ «عرب عدنانی» (اعراب شمالی) و «عرب قحطانی» (اعراب جنوبی) بود. این دو گروه همواره بر سر اصالت و برتری با یکدیگر در رقابت و نزاع بودند. پیامبر اکرم (ص) از تبار عدنان بودند و اگر این نسب را برجسته می‌کردند، عملاً خود را در یک سوی این نزاع تاریخی قرار می‌دادند و وحدت امت را به خطر می‌انداختند.

به همین دلیل، استراتژی ایشان در این زمینه، «توقف عامدانه» در یک نقطه مشخص از شجره‌نامه بود. مسعودی در کتاب مروج الذهب نقل می‌کند که پیامبر (ص) نسب خود را تا جد بیستم، یعنی «معد بن عدنان» ذکر کرده و فرمودند: «از معد تجاوز نکنید». سپس می‌افزاید که به همین دلیل، واجب است که در اینجا توقف کنیم. تحلیل مورخان این است که پیامبر (ص) با این دستور، راه را بر هرگونه اختلاف و تفاخر بر سر نسب‌های دورتر که صحت آن‌ها محل تردید بود، بستند. مهم‌تر از آن، با عدم برجسته‌سازی «عدنان»، از شعله‌ور شدن آتش رقابت عدنانی-قحطانی جلوگیری کردند تا زمینه برای شکل‌گیری هویت فراگیر «امت اسلامی» فراهم شود.

احیای کرامت زن برای انسجام اجتماعی

در جامعه‌ای که زن مایه ننگ به شمار می‌رفت و فرهنگ زنده به گور کردن دختران (وَأَدِ الْبَنَاتِ) رواج داشت،

پیامبر (ص) با یک حرکت هوشمندانه و انقلابی، هویت خود را به مادران و جدّه‌هایشان نیز پیوند زدند. ایشان می‌فرمودند: «أَنَا ابْنُ الْفَوَاطِمِ» (من فرزند فاطمه‌ها هستم) و «أَنَا ابْنُ الْعَوَاتِكِ» (من فرزند عاتکه‌ها هستم). در شجره‌نامه مادری ایشان، نام چندین زن با نام فاطمه و عاتکه (گفته می‌شود تا دوازده عاتکه) وجود دارد.

این انتساب، اهداف چندگانه‌ای را دنبال می‌کرد:

۱. اعطای شخصیت و کرامت به زن: در فرهنگی مردسالار، معرفی خود از طریق نسب مادری، یک اقدام فرهنگی بی‌سابقه برای احیای جایگاه زن بود.

۲. ایجاد پیوندهای عرضی: این فاطمه‌ها و عاتکه‌ها از قبایل و طوایف مختلفی بودند، از جمله قبایلی که به عرب قحطانی منتسب می‌شدند. پیامبر (ص) با این بیان، خود را به شبکه‌ای گسترده از قبایل عرب متصل می‌کردند و نشان می‌دادند که وجود مبارکشان، نقطه تلاقی و وحدت طوایف گوناگون است.

این رویکرد تکریمی به زن، در زندگی شخصی ایشان نیز متجلی بود. ایشان همواره از مادرشان آمنه، دایه‌شان حلیمه سعدیه، کنیز پدرشان ام ایمن (که می‌فرمودند: «مادر من بعد از مادرم بود») و به‌ویژه فاطمه بنت اسد، همسر ابوطالب و مادر امیرالمؤمنین (ع)، با احترام و محبتی بی‌نظیر یاد می‌کردند. تا جایی که در وفات فاطمه بنت اسد، پیراهن خود را بر او پوشاندند و فرمودند: «امروز مادرم از دنیا رفت».

تعریف هویت رسالت بر مدار ایثار

عالی‌ترین سطح معرفی هویت نبوی، پیوند زدن رسالت خویش به یک مفهوم معنوی و الهی است: فرهنگ «ایثار و تسلیم». عبارتی که هم در منابع شیعه و هم اهل سنت از ایشان نقل شده، این است: «أَنَا ابْنُ الذَّبِيحِينَ» (من فرزند دو ذبیح هستم). امام رضا (ع) در تبیین این حدیث می‌فرماید: «مقصود [از دو ذبیح]، اسماعیل بن ابراهیم خلیل (ع) و عبدالله بن عبدالمطلب است»¹.

داستان ذبیح اسماعیل (ع) در قرآن مشهور است. اما ماجرای «ذبیح دوم»، عبدالله، پدر بزرگوار پیامبر (ص)، به نذری بازمی‌گردد که عبدالمطلب کرده بود. او نذر کرد اگر خداوند ده پسر به او عطا کند، یکی را در راه خدا قربانی نماید. پس از آنکه صاحب ده پسر شد، قرعه انداخت و قرعه به نام محبوب‌ترین فرزندش، عبدالله، افتاد. او چندین بار قرعه را تکرار کرد، اما هر بار نام عبدالله بیرون آمد. سرانجام به پیشنهاد بزرگان، میان عبدالله و ده شتر قرعه زدند و این کار را تکرار کردند تا آنکه قرعه به نام شتران درآمد و عدد آن‌ها به صد رسید. پس عبدالمطلب صد شتر را به جای فرزندش قربانی کرد¹¹.

پیامبر (ص) با یادآوری این دو واقعه، شرف و اصالت خود را نه به قدرت قبیله‌ای، بلکه به اوج «تسلیم در برابر امر الهی» پیوند می‌زنند. این هویت، یک هویت ارزشی و معنوی است که نشان می‌دهد رسالت ایشان، امتداد راه انبیایی است که حاضر بودند عزیزترین دارایی خود را فدای امر پروردگار کنند. این بالاترین سطح از هویت‌سازی است که تمام مفاخرات مادی و دنیوی را بی‌ارزش می‌سازد.

طرح نبوی؛ نقشه راه تمدن مهدوی

راهبردی که پیامبر اکرم (ص) در معرفی نسب خویش به کار گرفتند، یک نقشه راه دقیق برای تبدیل جامعه‌ای متفرق و جاهلی به یک امت متحد و توحیدی بود. ایشان:

• با عبارت «سید ولد آدم»، یک محوریت معنوی و جهانی تعریف کردند.

• با ذکر نام «عبدالمطلب»، از شرف مقبول اجتماعی برای ایجاد وحدت در بحران بهره بردند.

• با توقف در «مَعَدَّ»، ریشه نزاع‌های تاریخی عدنانی - قحطانی را خشکاندند.

• با انتساب به «فواطم و عواتک»، به زن کرامت بخشیده و پیوندهای اجتماعی را تقویت کردند.

• با یادآوری «ذبیحین»، هویت رسالت را به فرهنگ ایثار و تسلیم الهی گره زدند.

این پروژه عظیم، سنگ‌بنای «امت واحده» بود. اما تحقق کامل و جهانی این آرمان، به آینده و عصر ظهور موكول شده است. تمدن مهدوی، در حقیقت، همان پروژه نبوی در مقیاس جهانی است. اگر در عصر بعثت، مانع اصلی وحدت، «عصبیت قبیله‌ای» بود، در عصر ما و در آستانه ظهور، موانع اصلی، «ناسیونالیسم»، «نژادپرستی» و «تفرقه‌های مذهبی» هستند که همگی اشکال نوینی از همان مفاخرات جاهلی به شمار می‌روند.

همان‌گونه که پیامبر (ص) با ارائه یک هویت متعالی (اسلام) بر هویت‌های محدود (قبیله) فائق آمدند، حضرت مهدی (عج) نیز با استقرار کامل توحید و عدالت، تمام مرزهای ساختگی جغرافیایی، نژادی و سیاسی را در هم خواهد شکست و «الفت» و برادری را در مقیاس جهانی حاکم خواهد کرد. اوست که زمین را پس از آنکه از ظلم و جور پر شده، از قسط و عدل آکنده می‌سازد و آرمان نهایی تمام انبیا، یعنی تحقق «امت واحده» و تمدن توحیدی را به فرجام می‌رساند.

پی نوشت‌ها:

۱. فخر رازی، محمد بن عمر، التفسیر الکبیر (مفاتیح الغیب)، ج ۳۲، ص ۲۶۹، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۲۰ق.
۲. بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری، ج ۴، ص ۱۷۴۶، حدیث ۴۴۴۱، دار ابن کثیر، بیروت، ۱۴۰۷ق؛ مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۴۰۳، مؤسسة الوفاء، بیروت، ۱۴۰۴ق.
۳. ترمذی، محمد بن عیسی، سنن الترمذی، ج ۵، ص ۵۸۳، حدیث ۳۶۰۵، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
۴. بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری، ج ۴، ص ۱۵۰، حدیث ۲۹۳۰.
۵. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۱، دار صادر، بیروت.
۶. ابن ماجه، محمد بن یزید، سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۰۹۰، حدیث ۳۳۱۲، دار احیاء الکتب العربیة، قاهره.
۷. مسعودی، علی بن حسین، مروج الذهب و معادن الجواهر، ج ۲، ص ۲۶۳ و ۲۶۷، تحقیق اسعد داغر، قم، ۱۴۰۹ق.
۸. ابن سعد، محمد، الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۹-۲۲، دار الکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۱۰ق.
۹. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۱، ص ۴۵۳، دار الکتب الإسلامیة، تهران، ۱۴۰۷ق.
۱۰. صدوق، محمد بن علی، عیون أخبار الرضا(ع)، ج ۱، ص ۲۱۰، نشر جهان، تهران، ۱۳۷۸ش.
۱۱. برای تفصیل داستان، ر.ک: ابن هشام، السیرة النبویة، ج ۱، ص ۱۵۱-۱۵۵؛ همچنین سید جعفر مرتضی عاملی در کتاب الصحیح من سیرة النبی الأعظم(ص)، ج ۲، به تحلیل این واقعه پرداخته است.



تمدن نبوی؛ پروتوتایپ یک ظهور

امیرالمؤمنین (ع) چگونه فرمول تبدیل ذلت به حاکمیت جهانی را در عصر بعثت تبیین کرد؟

حجت الاسلام احمد حسین شریفی



امیرالمؤمنین (ع)؛ پیشگام جهاد تبیین

بی تردید، یکی از پیشگامان بزرگ جهاد تبیین، شخص امیرالمؤمنین علی (ع) است. با تأمل در خطب نهج البلاغه، به ویژه در سال‌های پایانی عمر مبارک ایشان که مسئولیت حکومت را بر عهده داشتند، مشاهده می‌کنیم که حضرت به هر مناسبت و در هر موقعیتی، وضعیت اسفبار جامعه پیش از بعثت را برای مردم یادآوری می‌کنند. ایشان برای مسلمانان مدینه، مکه و سراسر جزیره العرب، تصویری دقیق از دوران جاهلیت ترسیم می‌فرمودند؛ وضعیتی که از منظر اقتصادی، امنیتی، اخلاقی، خانوادگی و رفاهی در حقیقت ذلت قرار داشت. حضرت با بیانی نافذ به آنان گوشزد می‌کردند: «در بهترین مکان (مکه) بودید، اما بدترین همسایگان برای یکدیگر بودید. در پاک‌ترین شهر زندگی می‌کردید، اما از پلیدترین شهروندان به شمار می‌رفتید.» حتی از حیث تغذیه و نیازهای اولیه، به آب آشامیدنی سالم دسترسی نداشتید.

در مقابل، امیرالمؤمنین (ع) به برکات اسلام و بعثت پیامبر (ص) اشاره کرده و هر دو بعد را کنار هم قرار می‌دادند: هم کاستی‌ها، ضعف‌ها، آسیب‌ها و کمبودهای عصر جاهلی را برمی‌شمردند و هم به برکات عصر بعثت

فصلنامه فرهنگ پویا: هر پروژه عظیمی، پیش از تولید انبوه، نیازمند یک پروتوتایپ موفق است؛ نمونه‌ای اولیه که کارآمدی نقشه و اصول را در عمل اثبات کند. اگر «تمدن مهدوی» تحقق جهانی و نهایی پروژه الهی برای بشریت است، «تمدن نبوی» پروتوتایپ بی‌نقص و مقیاس‌پذیر آن بود که در آزمایشگاه تاریخ به بار نشست. اما گزارش فنی و شهادت معمار این نمونه اولیه کجاست؟ چه کسی بهتر از امیرالمؤمنین علی (ع)، نفس پیامبر و مهندس ارشد این بنا، می‌تواند کالبدشکافی کند که چگونه جامعه‌ای از خاکستر ذلت به قلعه‌ی حاکمیت جهانی رسید؟ بازخوانی تحلیل ایشان در نهج البلاغه، صرفاً مرور تاریخ نیست؛ بلکه مطالعه دقیق «نقشه‌ی ساخت» و «اصول تضمین کیفیت» تمدنی است که یک بار به شکوه رسید تا روزی دیگر، در مقیاسی جهانی، دوباره طلوع کند.

آنچه در ادامه می‌خوانید، تبیین همین نقشه راه تمدن‌ساز در کلام حجت الاسلام دکتر احمد حسین شریفی، عضو هیئت علمی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره) است.

اشاره می‌کردند. این همان «تبیین» و روشنگری است. چراکه وقتی وضعیت جامعه بهبود می‌یابد و رفاه حاکم می‌شود، گاهی حتی افرادی که دوران سخت گذشته را درک کرده‌اند، آن را فراموش می‌کنند. حافظه تاریخی آدمیان ضعیف است و این امر، اختصاصی به ملت یا عصر خاصی ندارد. اینجاست که وظیفه عالمان، رهبران، فرهیختگان و خواص جامعه است که دائماً روشنگری کنند، آسیب‌های گذشته را بیان نمایند، نعمت‌های کنونی را یادآور شوند و وظیفه خود را در این زمینه به درستی انجام دهند.

بازخوانی تمدن‌ساز بعثت در خطبه قاصعه

امیرالمؤمنین (ع) گذشته را برای نسلی ترسیم می‌کردند که خود آن دوران را دیده و اکنون در رفاه به سر می‌بردند، اما قدردان و شکرگزار نبودند. مهم‌تر از آن، نسل جوانی بود که اساساً نه پیامبر (ص)

را دیده و نه عصر جاهلیت را درک کرده بود. این نسل از زمانی که چشم باز کرده بود، فتوحات، گشایش‌های اقتصادی و وضعیت مطلوب مردم از نظر نظافت، امنیت و اخلاق را می‌دید و تصور می‌کرد دنیا همیشه همین‌گونه بوده و خواهد بود. لذا ضرورت داشت که به این نسل نیز تذکر داده شود و برایشان روشننگری گردد که این عزت و رفاه، امری بدیهی و همیشگی نبوده است. تاریخ باید برای نسل جوان و نوجوان دائماً یادآوری شود. این رسالتی بود که امیرالمؤمنین علی (ع) آن را یک وظیفه واجب می‌دانستند و مکرراً به هر مناسبتی به آن می‌پرداختند.

در کنار این یادآوری‌ها، ایشان برکات بعثت و نبوت پیامبر اکرم (ص) و آیین اسلام را تشریح و تبیین می‌کردند. حقیقتاً این بخش از نهج البلاغه نیازمند بازخوانی مکرر است. برای نمونه، به فرآزی از خطبه ۱۹۲ نهج البلاغه، مشهور به «خطبه قاصعه»، توجه فرمایید که در آن به نعمت بعثت و برکات پذیرش دین اسلام اشاره می‌شود. حضرت می‌فرمایند: «فَانظُرُوا إِلَى مَوَاقِعِ نِعْمِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ حِينَ بَعَثَ إِلَيْهِمْ رَسُولًا» (نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲) «پس به جایگاه نعمت‌های خداوند بر آنان بنگرید، آنگاه که پیامبری را به‌سوی‌شان مبعوث کرد.»

مردم، نگاه کنید که نعمت‌های خدای متعال چگونه بر مردم جزیره‌العرب فرو ریخت، آنگاه که پیامبر اسلام (ص) بر آنان مبعوث شد. ببینید چه نعمت‌هایی نصیب آن مردمی شد که حتی آب آشامیدنی گوارا نداشتند و در بدترین وضعیت ممکن زندگی می‌کردند. امیرالمؤمنین (ع) در عباراتی مختصر و بلیغ، ثمرات اسلام را گام به گام تشریح می‌کنند.

از توحید تا وحدت؛ سنگ بنای جامعه الهی

نخستین و بنیادین‌ترین ثمره بعثت، استقرار توحید بود. پیامبر اکرم (ص) با آیین اسلام، مردم را به اطاعت خدا فراخواندند و آن‌ها را عبد خدا، خداپرست و موحد ساختند. «فَعَقَدَ بِمِلَّتِهِ طَاعَتَهُمْ، وَ جَمَعَ عَلَيَّ دَعْوَتِهِ الْفَتْهَتُمْ» (نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲) «پس با آیین خود، اطاعت آنان را (برای خدا) گره زد و با دعوتش، الفت و همبستگی آنان را گرد آورد.»

نتیجه دینداری و توحید؛ الفت، سازگاری، همدلی و همراهی بود. آن جامعه متشست، متفرق و پراکنده که هرکس تنها به دنبال منافع شخصی یا نهایتاً منافع قوم و قبیله خود بود، به یک جامعه سازمان‌یافته، یکپارچه، همدل و همراه تبدیل شد. پس از این وحدت اجتماعی، درهای رحمت الهی گشوده شد: «كَيْفَ نَشَرْتَ النِّعْمَةَ عَلَيْهِمْ جَنَاحَ كَرَامَتِهَا، وَأَسَأَلْتُ لَهُمْ جَدَاوِلَ نَعِيمِهَا» (نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲) «چگونه نعمت (الهی) بال کرامت خود را بر آنان گسترده و چگونه جویبارهای نعمات را به‌سوی‌شان جاری ساخت.»

حضرت، نعمت خدا را به پرنده‌ای تشبیه می‌کنند که با کرامت و عزت، شهر خود را باز کرده و دیگران را زیر بال خود می‌گیرد. سپس در تشبیهی دیگر، نعمت الهی را به نهری خروشان مانند می‌کنند که جویبارهای مواهب را به سوی مردم جاری ساخت. «وَالْتَقَّتِ الْمِلَّةُ بِهِمْ فِي عَوَانِدِ بَرَكَتِهَا» (نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲) «و آیین (حق) با تمام برکاتش، آنان را در بر گرفت.»

در سایه پذیرش توحید و نتیجه آن یعنی همدلی، نعمت‌های الهی با حفظ عزت و بزرگ‌منشی بر آنان سرازیر شد و رفاه پدید آمد.

دولت قاهر و عزت غالب؛ ثمره حاکمیت دین

فراوانی نعمت، جامعه را به مرحله‌ای نوین از حیات اجتماعی وارد کرد. مردم در رفاه و شادمانی غرق شدند و طعم یک زندگی با نشاط را چشیدند: «فَأَصْبَحُوا فِي نِعْمَتِهَا غَرَقِينَ، وَ فِي خُضْرَةِ عَيْشِهَا فَكِهِينَ» (نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲) «پس در نعمت آن غرق گشتند و در سرسبزی زندگی‌اش شادمان شدند.»

اما اوج این تحول، آنجا بود که این وحدت، همدلی و وفور نعمت، به تشکیل یک حکومت مقتدر و عزت‌آفرین انجامید؛ حکومتی که در سایه آن، هم کرامت و شرافت انسان‌ها حفظ شد و هم رفاه دنیوی آنان تأمین گشت. این تعابیر حقیقتاً فوق‌العاده است: «فَدُ تَرَبَّعَتِ الْأُمُورُ بِهِمْ فِي ظِلِّ سُلْطَانِ قَاهِرٍ، وَ أَوْتِنَهُمُ الْحَالُ إِلَى كَنْفِ عِزِّ غَالِبٍ» (نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲) «امورشان در سایه حکومتی قدرتمند، استوار گشت و حال و روزشان در پناه عزتی پیروزمند قرار گرفت.»

امور جامعه در سایه یک «سلطان قاهر» سامان یافت و مردم با آرامش و اطمینان، تحت حمایت «عزتی غالب» قرار گرفتند. کارهایشان بر قله‌های حکومتی پایدار و منسجم، سامان یافت. این فرآیند مرحله به مرحله را بار دیگر مرور کنیم: پذیرش توحید، به همدلی و همراهی اجتماعی انجامید. نتیجه آن وفاق در چارچوب آموزه‌های دینی، دریافت نعمت‌های بی‌پایان الهی بود. و این همه، به استقرار یک حکومت مقتدر اسلامی و یک زندگی عزتمندانه و کریمانه منتهی شد.

«فَهُمْ حُكَّامٌ عَلَى الْعَالَمِينَ»؛ اوج‌گیری تمدن اسلامی

نتیجه نهایی این فرآیند، شکل‌گیری یک تمدن فراگیر اسلامی بود. در سایه آن وحدت و همدلی و در پرتو شکل‌گیری یک حکومت قوی و مقتدر اسلامی، زیر پرچم توحید و هدایت پیامبر اکرم (ص)، جامعه اسلامی به سروری جهانیان دست یافت.

«فَهُمْ حُكَّامٌ عَلَى الْعَالَمِينَ، وَ مُلُوكٌ فِي أَطْرَافِ الْأَرْضِينَ» (نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲) «پس آنان فرمانروایان جهانیان شدند و پادشاهانی در اطراف زمین گشتند.» این یعنی یک تمدن اسلامی در جهان پدید آمد که کسی یارای مقابله با آن را نداشت؛ تمدنی مقتدر و پیشرو. شما آقای جهان شدید و در گردگرد زمین، با عزت و سربلندی حکم رانیدید. «يَمْلِكُونَ الْأُمُورَ عَلَى مَنْ كَانَ يَمْلِكُهَا عَلَيْهِمْ، وَ يَمْضُونَ الْأَحْكَامَ فِيمَنْ كَانَ يُمَضِّبُهَا فِيهِمْ» (نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲) «بر کسانی فرمان می‌راندند که پیش از این بر آنان فرمانروایی می‌کردند و احکام را درباره کسانی اجرا می‌کردند که پیش‌تر مجری حکم بر آنان بودند.»

این حقیقتی است که امیرالمؤمنین (ع) از برکات بعثت پیامبر (ص) برمی‌شمارند و این الگو، یک سنت الهی برای تمام اعصار است.

انقلاب اسلامی؛ تجلی معاصر برکات بعثت

اگر با چشم بصیرت بنگریم، این فرآیند در دوران ما نیز تکرار شده است. در سایه دعوت اسلامی امام راحل (ره)، آن حکومت ستم‌شاهی که در مقابل بیگانگان ذلیل و در برابر ملت خود مستبد بود، فروپاشید. آن حکومتی که ثمره‌اش فقر، فلاکت و ذلت بود؛ حکومتی که در سایه آن، بیگانگان در مناطق نفت‌خیز ایران باشگاه ورزشی می‌ساختند و بر در آن می‌نوشتند: «ورود

سگ و ایرانی ممنوع»؛ حکومتی که در آن، سرباز آمریکایی به خود جرأت می‌داد به ناموس این ملت تعرض کند و کسی یارای مقابله نداشت. آن ذلت و خواری به برکت دعوت مردم به اسلام و توحید پایان یافت. همدلی و وفاق اجتماعی ایجاد شد و بیش از ۹۸ درصد مردم به جمهوری اسلامی رأی دادند و تابع فرمان‌های ولایت شدند.

نتیجه آن وحدت این شد که هیچ قدرتی نتوانست به این ملت ضربه بزند و این سنت الهی بارها در آزمون‌های سخت، خود را به اثبات رساند. در آزمون بزرگ دفاع مقدس هشت‌ساله، که نزدیک به چهل کشور و تمام ابرقدرت‌های جهان از دشمن ما حمایت کردند، همین انسجام ملی مانع از آن شد که حتی یک وجب از خاک این ملت جدا شود. و این الگو محدود به گذشته نیست؛ همین چند ماه قبل، در خردادماه، زمانی که رژیم صهیونیستی جنگی برق‌آسا را تحمیل کرد، بار دیگر جهانیان شاهد بودند که چگونه وحدت کلمه در جنگ تحمیلی دوازده روزه نیز معجزه آفرید و پیروزی قاطع را رقم زد.

در دل همین مقاومت‌ها، انقلاب صادر شد، استعدادها شکوفا گشت و ملت بر پای خود ایستاد. در سایه این حکومت مقتدر ولایتی و رهبری‌های الهی، ایران به یک قدرت جهانی تبدیل شده است. شاید در میان مشکلات اقتصادی و نوسانات گذرا، دیدن این حقیقت دشوار به نظر برسد اما باید آن حقیقت بزرگ‌تر را دید؛ این عزت و امنیت بی‌بدیل را نگریست. ما پنجه در پنجه بزرگ‌ترین شیاطین عالم افکنده‌ایم و آنان نمی‌توانند اراده خود را بر ما تحمیل کنند، چرا که تکیه‌گاه ما همان اتحادی است که ان‌شاءالله با حفظ و تقویت آن، از تمام مشکلات نیز عبور خواهیم کرد.

جنگ نرم؛ هجوم به سرچشمه‌های عزت

ما در سایه فردسازی اسلامی، جامعه‌پردازی اسلامی و حکومت اسلامی، رو به سوی قله‌ها و در مسیر شکل‌دهی به تمدن نوین اسلامی در حرکت هستیم. جبهه عظیم مقاومت شکل گرفته و بسیاری از کشورها با افتخار خواهان ارتباط با جمهوری اسلامی هستند. دشمنی که متوجه این عزت و عظمت شده است، دست و پای آخر را می‌زند. این تهدیدها و فشارها اهمیتی ندارد؛ همچون پارس کردن سگی از دور است که جرأت نزدیک شدن ندارد. تا زمانی که ما تابع دین و ولایت هستیم و ارزش‌های اسلامی در جامعه حاکم است، این عزت پایدار خواهد بود.

اما برنامه اصلی دشمن، ضربه زدن به همان سرچشمه‌ای است که امیرالمؤمنین (ع) در خطبه قاصعه به آن اشاره کردند؛ یعنی دین‌باوری و وحدت برآمده از آن. دشمن این منطق را فهمیده و سرچشمه را هدف گرفته است. لذا، جنگ نرم و جنگ فرهنگی برای تپه کردن ذهن و ضمیر جوانان از باورها و ارزش‌های اسلامی، اساسی‌ترین برنامه دشمن است. باید مراقب این نقطه بود. اگر نگذاریم آن سرچشمه آلوده شود، قطعاً این برکات مستمر خواهد بود و مشکلات نیز برطرف خواهد شد. اما اگر خدای ناکرده آن سرچشمه آلوده شد و دشمن توانست دین و ارزش‌های دینی را از ما بگیرد یا در میان ما کمرنگ کند، در آن صورت تمام این برکات و نعمت‌ها نیز رخت بر خواهد بست.

از سرچشمه بعثت تا اقیانوس تمدن مهدوی

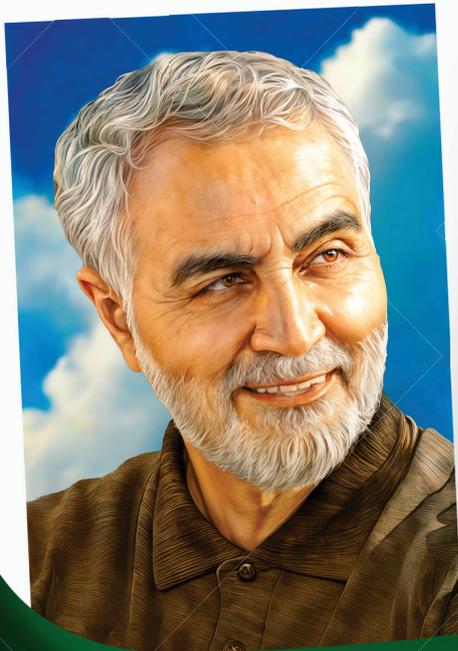
در جمع‌بندی نهایی، تحلیل امیرالمؤمنین (ع) در خطبه قاصعه، یک سنت الهی و نقشه راه تمدن‌ساز را

آشکار می‌سازد: مسیر عزت از پذیرش
توحید آغاز، با وحدت اجتماعی قوام
یافته، به حاکمیت دین منجر شده و به
سروری جهانی ختم می‌شود.

بر این اساس، تمدن مهدوی نه یک
رویداد ناگهانی، بلکه نقطه اوج و تحقق
کامل همان فرآیندی است که با بعثت
نبوی کلید خورد. انقلاب اسلامی نیز
تجلی معاصر این سنت الهی است و
راه ما برای زمینه‌سازی آن افق نهایی،
دقیقاً از نقطه‌ای می‌گذرد که دشمن
امروز با تمام قوا به آن یورش برده است:
حفاظت از «سرچشمه».

پیروزی شگفت‌انگیز در جنگ

کوتاه‌مدت اما تمام‌عیار اخیر، اثبات کرد
که نبرد امروز، بیش از آنکه نبرد تجهیزات
باشد، نبرد بر سر ایمان و انسجام است.
دشمن دریافته است که تا این سرچشمه
زلال است، شکست‌ناپذیریم. بنابراین،
پاسداری از ایمان و وحدت ملی در برابر
جنگ نرمی که باورها را هدف گرفته، نه
فقط ضامن بقای عزت کنونی، بلکه تنها
شرط پیمودن ادامه مسیر تا افق روشن
تمدن موعود است. در حقیقت، جهاد
تبیین امروز، همان نگرهبانی هوشمندانه
از چشمه‌ای است که اگر پاک بماند،
بی‌شک به اقیانوس ظهور خواهد
پیوست.



صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ



از طلوع بعثت تا افق ظهور

ترسیم هدف غایی حاکمیت الهی برای کمال معنوی انسان در زمین

حجت الاسلام هادی حسین خانی



یک مسیر تک بعدی معنوی نبود، بلکه یک طرح جامع تمدن ساز بود که مسیری را گشود که افق نهایی آن، تحقق کامل عبودیت در تمدن جهانی مهدوی است؛ تمدنی که در آن، به برکت آن لطف اولیه، هیچ مانعی برای پرستش خالصانه خداوند باقی نمی ماند.

پیامبر (ص)؛ محور بعثت، الگوی تمدن

عظمت بعثت، به طور جدایی ناپذیری به عظمت شخصیتی گره خورده است که این بار امانت الهی را به دوش کشید. این پیامبر اکرم (ص) بود که به بعثت معنا و تحقق بخشید. او باید چنان الگوی کامل، جامع و فرازمانی ای می بود که تا قیامت، بشریت را از هر الگوی دیگری بی نیاز سازد و حجت را بر همگان تمام کند. خداوند او را نه فقط برای یک قوم یا یک عصر، بلکه به عنوان «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» (انبیاء، ۱۰۷) برای تمام جهانیان و تمام اعصار فرستاد. این رحمت، صرفاً یک رحمت معنوی فردی نیست، بلکه رحمتی تمدن ساز است که در قوانین، اخلاق و ساختار اجتماعی

سپس چشم انداز نهایی آن را به نظاره بنشینیم. این پرسش های بنیادین را با حجت الاسلام دکتر محمدحسین فاریاب، عضو هیئت علمی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، در میان گذاشته ایم. یادداشت پیش رو، حاصل نگاه کارشناسانه و عمیق ایشان به این موضوع است.

بعثت؛ تجلی اعظم لطف الهی

مبعث، صرفاً یک رویداد تاریخی در تقویم نیست؛ بلکه نقطه عطف تاریخی بشریت و تجلی نهایت لطف خداوند به بندگانش است. این واقعه، پاسخ خداوند به عطش فطری انسان برای هدایت در تاریک ترین دوران جهالت بود. عظمت این روز چنان است که در معارف اسلامی، روزه گرفتن در آن معادل هفتاد سال عبادت شمرده شده است (امالی شیخ صدوق، ص ۵۸۶). این اهمیت از آن روست که با بعثت، کامل ترین و آخرین نقشه راه سعادت از طریق کامل ترین دین در اختیار بشر قرار گرفت. اگر این دین و این بعثت نبود، مسیر تکامل انسان به سوی هدف غایی آفرینش، یعنی مقام خلیفه الهی، برای همیشه ناقص و ابتر می ماند. در حقیقت، خداوند با فرستادن رسول گرامی اسلام (ص) و شریعت اسلام، بیشترین و کامل ترین لطف را در حق بندگان خود تمام کرد. این لطف،

پویا: تاریخ اسلام، روایت یک طرح کلان و سنت لایتغیر الهی برای هدایت و کمال بشر است که نقطه عزیمت آن، «بعثت» پیامبر خاتم (ص) در غار حرا و افق غایی آن، استقرار «تمدن جهانی مهدوی» است. این دو رخداد عظیم، نه دو جزیره منفصل در اقیانوس زمان، بلکه نقطه آغاز و نقطه کمال یک خط سیر تکاملی و هدفمند هستند. بعثت، بذری بود که در خاک تاریخ کاشته شد تا شجره طیبه ای بروید که ثمره نهایی آن در عصر ظهور به بار خواهد نشست. به بیان دیگر، تمدن مهدوی، چیزی جز تحقق تمام عیار و جهانی شده همان اصولی نیست که در پرتو وحی بر قلب پیامبر اعظم (ص) نازل شد: توحید، عدالت، معنویت و کرامت انسانی. اما این پیوستگی عمیق چگونه در لایه های بنیادین فلسفه سیاسی و مدل حکمرانی اسلام قابل ردیابی است؟ برای درک این امتداد شکوهمند، ابتدا باید به عظمت و ارکان نقطه آغاز، یعنی خود واقعه بعثت، بازگردیم و سپس چشم انداز نهایی آن را به نظاره بنشینیم. اما این پیوستگی عمیق چگونه در لایه های بنیادین فلسفه سیاسی و مدل حکمرانی اسلام قابل ردیابی است؟ برای درک این امتداد شکوهمند، ابتدا باید به عظمت و ارکان نقطه آغاز، یعنی خود واقعه بعثت، بازگردیم و

اسلام تجلی یافته است. جایگاه وجودی ایشان در نظام هستی چنان رفیع است که در حدیث قدسی «لَوْلَا كَمَا خَلَقْتُ الْأَفْلَاكَ» (مناقب ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۲۱۷)، ایشان غایت آفرینش معرفی شده‌اند. معجزه اصلی او نه فقط قرآن به عنوان کتاب هدایت، بلکه تغییر هویت یک جامعه مرده و غرق در جهالت بود؛ قومی که به تعبیر امیرالمؤمنین (ع) «در بدترین آیین و بدترین سرزمین‌ها» به سر می‌بردند (نهج البلاغه، خطبه ۲۶). این الگوی کامل، همان انسان کامل است که تمدن مهدوی برای تکثیر فضائل و کمالات شخصیت او در مقیاس جهانی برپا خواهد شد.

اسلام؛ منشور جامع تمدن‌سازی الهی

بعثت، آغازگر آخرین و کامل‌ترین دین آسمانی بود؛ دینی که برای پاسخگویی به تمام نیازهای فطری و متغیر بشر تا قیامت نازل شد. «خاتمیت»، به معنای جامعیت و جاودانگی است و این جامعیت، شرط لازم برای تحقق یک تمدن جهانی پایدار است. این دین باید بتواند انسان عصر فضا و هوش مصنوعی را همانند انسان ساده‌زیست عصر نزول، به کمال حقیقی و سعادت ابدی برساند. قرآن به عنوان سند جاویدان این دین، معجزه‌ای است که تازگی خود را هرگز از دست نمی‌دهد و تحدی آن مبنی بر آوردن سوره‌ای مانند آن: «وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ» (بقره، ۲۳)، پس از چهارده قرن همچنان پابرجاست. این کتاب، منشور یک تمدن همه‌جانبه است که تمام ابعاد حیات فردی و اجتماعی، از اقتصاد و سیاست گرفته تا اخلاق و معنویت را پوشش می‌دهد. این تمدن از مدینه‌النبی آغاز شد و قرار است در دولت کریمه مهدوی به استقرار کامل و جهانی برسد. وعده عالم‌گیر شدن اسلام که در انتهای مسیر تاریخ قرار دارد، متکی بر همین ظرفیت بی‌نظیر و جامعیت بی‌بدیل دین خاتم است.

انسان؛ خلیفه خدا بر مدار عبودیت

پس از درک عظمت مبدأ و ارکان آن، اکنون باید به فلسفه غایی این مسیر پردازیم. هدف نهایی از این آفرینش باشکوه و این بعثت عظیم چیست؟ قرآن کریم با صراحت پاسخ می‌دهد: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» (ذاریات، ۵۶)؛ «و من جن و انس را نیافریدم جز برای آنکه مرا پرستند». این «عبودیت»، یک رابطه خشک و یک‌طرفه نیست، بلکه فرآیند آگاهانه و مختارانه قرار گرفتن در مسیر تکاملی است که خداوند برای مخلوقش طراحی کرده است. نقطه اوج این تکامل، رسیدن به مقام «خلیفة‌اللهی» است؛ مقامی که خداوند پیش از آفرینش ظاهری آدم (ع)، آن را به ملائکه اعلام فرمود: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (بقره، ۳۰). خلیفه خدا کسی است که آینه تمام‌نمای صفات الهی بر روی زمین می‌شود. بعثت نبوی، دقیقاً با هدف برداشتن موانع درونی (نفسانی) و بیرونی (اجتماعی) از این مسیر، یعنی جهل، شرک و ظلم، صورت گرفت تا انسان بتواند با اختیار و آگاهی، راه عبودیت را برای رسیدن به خلافت الهی طی کند. این همان هدفی است که در تمدن مهدوی به تحقق نهایی و عمومی خود می‌رسد.

حکومت؛ بستر ساز کمال معنوی انسان

در این منظومه فکری، «حکومت» یک هدف فی‌نفسه و اصیل نیست، بلکه قدرتمندترین ابزار و «بستر» برای هموار ساختن این حرکت عمومی به سوی خداست. حکومت دینی، همچون باغبانی است که وظیفه دارد زمین جامعه را از علف‌های هرز فقر، ناامنی، بی‌عدالتی و جهل پاک کرده و با آب قوانین الهی و نور معنویت، شرایط را برای رشد و به ثمر نشستن بذر الهی

وجود انسان‌ها فراهم کند. اگر جامعه‌ای دائماً درگیر نزاع‌های داخلی، فقر مطلق و ناامنی فراگیر باشد، چگونه می‌تواند به کمال معنوی و قرب الهی بیندیشد؟ از این رو، غایت حکومت الهی، ایجاد بستری مناسب برای پرستش خداوند است. پیامبر اکرم (ص) در مدینه، اولین نمونه تاریخی این «بستر» را ایجاد کردند؛ مدلی که در آن، سیاست، اقتصاد و قضاوت همگی در خدمت رشد معنوی جامعه بود. تمدن مهدوی نیز چیزی جز نسخه جهانی، کامل و بی‌نقص همان مدل نیست؛ حکومتی که در آن، تمام موانع فردی و اجتماعی برای بندگی خدا برداشته می‌شود تا استعدادهای الهی انسان به طور کامل شکوفا گردد.

آیه استخلاف؛ منشور تمدن مهدوی

قرآن کریم در آیه ۵۵ سوره نور، منشور این تمدن نهایی را به روشنی و با جزئیات کامل ترسیم می‌کند: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ... يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا». این آیه شریفه، یک نقشه راه کامل است. خداوند به مؤمنان و صالحان سه وعده بزرگ و زیربنایی می‌دهد: ۱. حاکمیت بر زمین (استخلاف)، ۲. استقرار و قدرت یافتن دین الهی (تمکین دین)، و ۳. امنیت مطلق و جایگزینی آن با تمام ترس‌ها. این سه، ارکان یک تمدن پایدار هستند. اما نکته کلیدی و هدف غایی از تحقق این سه وعده را در انتهای آیه بیان می‌کند: «[تا] مرا پرستند و چیزی را شریک من قرار ندهند». این یعنی تمام آن حاکمیت، اقتدار سیاسی و امنیت اجتماعی، مقدمه‌ای است برای رسیدن به توحید کامل در عبادت. این همان نقطه‌ای است که بعثت را به مهدویت پیوند می‌زند؛ بعثت با کلمه توحید «لا اله الا الله» آغاز شد و تمدن مهدوی، تحقق عینی، اجتماعی و جهانی همین کلمه طیبه است.

توسعه مادی؛ زیرساخت تعالی معنوی

بر اساس این منطق قرآنی، رفاه، توسعه اقتصادی و امنیت پایدار نه تنها با معنویت در تضاد نیستند، بلکه از وظایف اصلی و حتمی حکومت دینی به شمار می‌روند. با این تفاوت کلیدی که این امور اهداف نهایی نیستند. در یک حکومت سکولار، رفاه و امنیت ممکن است سقف آرزوها باشد، اما در مدل حکمرانی نبوی و مهدوی، اینها کف حقوق شهروندی و نقطه شروع برای پرواز معنوی انسان هستند. اسلام با فقر مخالف است زیرا می‌داند «كَادَ الْفَقْرُ أَنْ يَكُونَ كُفْرًا»؛ فقر انسان را به مرز کفر نزدیک می‌کند. وقتی جامعه از دغدغه‌های اولیه نان، مسکن و امنیت عبور کرد، آنگاه فرصت و فراغت می‌یابد تا به پرسش‌های بنیادین خود بیندیشد. روایات عصر ظهور از عدالت فراگیر، رفاه بی‌سابقه و امنیت مطلق خبر می‌دهند، نه به عنوان هدف نهایی، بلکه به عنوان زیرساختی که بر روی آن، عقول انسان‌ها کامل می‌شود. چنانکه در حدیث معتبر آمده است: «إِذَا قَامَ قَائِمًا وَصَعَّ اللَّهُ يَدَهُ عَلَى رُءُوسِ الْعِبَادِ فَجَمَعَ بَهَا عُقُولَهُمْ وَكَمَّلَ بِهَا أَخْلَاقَهُمْ» (اصول کافی، ج ۱، ص ۲۵). این یعنی توسعه مادی، ابزاری است در خدمت تعالی معنوی و رشد عقلانی و اخلاقی جامعه در مسیر عبودیت.

غفلت از غایت؛ آفت حکمرانی دینی

توجه دائمی به این هدف غایی، هم برای مردمی که برای تشکیل حکومت دینی قیام می‌کنند و هم برای مسئولانی که عهده‌دار خدمت در چنین حکومتی شده‌اند، امری حیاتی و سرنوشت‌ساز است. بزرگ‌ترین خطری که یک نظام دینی را تهدید می‌کند، غفلت از غایت و جابجایی هدف و وسیله است. اگر هدف اصلی (بسترسازی برای عبودیت) فراموش شود، اهداف واسطی (اقتصاد، امنیت، سیاست) به اهداف نهایی تبدیل می‌شوند. در این صورت، ارزش‌ها بر مدار سود و مصرف تعریف می‌گردند؛ امنیت به جای زمینه آرامش برای رشد، به ابزاری برای کنترل و تحدید تبدیل می‌شود؛ و سیاست از وسیله‌ای برای اقامه حق و عدل، به میدانی برای کسب قدرت به هر قیمتی استحال می‌یابد. این همان تغییر ارزش‌ها و انحراف خطرناکی است که می‌تواند یک جامعه دینی را از درون تهی و پوک کند. بعثت نبوی، انقلابی علیه همین جابجایی ارزش‌ها در جامعه جاهلی بود و تمدن مهدوی، ضامن نهایی و الهی برای جلوگیری از هرگونه انحراف و بازگشت به ارزش‌های اصیل الهی در مقیاس جهانی خواهد بود.





جامعه‌پردازی؛ شالوده‌ریزی تمدن نوین اسلامی

تبیین فرایند جامعه‌پردازی در بیانیه گام دوم برای تحقق افق تمدنی

حجت الاسلام مهدی رشید

اسلامی در سال‌های ۵۶ و ۵۷ شرایط را رصد می‌کردند و مشاهدات میدانی را از نزدیک می‌دیدند، حتی اگر مسلمان هم نبودند، این مسئله را از فرایند تحولات حس می‌کردند. کلر برگه و پیر بلانشه، دو خبرنگار فرانسوی روزنامه لیبراسیون که در بحبوحه اتفاقات انقلاب در ایران حضور داشتند، مجموعه مشاهدات خود را در قالب کتابی با عنوان «ایران؛ انقلاب به نام خدا» منتشر کردند. انقلاب اسلامی در واقع امتداد انقلاب نبوی و رسالت پیغمبر بود؛ با همان اهداف، با همان کارکردها، با همان ویژگی‌ها و اقتضانات و با همان مدل و الگو.



نظام سازی نبوی؛ الگوی جامعه‌پردازی انقلاب

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم وقتی در جامعه جاهلی، در جامعه‌ای که فضائل و ویژگی‌های فطری انسان دچار عقبگرد شده بود، ظهور کردند، یک جامعه و یک ساخت اجتماعی نوین ایجاد کردند که درون آن، انسان‌ها بتوانند فطرت خود را شکوفا کنند و ارزش‌ها و استعداد‌های خود را بروز دهند و به تکامل برسند. مدل حکمرانی پیغمبر این بود که ایشان صرفاً دنبال تربیت فردی انسان‌ها یا موعظه‌گری تک‌تک آن‌ها نبودند. مقام معظم رهبری در تبیین مدل جامعه‌سازی و جامعه‌پردازی پیغمبر اکرم در کتاب «طرح کلی اندیشه اسلامی» می‌فرمایند که پیغمبر اکرم یک نظام اجتماعی ایجاد کردند. یعنی در آن جامعه جاهلی که ارزش‌ها مرده بود، پیغمبر یک شالوده نظام اجتماع اسلامی ایجاد کردند که انسان‌ها در درون آن تربیت می‌شدند. این مسئله یک منطق عمیق دارد. اینکه حضرت آقا در بیانیه گام دوم انقلاب مطرح می‌کنند که وارد مرحله‌ای شدیم که باید از خودسازی به سمت جامعه‌پردازی و تمدن‌سازی حرکت کنیم، به این معناست که جامعه اسلامی و نظام اجتماعی، برخلاف آنچه اندیشمندان علوم اجتماعی از ابن‌خلدون تا متفکران غربی می‌گویند، بر اساس فطرت‌ها و نظام روابط ولایی شکل می‌گیرد.

پویا: بعثت نبوی، تنها ابلاغ یک پیام فردی برای نجات انسان‌ها نبود؛ بلکه سرآغاز یک مهندسی عظیم اجتماعی برای برپایی امتی واحد و منسجم بود. رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، گذار از فرهنگ جاهلی به فرهنگ توحیدی و امت‌سازی بود؛ فرهنگی که شالوده آن بر پیوندهای ایمانی استوار است. انقلاب اسلامی به عنوان امتداد همان نهضت نبوی، امروز در گام دوم خود، با مفهوم کلیدی «جامعه‌پردازی» به دنبال بازآفرینی همان الگوی انسجام‌بخش است تا زمینه را برای طلوع تمدن نوین اسلامی فراهم آورد.

آنچه در ادامه می‌خوانید، تبیین دقیق این فرایند توسط حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر مهدی رشید، دانش‌آموخته جامعه‌شناسی سیاسی مؤسسه امام خمینی (ره) است.

در امتداد رسالت نبوی

انقلاب اسلامی در زمانه‌ای اتفاق افتاد که تئورسین‌های تفکر مدرن ادعا می‌کردند اگر در قرن نوزدهم خدا مرد، در قرن بیستم انسان هم مرد. اما انقلاب اسلامی، انقلاب بازگشت خدا به زمین و بازگشت انسان به خویشتن خویش بود. این حقیقتی بود که حتی کسانی که در فضای انقلاب

ولایت؛ شالوده پیوندهای ایمانی جامعه

اساس و شالوده این جامعه، مبتنی بر پیوندهای ولاء مؤمنانه است. کارویژه ولایت مؤمنانه و این سیستم اجتماعی این است که انسان‌ها در درون این پیوندها، نه تنها خودشان را رشد می‌دهند، بلکه دیگران را هم رشد می‌دهند. یعنی اگر نظام تربیت فردی باعث شکوفایی استعدادها و بالفعل شدن ظرفیت‌های انسان می‌شود، این فرایند وقتی گسترش پیدا کند و از درون انسان به جامعه سرریز شود، روابط مؤمنانه در هم ضرب شده و جامعه ایمانی شکل می‌گیرد. با پیروزی انقلاب اسلامی، جامعه اسلامی شکل گرفت و ما نمودهای اسلام را در مناسک، مراسمات و رفتارهای اجتماعی می‌بینیم. لذا می‌توانیم بگوییم جامعه ایران در بستر جمهوری اسلامی یک جامعه دینی است،

اما این به معنای تحقق صد در صدی و کامل آن نیست. طبیعتاً چالش‌هایی در نظام اجتماعی و روابط اجتماعی به چشم می‌خورد که بیانیه گام دوم وقتی جامعه‌پردازی را مطرح می‌کند، دقیقاً ناظر به همین چالش‌هاست. جامعه‌پردازی یک فرایند و به مثابه یک سیستم عامل است که می‌خواهد تمام شاخص‌های مطلوب و کارکردهای جامعه آرمانی را در درون خودش بازسازی و به‌روزرسانی کند. در این فرایند است که نرم‌افزار اسلام به طور کامل در جامعه احیا و اجرا می‌شود.

حکمرانی اسلامی؛ تجلی اراده عمومی مردم

در نظام توحیدی، شبکه ولاء ابتدا با ولایت خدای متعال آغاز می‌شود، سپس در پیوند با ولایت امام معصوم و ولایت فقیه در عصر غیبت قرار می‌گیرد و بعد از طریق ولایت متقابل و اجتماعی بین مؤمنان، نظامی را ترسیم می‌کند که در آن، پیوند انسان‌ها به یکدیگر، همچون اعضای متعدد یک پیکر است که جسمی واحد را به نمایش می‌گذارد و به تکامل می‌رساند. امروز انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی با جامعه‌پردازی می‌تواند تمام چالش‌های نظام اجتماعی خود را برطرف کرده و به یک جامعه کامل برسد؛ جامعه‌ای که در آن به تعبیر مقام معظم رهبری، عدالت اجتماعی در اوج، و کرامت انسانی و عزت ملی در صدر است. لازمه حرکت به سمت چنین جامعه‌ای، تحقق حکمرانی اسلامی در همه عرصه‌هاست. منظور از حکمرانی این است که عامل‌های مختلف در یک جامعه، از ایدئولوژی و نرم‌افزار تا کارگزاران، نخبگان، مردم و رسانه‌ها، همگی در یک همسویی و

هم‌جهتی به سمت یک افق تمدنی حرکت کنند. اگر هرکدام از این‌ها در حکمرانی اسلامی نقش خود را ایفا کنند، کارکرد سیستماتیک این هم‌افزایی، یک جامعه توحیدی خواهد بود. در حکمرانی اسلامی، عامل اصلی مردم هستند.

مردم سالاری دینی در برابر قفس آهنین بروکراسی

هویتی که امامین انقلاب بارها با ادبیات مختلف تصریح کرده‌اند این است که مردم در جمهوری اسلامی صاحبان انقلاب و صاحبان کار هستند. آن اراده بنیادینی که باعث حرکت جامعه به سمت فضائل و پویایی نظام اجتماعی، سیاسی و فرهنگی می‌شود، اراده عمومی و ملی است. همانطور که با اراده مردم انقلاب کردیم، در گام دوم نیز همین اراده است که می‌تواند ارزش‌ها را در جامعه به بلوغ برساند. نظام طاغوتی، همانطور که قرآن کریم در باره فرعون می‌فرماید فاستخف قومہ فاطاعوه، کارویژه‌اش

مدل حکمرانی پیغمبر(ص) این بود که صرفاً دنبال تربیت فردی انسان‌ها نبودند. ایشان یک نظام اجتماعی و یک شالوده اجتماع اسلامی ایجاد کردند که انسان‌ها در درون آن تربیت می‌شدند. اینکه در بیانیه گام دوم از خودسازی به جامعه‌پردازی و تمدن‌سازی حرکت می‌کنیم، دقیقاً ناظر به همین منطق نبوی است.

استخفاف و استضعاف انسان‌ها و گسستن پیوندهایشان است تا بر آن‌ها مسلط شود. برعکس، در نظام مردم‌سالاری دینی دائماً سعی می‌شود به انسان‌ها کرامت و هویت عزتمندانه بخشیده شود. هنر انقلاب اسلامی این بود که نظام طاغوت‌سالار را به نظام مردم‌سالار تبدیل کرد؛ به این معنا که مردم در متن پیشبرد نظام اسلامی هستند و تمام ساختارها، از اجرایی و تقنینی تا سیاست‌گذاری، باید در خدمت اراده عمومی قرار گیرند. یکی از نکاتی که امروز جامعه ما را دچار آسیب کرده و در جامعه‌پردازی باید اصلاح شود، همین بروکراسی و نظام دیوان‌سالار است که اجازه نمی‌دهد مردم‌سالاری تجلی یابد.

اصلاح ساختارها؛ پیش شرط احیای کرامت انسانی

تکاملی خود، از غارت منابع طبیعی به غارت فرهنگ و در نهایت به غارت «هویت ملی» کشورها رسیده است. در چنین شرایطی، جامعه‌پردازی با کارویژه‌های هویتی خود، به یک سیستم عامل برای بازتولید و تقویت مستمر هویت دینی و ملی در برابر این هجمه تبدیل می‌شود. اینجاست که آن آموزه بنیادین دینی که «آنچه برای خود می‌پسندی برای دیگران هم بپسند»، از یک دستورالعمل فردی به شالوده یک جامعه ارزشمندار تبدیل می‌شود. وظیفه امروز نخبگان ما این است که آموزه‌های سرشار اسلامی و معارف وحیانی را از ساحت نظر خارج کرده و آن‌ها را در قالب الگوهای عملی، عینی و اجرایی برای جامعه‌پردازی بازآفرینی کنند. ان‌شاءالله که خدای متعال توفیق دهد در گام دوم انقلاب، با این رویکرد، جامعه‌ای متعالی و پیشران بسازیم که در آن، انسان تراز انقلاب اسلامی تربیت شود و به بلوغ برسد.

تفکر مدرن و سیستم غربی، فلسفه‌ای را دنبال می‌کند که در آن، انسان‌ها باید در چارچوب ساختارها تربیت و منقاد شوند؛ در حالی که در نظام اندیشه اسلامی، این ساختارها هستند که باید در خدمت انسان و تعالی او قرار گیرند. بروکراسی غربی، که فیلسوفان علوم اجتماعی آن را به درستی «قفس آهنین» نامیده‌اند، محصول همان نگاه اول است؛ سیستمی که با پیچیدگی‌های خود، استعدادها، ظرفیت‌ها، کرامت و هویت انسانی را دچار انسداد، سردی و فروکاستگی می‌کند تا بتواند سیاست‌های خود را بر جامعه تحمیل نماید. یکی از کارهای بنیادین که باید در گام دوم انقلاب انجام دهیم، اصلاح همین نظام دیوان‌سالار است که اثرات آن در

تضعیف کرامت انسان‌ها، همچون عاملی شکننده در انسجام و پویایی اجتماعی عمل می‌کند. اگر امروز بخشی از جامعه ما در مشارکت سیاسی و اجتماعی دچار انفعال است، بخش بزرگی از آن، بازتاب همین سرکوب هویت و کرامت انسانی توسط بروکراسی مدرن است.

بروکراسی غربی که «قفس آهنین» نامیده می‌شود، انسان را در خدمت ساختار می‌خواهد؛ در حالی که در نظام اندیشه اسلامی، ساختارها باید در خدمت انسان و تعالی او قرار گیرند. یکی از کارهای بنیادین ما در گام دوم انقلاب، اصلاح همین نظام دیوان‌سالار است که کرامت انسانی را تضعیف می‌کند.

جامعه‌پردازی؛ یک اصل حاکم بر سیاست‌گذاری

همان‌طور که مقام معظم رهبری بارها تصریح فرموده‌اند، اگر بخواهیم جامعه را به حرکت درآوریم و ارزش‌ها را در آن به بلوغ برسانیم، باید «کرامت انسان‌ها» را در جامعه احیا کنیم. برای این منظور، اصلاح ساختارهای سیاسی و اجتماعی یک ضرورت انکارناپذیر است. در گام دوم انقلاب، مسئله جامعه‌پردازی به عنوان فرایند تقویت نظام اجتماعی، باید به مثابه یک «امر پیشینی» و یک اصل حاکم در دستور کار سیاست‌گذاران ما باشد. این بدان معناست که قانون‌گذار، مجری، سیاست‌گذار و قاضی، پیش از هر تصمیم و اقدامی باید این پرسش را مطرح کنند که آیا این قانون، این ساختار یا این عملکرد، زیربنای نظام اجتماعی را تقویت می‌کند یا آن را تضعیف می‌نماید. باید از هر آنچه به این زیرساخت حیاتی آسیب می‌زند، پرهیز شود.

بازآفرینی هویت؛ راهبرد تقابل با استعمار نوین

این نگاه به جامعه‌پردازی، یک منطق راهبردی نیز در تقابل با استعمار دارد. همان‌طور که رهبر معظم انقلاب در تاریخ ۹ بهمن ۱۴۰۳ تحلیل فرمودند، استعمار در مراحل



تمدن‌سازی؛ از رسالت نبوی تا رسالت ما

آسیب‌شناسی و تبیین مؤلفه‌های بسترسازی تمدن نوین اسلامی در عصر غیبت

حجت‌الاسلام محمدرضا نصروری



بعثت؛ ترسیم نقشه راه عبودیت

یکی از مهم‌ترین و دقیق‌ترین مباحثی که در معارف مهدویت باید مورد توجه قرار گیرد، بحث آسیب‌شناسی این معارف است. باید توجه داشت که خود مهدویت به عنوان یک

حقیقت ناب و نورانی، هیچ آسیبی نمی‌پذیرد؛ این معرفت، شناخت و رویکرد ما انسان‌هاست که ممکن است دچار آسیب، کج‌فهمی و انحراف شود. امام زمان به عنوان واسطه فیض و تجلی اسم اعظم الهی بر روی زمین، مسیری است که انسان را به خدا متصل می‌کند. برای رسیدن به معرفت درست نسبت به امام و حفظ و مصون‌سازی این معرفت، باید موانعی را که نمی‌گذارند ما به شناخت صحیح دست یابیم، شناسایی کنیم. پروژه بعثت نبوی، در حقیقت برای رساندن انسان به قله عبودیت و بندگی آغاز شد. خداوند در سوره ذاریات آیه ۵۶ می‌فرماید: و ما خلقت الجن والانس الا ليعبدون. این قله رفیع، بدون نقشه راه و راهنما فتح‌شدنی نیست. پیامبر اکرم با حدیث ثقلین، این دو عنصر حیاتی را برای همیشه تاریخ معرفی کردند: انی تارکم فیکما ثقلین کتاب الله و عترتی. در این چارچوب، کتاب خدا یعنی قرآن، نقشه راه ما برای رسیدن به قله بندگی است؛ زیرا تمام باید‌ها و نبایدهای این مسیر در آن تبیین شده است.

پویا: بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، نه یک رویداد تاریخی محدود به زمان، بلکه سرآغاز یک پروژه عظیم تمدنی برای رهایی بشر از فرهنگ جاهلیت و استقرار بر صراط مستقیم عبودیت بود. این نهضت الهی، افق نهایی خود را در تحقق تمدن جهانی مهدوی به نظاره نشسته است؛ تمدنی که در آن، عدالت و معنویت به کامل‌ترین شکل خود تجلی می‌یابد. دوران غیبت، به عنوان مقطعی حساس و سرنوشت‌ساز در این سیر تاریخی، دوران توقف نیست، بلکه عصر زمینه‌سازی، آمادگی و بسترسازی برای رسیدن به آن طلوع موعود است. این مسیر سترگ، اما، خالی از پرتگاه‌ها و لغزشگاه‌های فکری و عملی نیست. شناخت دقیق این آسیب‌ها و موانع، شرط لازم برای مصون‌سازی حرکت جامعه منتظر و تداوم میراث بعثت نبوی است. از سوی دیگر، ترسیم دقیق ویژگی‌های یک فرد و جامعه تمدن‌ساز که در تراز یاری امام عصر قرار گیرد، ضرورتی انکارناپذیر است. چگونه می‌توان در این پیچ تاریخی، از انحرافات نظری و عملی در حوزه مهدویت پرهیز کرد و چگونه می‌توان خود را به عنوان یک شیعه مؤثر در هندسه ظهور تعریف نمود؟ برای کنکاش عمیق و کاربردی در این آسیب‌شناسی و ترسیم نقشه راه یک جامعه منتظر مؤثر، بیانات حجت‌الاسلام محمدرضا نصروری، معاون فرهنگ، آموزش و پژوهش بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود(عج) راهگشا خواهد بود.

عترت؛ بلد راه تمدن‌سازی نبوی

داشتن نقشه به تنهایی کافی نیست. بسیاری نقشه گنج را در دست دارند، اما از رمز و رموز و علائم آن بی‌خبرند و نمی‌دانند گنج کجاست. این نقشه الهی نیز نیازمند مفسر و راهنمایی است که بصیرت لازم برای گشودن اسرار آن را داشته باشد. اینجاست که بعثت، رکن دوم را معرفی می‌کند: عترت. ائمه اطهار، بلد راه ما هستند. امام روی زمین، عین الله، اذن الله، باب الله و خلیفه الله است. اگر انسان بخواهد در مسیر توحید، که هدف اصلی بعثت بود، حرکت کند، باید ببیند خداوند چه کسی را به عنوان راهنما معین کرده است. پس عترت، راهنمای ما برای پیمودن مسیر ترسیم‌شده در قرآن

است. اما این دو نیز برای آغاز حرکت کافی نیستند؛ رکن سوم، آمادگی خود انسان است. کسی که می‌خواهد قله‌ای را فتح کند، حتی با داشتن بهترین نقشه و راهنما، اگر آمادگی جسمی و روحی نداشته باشد، در راه می‌ماند. این آمادگی، امری اکتسابی است و باید برای کسب آن تلاش کرد. لذا تازه با جمع شدن این سه عنصر، یعنی نقشه (قرآن)، بلد راه (عترت) و آمادگی (انسان)، مسیر تمدن‌سازی که با بعثت آغاز شده، شروع می‌شود و مراقبت و محافظت از این مسیر، وظیفه اصلی ماست.

امام‌شناسی؛ شرط تداوم خط بعثت

مراقبت از مسیر بعثت، یعنی شناخت پرتگاه‌ها و لغزشگاه‌ها. مهم‌ترین پرسش این است که ما چقدر به حرف این راهنما گوش می‌دهیم و چقدر خود را به نقشه راه نزدیک کرده‌ایم. حس حضور امام در زندگی ما چقدر واقعی است؟ تاریخ اسلام مملو از نمونه‌هایی است که این حقیقت تلخ را نشان می‌دهد. پس از پیامبر، عده‌ای با امیرالمؤمنین

بیعت کردند، اما عده‌ای دیگر امام را می‌دیدند ولی او را به عنوان امام و راهنمای الهی قبول نداشتند. در دوران ۲۵۰ ساله امامت، بسیاری از مردم در کنار ائمه بودند، با ایشان رفت‌وآمد داشتند و حتی کسب علم می‌کردند، اما کمتر کسانی همچون مالک، سلمان و زهرا یافت می‌شدند که امام را به عنوان امام و بلد راه حقیقی خود بشناسند. انسانی که می‌خواهد به قله بندگی خدا، که غایت بعثت است، برسد، باید امام را الگوی کامل خود قرار دهد. قرآن می‌فرماید: **ندعو کل اناس بامامهم (اسراء: ۷۱)**. ما در روز قیامت با امام خودمان محشور می‌شویم. امروز که ما قاتلان امام حسین را لعنت می‌کنیم، باید از خود پرسیم اگر در آن فضا بودیم، در کدام جبهه قرار می‌گرفتیم؟ معیار سنجش ما، نسبت امروزمان با امام زمانمان است.

یکی از جدی‌ترین آسیب‌ها، سوق دادن اذهان از «شرایط ظهور» به سمت «علائم ظهور» است. آنچه در حیطة اختیار و وظیفه ماست، فراهم کردن شرایط است، نه تطبیق حوادث با علائم. هوایما در فرودگاهی فرود می‌آید که باند آن آماده باشد. علائم در دست خداست، اما شرایط وظیفه ماست

توجه به امام حی؛ اولویت راهبردی

اگر عشق به امام حی و توجه به او در زندگی ما کم‌رنگ است، به این دلیل است که در این زمینه کم‌کاری کرده‌ایم. کتاب، فیلم، رمان، برنامه‌های فرهنگی و مناسک ما باید حس حضور امام را در زندگی تقویت کند. این یاد، نباید به نیمه شعبان، مسجد جمکران یا دعای ندبه محدود شود. این یک خطای راهبردی است که یاد امام را به زمان‌ها و مکان‌های خاصی منحصر کنیم. امام باید در تمام شئون زندگی ما حاضر باشد. پرسش اساسی این است که چرا با وجود امامی حاضر، ظهور پس از ۱۲ قرن هنوز محقق نشده است؟ گیر کار کجاست؟ اینجاست که انسان باید به دنبال رفع موانعی باشد که ظهور را به تأخیر انداخته است؛ موانعی که اجازه نمی‌دهد ما امام خود را درست درک کنیم و

حس حضور او را در زندگی داشته باشیم. این موانع، همان آسیب‌هایی هستند که پروژه بعثت را در رسیدن به سرمنزل مقصود، یعنی تمدن مهدوی، با کندی مواجه کرده‌اند. باید این آسیب‌ها را شناخت و برای برطرف کردنشان تلاش کرد تا مسیر برای تحقق وعده الهی هموار شود.

آسیب نگاه حداقلی و جزئی به دین

یکی از بسترهای اصلی که باعث می‌شود انسان در مسیر شناخت امام دچار آسیب شود، عدم نگاه جامع به دین است. دین سه ضلع اصلی دارد: عقاید، احکام و اخلاق. اگر کسی در بخش عقاید قوی باشد اما دو ضلع دیگر را نادیده بگیرد، نگاه ناقصی به دین دارد و این نقص، او را آسیب‌پذیر می‌کند. برخی عقاید خوبی دارند اما اخلاقشان ضعیف است. برخی اخلاقشان خوب است اما در عقاید سست هستند. و برخی عقاید و اخلاقشان خوب است اما در احکام سهل‌انگارند. برای مثال، نماز می‌خوانند اما نمازشان تأثیر بازدارنده از فحشا و منکر را ندارد. این نگاه جزئی و ناقص به دین، که مغایر با جامعیت بعثت نبوی است، فرد و جامعه را در معرض تهدید دائمی قرار می‌دهد. نکته بعدی، فاصله گرفتن از عالمان دین است. در دوران غیبت، خود امام زمان ما را به فقها و مجتهدین ارجاع داده‌اند. اکثر کسانی که به معارف مهدویت آسیب می‌زنند، جریانی عقل‌ستیز و عالم‌ستیز را نمایندگی می‌کنند. اگر من در مسیر اطاعت از نائب امام قرار نگیرم، طبیعی است که نمی‌توانم از خود امام نیز اطاعت کنم.

شرایط‌سازی نه علائم خوانی؛ اولویت تمدنی

یکی از جدی‌ترین آسیب‌های تحریک‌کننده، سوق دادن اذهان از «شرایط ظهور» به سمت «علائم ظهور» است. آنچه در حیطه اختیار و وظیفه انسان منتظر قرار دارد، فراهم کردن شرایط است، نه تطبیق دادن حوادث با علائم. هوایما در فرودگاهی فرود می‌آید که باند آن آماده باشد. شرایط، آن بسترهایی است که ما باید ایجاد کنیم: اول، آمادگی پذیرش امام در خود و جامعه. دوم، منطبق کردن طرح‌ها

و برنامه‌های زندگی با معیارهای قرآن و عترت، که همان نقشه راه و راهنمای بعثت هستند. سوم، ارتقای اطاعت از رهبری و ولی خدا. امامی که می‌خواهد دنیا را متحول کند (لیظهره علی الدین کله)، نیازمند مردمی است که روحیه اطاعت‌پذیری داشته باشند. کسانی که در کربلا مقابل امام حسین ایستادند، اهل نماز و قرآن بودند، اما اهل اطاعت نبودند. آن‌ها که از نائب امام، مسلم بن عقیل، اطاعت نکردند، از خود امام حسین هم اطاعت نکردند. تمرین اطاعت در دوران غیبت، شرط لازم برای یاری امام در دوران ظهور است. علائم در دست خداست، اما شرایط و وظیفه ماست.

تطبیق علائم؛ انحراف از مسیر بعثت

متأسفانه، عده‌ای به جای تمرکز بر وظایف اصلی و زمینه‌سازی برای تمدن مهدوی، ذائقه‌ها را به سمت علائم می‌برند. هر حادثه‌ای که رخ می‌دهد، آن را به یکی از نشانه‌های ظهور تطبیق می‌دهند و جامعه را معطل می‌کنند. وقتی آن واقعه رخ می‌دهد اما به ظهور منجر نمی‌شود، جامعه دچار یأس و ناامیدی می‌گردد. این همان نقطه‌ای است که مقام معظم رهبری با حکمتی عمیق فرمودند: تطبیق علائم و نشانه‌های ظهور، غلط و انحراف است. این کار نه تنها جامعه را مأیوس می‌کند، بلکه دستاویز دشمنان و دکان‌بازان می‌شود. در هر دورانی، مدعیان دروغین و منحرفین از همین فضا برای فریب مردم استفاده می‌کنند. این رویکرد، انحرافی آشکار از مسیر اصلی بعثت است که بر عمل، مسئولیت‌پذیری و ساختن جامعه‌ای آماده تأکید دارد، نه بر انتظار منفعلانه و فال‌گیری از حوادث روزگار.

جلب رضایت امام؛ جوهر حرکت منتظران

آسیب تحریک‌کننده دیگر، جایگزین کردن «تلاش برای ملاقات با امام» به جای «تلاش برای جلب رضایت امام» است. ملاقات با حضرت جزو وظایف یک انسان منتظر نیست، بلکه یک آرزوست. اگر کسی امام را دید چه بهتر، اما اگر ندید ضرر نکرده است. تاریخ پر است از کسانی

که امام را دیدند اما در مقابل او ایستادند. مگر خوارج، امیرالمؤمنین را ندیدند؟ مگر شمر، امام حسین را از نزدیک ندید؟ دیدن امام به خودی خود فضیلتی نیست که انسان را از انحراف مصون بدارد. اصل در غیبت کبری بر عدم رؤیت است و اگر ارتباطی هم برقرار شود، از طرف امام است، نه با تلاش ما. اما عده‌ای با بهانه‌های رؤیت

و دیدار، و با تجویز اذکار و اعمال ساختگی، مردم را فریب می‌دهند و بازارهایی برای خود ایجاد می‌کنند. این رویکرد، هدف اصلی انتظار را که همان اصلاح خود و جامعه برای کسب رضایت امام است، به یک هدف شخصی و سطحی تقلیل می‌دهد.

پرهیز از حواشی؛ تمرکز بر اصول بعثت

پرداختن به مباحث غیرضروری و حاشیه‌ای، یکی دیگر از آسیب‌های جدی است. برای مثال، اینکه امام زمان از دواج کرده‌اند یا خیر، چه گرهی از بحث بسترسازی و زمینه‌سازی ظهور باز می‌کند؟ این مباحث چه تأثیری در پیشبرد اهداف تمدنی بعثت دارد؟ هیچ. اما همین مباحث غیرضروری، فضا را برای دکان‌بازی و ادعاهای انحرافی باز می‌کند. در طول تاریخ معاصر، افرادی ادعای فرزندی یا همسری امام زمان را کرده و از این طریق، از مردم متدین اخاذی کرده و آن‌ها را به گمراهی کشانده‌اند. آسیب دیگر، تعیین وقت برای ظهور است. امام باقر و امام صادق علیهما السلام به صراحت فرمودند: کذب الوقاتون؛ تعیین کنندگان وقت ظهور دروغگو هستند. خود امام زمان به نائب چهارم فرمودند که امر ظهور به اذن خداست. کسی که برای ظهور زمان تعیین می‌کند، عملاً خود را در علم خدا شریک دانسته است. اینها همه انحرافات است که ما را از وظیفه اصلی‌مان، یعنی حرکت در مسیر بعثت برای ساختن تمدن مهدوی، باز می‌دارد.

مقابله علمی و عملی؛ دو بال پرواز تمدنی

در کنار این آسیب‌های داخلی، هجمه‌های بیرونی نیز پروژه بعثت را تهدید می‌کند. در غرب، تلاش می‌شود تا منجی شیعه، نعوذبالله، به عنوان یک چهره خشن، خون‌ریز و دجال‌گونه معرفی شود. وظیفه ما در این جنگ شناختی، معرفی چهره واقعی امام است؛

امام رحمت، امام خوبی‌ها، امام زیبایی‌ها و امامی که دنیا را پر از عدل و معنویت می‌کند. برای مقابله با تمام این آسیب‌های داخلی و خارجی، باید دو کار جدی انجام دهیم: کار علمی و کار عملی. در بعد علمی، باید سطح معرفت خود را به حجت خدا ارتقا دهیم و نگاهی عقلانی

به مباحث داشته باشیم، نه صرفاً احساسی. با استغاثه در بیابان‌ها نمی‌توان به شبهات پیچیده پاسخ داد یا در برابر جریان‌های انحرافی سازمان‌یافته ایستاد. ذکر و دعا بخشی از کار است، اما همه کار نیست. کار اصلی، جهاد علمی و پاسخ عالمانه به شبهات و انحرافات است. در بعد عملی، باید از بی‌تفاوتی خارج شویم. باید معروف‌ها، به‌ویژه معرفت به امام، را در جامعه ترویج دهیم. باید از کودکی فرزندانمان را با امام زمان آشنا کنیم تا در برابر بدعت‌ها و خرافات مصون شوند و نسبت به انحرافات حساسیت پیدا کنند.

مقام یاری؛ اولین گام در تراز تمدن مهدوی

برای آنکه یک شیعه در تراز جامعه منتظر و تمدن‌ساز قرار گیرد، باید خود را در هندسه ظهور تعریف کند. باورهای قطعی ما این است: ظهور قطعاً رخ می‌دهد، ظهور قابل تأخیر است و ما نباید مقصر این تأخیر باشیم، و ظهور نیازمند یارانی نقش‌آفرین است. بر این اساس، اولین گام، تلاش برای رسیدن به «مقام یاری» است. در دعا می‌خوانیم:

روایت امام کاظم علیه السلام یک نقشه راه کامل برای دوران غیبت است. ایشان می‌فرمایند برای امر فرج، هر روز آماده باشید و این آمادگی باید به گونه‌ای باشد که دشمن امام زمان را به خشم آورد (یغیظ به عدونا). این آمادگی باید در تمام شئون فکری، فرهنگی، علمی و امنیتی باشد

اللهم اجعلني من انصاره و اعوانه. امام یار می خواهد. آیا تربیت نسل امروز ما، بر اساس تربیت یاران امام زمان است؟ خداوند در سوره مائده آیه ۵۴ و یژگی یاران آخرالزمان را این گونه بیان می کند: یحبهم و یحبونه؛ خدا آن ها را دوست دارد و آن ها خدا را دوست دارند. این یعنی توحید، محور اصلی است. برای رسیدن به این مقام، قرآن در سوره توبه آیه ۱۱۹ راه را نشان می دهد: یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین. برای همراهی با صادقین که همان ائمه هستند، دو پیش نیاز لازم است: ایمان و تقوا. جامعه ای امام زمانی است که ایمان و تقوایش بالا باشد. ایمان یعنی انس با قرآن و اهل بیت، و تقوا یعنی مصون کردن این ایمان از گناه. یار امام بودن با دوستدار امام بودن متفاوت است؛ یار، اهل ایثار، گذشت، فداکاری و پای کار بودن است.

از کادرسازی تا دفاع؛ معماری جامعه منتظر

پس از مقام یاری، «مقام معاونت» (اعوانه) قرار دارد. شیعه منتظر باید کادرسازی و شبکه سازی کند. امام می خواهد دنیا را متحول کند (و نرید ان نمین علی الذین استضعفوا فی الارض). پس تفکر ما نیز باید جهانی باشد، نه محدود به حزب و باند و جناح. شهید سلیمانی نمونه بارز این تفکر جهانی و اطاعت از ولی بود. مقام سوم، «مقام دفاع» (والذابین عنه) است. باید از امام دفاع کرد. این دفاع در برابر شبهات، باید عالمانه باشد و در برابر دشمنان، مقتدرانه. روایت امام کاظم علیه السلام یک نقشه راه کامل برای دوران غیبت است. ایشان می فرمایند برای امر فرج، هر روز آماده باشید (من ارتبط دابة متوقعا لامرنا)، و این آمادگی باید به گونه ای باشد که دشمن امام زمان را به خشم آورد (یغیظ به عدونا). این آمادگی باید در تمام شئون فکری، فرهنگی، علمی، اقتصادی و امنیتی باشد. محو شدن غده سرطانی اسرائیل، یک گام بزرگ در جهت آمادگی امنیتی برای ظهور است. این همان روح بیانیه گام دوم انقلاب است که بر دو کلیدواژه «آمادگی برای ظهور» و «تمدن سازی» تأکید دارد.

سبقت در اطاعت؛ موتور محرک نهضت شیعی

مقام بعدی، «مقام سبقت» (والمسارعین الیه فی قضاء حوائجهم) است. باید اهداف عالی امام زمان را بشناسیم و برای تحقق آن ها سبقت بگیریم. دو هدف اصلی حکومت مهدوی، رشد معنویت و اجرای عدالت است. تمام تلاش ما، به ویژه مسئولان، باید در این راستا باشد. انتظار فرج یعنی اعتراض به وضع موجود و تلاش برای رسیدن به وضع مطلوب. لذا انتظار یک عمل جهادی است. مقام بعدی، «مقام اطاعت پذیری» (والممثلین لاوامره) است. باید روحیه اطاعت پذیری خود را روز به روز تقویت کنیم. اطاعت از ولی فقیه و قوانین جامعه، تمرینی برای اطاعت از خود امام در عصر ظهور است. «مقام حمایت» (والمحامین عنه) نیز بسیار مهم است. هر جا ما کم کاری کرده و محتوای دینی و اعتقادی تولید نکرده ایم، دشمن ورود کرده و ذهن نسل نو را با محتوای آلوده پر کرده است. باید با تمام توان از امام خود حمایت کنیم و نام و یاد او را در جامعه زنده نگه داریم. چرا نذورات و موقوفات برای امام شهید بسیار است اما برای امام حی کم؟ چون برای امام شهید کار کرده ایم، اما برای امام حی کم کاری کرده ایم.

شهادت طلبی؛ اوج قله تحقق آرمان بعثت

مقام دیگر، «پیشی گرفتن در ارادت» (والمسابقین الی ارادته) است. نباید به حداقل ها قانع باشیم. باید دیگران را نیز به این مسیر دعوت کنیم. جنگ امروز، جنگ ادراکی و شناختی است و باید برای معرفی امام زمان به دنیا، تلاشی مضاعف کرد. در نهایت، اوج قله انتظار، «مقام شهادت طلبی» (والمستشهدین بین یدیه) است. باید آماده شهادت در رکاب امام و فدا شدن برای او باشیم. همان گونه که شهدا با ایثار و گذشت و جهاد، تحولی در خود و جامعه ایجاد کردند، ما نیز باید در این مسیر حرکت کنیم. امام سجاد علیه السلام به اباخالد

کابلی می‌فرمایند: ان اهل زمان غیبتہ، القائلون بامامتہ و المنتظرون لظہورہ، افضل اهل کل زمان؛ مردم زمان غیبت که به امامت او قائل و منتظر ظهورش هستند، برترین مردم همه زمان‌ها هستند. سپس می‌فرمایند خداوند به آن‌ها چنان عقل و فهم و معرفتی عطا می‌کند که غیبت برایشان به منزله مشاهده می‌شود. این یعنی تا خدا محور نشویم، نمی‌توانیم امام محور شویم. راه، همان است که در دعای معرفت از خدا می‌خواهیم: اللهم عرفنی نفسک... اللهم عرفنی رسولک... اللهم عرفنی حجّتك. این سه گام، یعنی شناخت خدا، شناخت راهبری که با بعثت آغاز شد، و شناخت حجّتی که این راه را به سرمنزل مقصود می‌رساند، نقشه راه ما برای تبدیل شدن به یک شیعه تمدن‌ساز و مؤثر در امر فرج است.



معماری امت، طلوع تمدن

چگونه الگوی مدینه النبی، نقشه راه تحقق تمدن موعود است؟

حجت الاسلام امیرحسین عرفان

وحدت؛ فراتر از یک خوانش حداقلی و مناسبی

یکی از برجسته‌ترین و محوری‌ترین دستاوردهای تمدنی مدینه النبی، استقرار مفهوم وحدت، انسجام اجتماعی و اخوت اسلامی بود. این مفهوم، نه یک شعار صرف، بلکه یک واقعیت اجتماعی مهندسی شده بود. حضرت رسول اکرم (ص) در جایگاه معمار و مهندس این تمدن نوین، تمام همت و تلاش خویش را بر آن متمرکز ساختند تا گسست‌های عمیق، تفرقه‌های ریشه‌دار و افراط‌گرایی‌های ویرانگر حاکم بر زیست جاهلی را به یک زیست متعالی و تمدنی مبتنی بر برادری و همبستگی در مدینه مبدل سازند. امروز نیز در مسیر حرکت به سوی افق تمدن نوین اسلامی، هیچ راهی جز بازگشت به آن الگوی اصیل و الگو برداری دقیق از مدل مدینه النبی و مهندسی مجدد آن وحدت، انسجام و اخوت اسلامی وجود ندارد. با این حال، باید با تأسف اذعان کرد که مقوله وحدت، در دوران معاصر، اغلب به خوانش‌های حداقلی، سطحی، مناسبی و عاطفی مبتلا شده است. این رویکرد، وحدت را از یک اصل راهبردی و تمدن‌ساز به یک امر تاکتیکی و فصلی تقلیل می‌دهد که صرفاً در ایام خاصی مانند هفته وحدت مورد توجه قرار می‌گیرد. برای عبور از این سطح نازل و درک عمق استراتژیک این مفهوم، نیازمند یک بازخوانی و «خوانش تمدنی» از وحدت هستیم؛ خوانشی که مستلزم فهم دقیق الزامات، ویژگی‌ها و پیچیدگی‌های یک رویکرد تمدن‌ساز است.



پویا: هر تمدنی پیش از آنکه برستون‌های مادی و ساختارهای سیاسی استوار شود، بر یک نرم‌افزار اجتماعی بنیادین قوام می‌یابد؛ نرم‌افزاری متشکل از هویت مشترک، ارزش‌های همگرا و انسجام درونی. بعثت نبوی، در وهله نخست، پروژه‌ای برای طراحی و اجرای همین نرم‌افزار بود. در سرزمینی که سخت‌افزار آن را قبایل متخاصم و گسست‌های عمیق اجتماعی تشکیل می‌داد، پیامبر اکرم (ص) پیش از بنای

هر ساختار حکومتی، به معماری امت پرداختند؛ یک مهندسی اجتماعی بی‌بدیل که تفرقه‌های مبتنی بر خون و خاک را به وحدتی برآمده از ایمان و عقیده بدل ساخت. این امت‌سازی، نه یک هدف مقطعی، بلکه ایجاد یک کد بنیادین بود؛ الگویی که قابلیت تکثیر، تکامل و گسترش در بستر تاریخ را داشت تا سرانجام در مقیاس جهانی تمدن مهدوی متجلی شود. اما این معماری پیچیده اجتماعی چگونه صورت پذیرفت؟

رسول اکرم (ص) از چه سازوکارهای دقیقی برای تبدیل کینه‌های ریشه‌دار به اخوت ایمانی بهره جستند و چگونه تهدیدهای اجتماعی را به فرصت‌های تمدن‌ساز تبدیل کردند؟

برای رمزگشایی از این فرآیند شگرف و بررسی راهبردهای آن، حجت الاسلام دکتر امیرمحسن عرفان، در یادداشت پیش‌رو با تکیه بر تحلیل‌های کارشناسانه این نقشه راه نبوی را مورد کاوش عمیق قرار می‌دهد.

الزامات بنیادین در نگرش تمدنی به وحدت

خوانش تمدنی از وحدت، نیازمند توجه به چند اصل بنیادین و غیرقابل اغماض است. نخست آنکه باید بپذیریم تمدن‌سازی، امری تدریجی، فرآیندی و زمان‌بر است و به صورت دفعی و خلق‌الساعه رخ نمی‌دهد. این یک مسیر طولانی و نیازمند صبر راهبردی است. دوم، تمدن‌سازی یک امر کاملاً مهندسی‌شده و تدبیری است. تمدن‌ها به صورت جبری و تصادفی به وجود نمی‌آیند، بلکه قابل طراحی، مدیریت، هدایت و مهندسی هستند. بنابراین، اگر وحدت را یک رکن تمدنی می‌دانیم، باید بپذیریم که این مقوله نیز نیازمند تدبیر، برنامه‌ریزی و مهندسی دقیق در سطح کلان است و نمی‌توان آن را به حال خود رها کرد. سومین الزام، درک پیچیدگی امر تمدن‌سازی است. این فرآیند دارای ابعاد عمیق فکری، فلسفی، نظری و تشکیلاتی است. عقلانیت تمدنی حاکم بر مقوله وحدت، دارای پیچیدگی‌های نظری است و پیاده‌سازی آن در مقام عمل و عینیت‌بخشی به آن در کف جامعه، هنری است که بر عهده مدیران، سیاست‌گذاران و نخبگان فکری جامعه قرار دارد. هنر اصلی، تبدیل این «نرم‌افزار» تمدنی به «سخت‌افزاری» کارآمد و ملموس در نظامات اجتماعی است؛ دقیقاً همان شاهکاری که پیامبر اکرم (ص) در مدتی کوتاه، پس از یک زیست طولانی جاهلی که مملو از گسست‌های فعال قومی، نژادی و طبقاتی بود، به انجام رساندند و جامعه‌ای متفرق را به امتی واحد بدل کردند.

هنر متعالی جمع میان متناقض‌نماها

یکی دیگر از ویژگی‌های بنیادین و در عین حال پیچیده تمدن‌سازی، ماهیت به ظاهر پارادوکسیکال آن است؛ به این معنا که یک تمدن برتر، توانایی ایجاد توازن و جمع هنرمندانه میان اموری را دارد که در نگاه اول، متناقض به

نظر می‌رسند. این هنر، معیار برتری یک تمدن است. توانایی جمع میان دنیا و آخرت، فرد و جمع، مادیت و معنویت، و از همه مهم‌تر در بحث ما، جمع میان «تعصبات و علقه‌های ملی و قومی» و «مصلح کلان جهان اسلام» از این دست است. پیامبر اکرم (ص) در مدینه‌النبی به شکلی استادانه و هنرمندانه میان

گرایش‌های طبیعی قومی و قبیله‌ای و مصالح عالیه امت اسلام، توازن و هماهنگی ایجاد کردند. این امر نیازمند دقت‌نظری فوق‌العاده است که چگونه می‌توان ضمن به رسمیت شناختن هویت‌های خرد و تنوعات فرهنگی، آن‌ها را در ذیل یک هویت کلان و متعالی یعنی «امت اسلامی» منسجم و هم‌جهت ساخت. این همان نکته کلیدی است که در تحقق وحدت و اخوت اسلامی در عصر حاضر نیز باید به آن توجه ویژه داشت؛ یعنی پرهیز از افراط در ملی‌گرایی که منجر به تقابل با امت شود و تفریط در نادیده گرفتن هویت‌های ملی که منجر به بیگانگی توده‌ها با اهداف کلان گردد.

نقش سرمایه تاریخی در مهندسی آینده

تمدن‌سازی امری بریده از تاریخ نیست، بلکه نیازمند انباشت «سرمایه» و «تجربه» تاریخی است. نمی‌توان با گسست از گذشته و نادیده گرفتن تجربیات تاریخی، برای آینده تجویز تمدنی داشت. این سرمایه صرفاً به معنای مادی نیست، بلکه شامل سرمایه‌های علمی، دانشی، فرهنگی، هنری و مهم‌تر از همه، سرمایه اجتماعی است. تاریخ اسلام و تاریخ ایران اسلامی به وضوح به ما نشان می‌دهد که در هر دوره‌ای که وحدت، انسجام و اخوت اسلامی بر جامعه حاکم بوده، آن جامعه به اوج ترقی، شکوفایی و تعالی تمدنی دست یافته است. این یک ادعای درون‌گفتمانی نیست؛ حتی برخی از مستشرقین و تمدن‌پژوهان غربی مانند آدام متز نیز به صراحت اذعان کرده‌اند که یکی از دلایل اصلی تفوق و درخشش تمدن اسلامی در برهه‌هایی از تاریخ، دقیقاً همین مقوله وحدت و انسجام فراگیری بوده که میان مسلمانان از نژادها و فرهنگ‌های مختلف وجود داشته است. یک سازه معماری شکوهمند اسلامی مانند یک مسجد را در نظر بگیرید که معمارش ایرانی، کارگرش هندی، نمازگزارش عرب و کاشی‌کار و نقاشش از آسیای میانه است. آنچه این عناصر متکثر و متنوع را برای خلق یک اثر هنری و معنوی بی‌بدیل گرد هم می‌آورد، همان روح انسجام و اخوت اسلامی است. این عقبه تاریخی

غنی، و به‌ویژه الگوی کامل و بی‌بدیل مدینه‌النبی، بزرگ‌ترین سرمایه ما برای ترسیم نقشه راه و حرکت به سوی تمدن نوین اسلامی است.

هنر یک رهبر الهی، فعال‌سازی ظرفیت فرصت‌هاست. حضور مهاجرین در مدینه می‌توانست یک تهدید جدی باشد، اما پیامبر اکرم (ص) با تدبیر پیمان مؤاخات و ترویج فرهنگ ایثار، این تهدید بالقوه را به فرصتی بی‌نظیر برای تعمیق صمیمیت، نمایش اوج فداکاری و تحکیم پایه‌های امت اسلامی تبدیل کردند.

ابعاد پنج‌گانه وحدت به مثابه یک ارزش تمدنی

اینکه وحدت و انسجام اجتماعی یک امر بنیادین تمدنی است، مورد اذعان قریب به اتفاق تمدن‌پژوهان است؛ زیرا این مفهوم دارای ویژگی‌های یک ارزش اصیل تمدنی است. می‌توان این ویژگی‌ها را در پنج بعد خلاصه کرد:

۱. ارزشی بودن: وحدت فی‌نفسه یک ارزش متعالی و مورد قبول همگان است، همان‌طور که تفرقه و تشتت یک ضد ارزش منفور است. هیچ عقل سلیمی در حُسن وحدت و قُبُح تفرقه تردید نمی‌کند.

۲. الهام‌بخش بودن: وحدت دارای یک قدرت انگیزشی فوق‌العاده است. این مفهوم با ایجاد امید و هم‌افزایی، جوامع و ملت‌های مختلف را برای تحقق اهداف بزرگ و آرمان‌های مشترک متحد و بسیج می‌کند.

۳. فرا تاریخی بودن: وحدت یک تجویز محدود به یک دوره زمانی خاص نیست. نباید آن را به تاریخیت دچار کرد و صرفاً به عنوان یک الگوی موفق در گذشته دید. الگوی وحدت در مدینه‌النبی، نسخه‌ای برای دیروز، امروز و فردای جامعه اسلامی است و باید به صورت مستمر بازتولید و پیاده‌سازی شود.

۴. اثربخش بودن: تفرقه به مثابه مهم‌ترین و ویرانگرترین عامل میرایی، رکود و انحطاط تمدن‌ها شناخته می‌شود. در مقابل، وحدت در تمام نظامات یک تمدن، از جمله نظام فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی، اثربخشی مستقیم و تعیین‌کننده دارد. دشمنان تمدن اسلامی نیز با درک عمیق همین نکته، همواره پیچیده‌ترین و پرهزینه‌ترین برنامه‌های خود را بر محور ایجاد و تشدید تفرقه‌گرایی در جهان اسلام متمرکز کرده‌اند.

۵. نمادساز بودن: وحدت این قابلیت را دارد که اقوام و ملل مختلف را حول نمادهای مشترک فرهنگی، اجتماعی و دینی پیوند دهد و از این طریق، هویت جمعی امت را تقویت کند.

ضرورت راهبردی خوانش تمدنی از وحدت

اما چرا تأکید بر نگاه عمیق و تمدنی به وحدت تا این حد ضروری است؟ اولین و مهم‌ترین دلیل، دستیابی به «موقعیت‌شناسی تمدنی» و «خودآگاهی تمدنی» است. ملتی که به خودآگاهی تمدنی رسیده باشد، یعنی جایگاه خود در تاریخ، فرصت‌ها و تهدیدهای پیش روی خود را به درستی بشناسد، به صورت خودکار و عقلانی، تفرقه را به شدت نفی می‌کند و به سوی وحدت و انسجام گام برمی‌دارد.

موقعیت‌شناسی

تمدنی یعنی درک دقیق

سه مولفه: نیاز تمدنی امروز ما

چیست؟ در چه برهه حساس تاریخی

قرار داریم؟ و پیامدهای بلندمدت تصمیمات

امروز ما چه خواهد بود؟ اگر یک جامعه به این

سطح از بلوغ و خودآگاهی برسد، لاجرم وحدت ملی

و انسجام اجتماعی را نه یک امر مستحب، بلکه یک الزام

حیاتی و راهبردی خواهد دید. در طول تاریخ اسلام، هرگاه

جامعه اسلامی به این سطح از خودآگاهی رسیده، انسجام

و شکوفایی در آن موج زده است. خودآگاهی تمدنی عمیق

پیامبر اکرم (ص) سبب شد تا ایشان تمام تلاش خود را در

پی‌ریزی مدینه‌النبی بر ایجاد وحدت، اخوت و انسجام

متمرکز کنند. ایشان از صفر شروع نکردند، بلکه از منفی،

یعنی از جامعه‌ای مملو از تعارضات فعال و کینه‌های

تاریخی، یک امت واحد و برادر ساختند.

راهبرد نبوی: تبدیل منطقه تضاد به تعامل

حضرت رسول اکرم (ص) برای مهندسی وحدت در جامعه

متکثر و متعارض مدینه، از راهبردهای دقیق، هوشمندانه و

چندلایه‌ای بهره گرفتند. یکی از مهم‌ترین و بنیادین‌ترین

این راهبردها، «تبدیل منطقه تضاد به منطقه تعامل» بود.

ایشان با درایتی بی‌نظیر تلاش کردند تا تضادها، کینه‌ها و

رقابت‌های منفی حاکم بر زیست جاهلی را به تعاملات

سازنده، هم‌افزا و مثبت در زیست ایمانی بدل کنند. برای

تحقق این هدف بزرگ، ایشان چندین اقدام کلیدی و مکمل

را به اجرا گذاشتند. نخستین اقدام در این راستا، «پی‌ریزی

سازه‌های هویتی مشترک» بود. در زیست جاهلی، هویت

افراد بر اساس قوم، قبیله، نژاد و خون تعریف می‌شد و همین

امر منشأ اصلی تفرقه‌ها و جنگ‌ها بود. اما در مدینه‌النبی،

پیامبر (ص) هویتی نوین و فراگیر به نام «اسلام» را به عنوان

ملاک و معیار اصلی معرفی کردند. تدین و تقوا جایگزین

خون و نژاد شد، همان‌گونه که قرآن کریم می‌فرماید: ان

اکرمکم عند الله اتقاکم (حجرات: ۱۳). پیمان عمومی

مدینه که به «صحیفه مدینه» مشهور است، دقیقاً بر همین

اساس استوار بود؛ یک میثاق اجتماعی که اعلام می‌کرد

همه مسلمانان، فارغ از نژاد، رنگ و سابقه قبیله‌ای، در ذیل

هویت اسلامی با یکدیگر برابر و برادرند و یک امت واحده

را در برابر دیگران تشکیل می‌دهند.

به رسمیت شناختن هوشمندانۀ تنوعات فرهنگی

دومین اقدام پیامبر (ص) در راستای تبدیل تضاد به تعامل، «به رسمیت شناختن تنوعات فرهنگی» بود؛ البته با یک قید هوشمندانۀ: تا جایی که این تنوعات با هسته مرکزی، اصول بنیادین و توحیدی اسلام در تعارض نباشد. اسلام هرگز به دنبال یکسان‌سازی فرهنگی، حذف آداب و رسوم ملت‌ها و ایجاد یک جامعه تک‌رنگ و بی‌روح نبود. تنوعاتی که با توحید، نبوت

و ارزش‌های محوری اسلام در تضاد نبودند، نه تنها تحمل، بلکه مورد احترام و پذیرش قرار گرفتند. همین رویکرد منعطف و حکیمانه، یکی از دلایل اصلی گسترش سریع و مسالمت‌آمیز اسلام در جهان بود. برخلاف تمدن سلطه‌گر غرب که به دنبال هژمونی فرهنگی، جهانی‌سازی به سبک خود و استحاله هویت ملت‌هاست، اسلام تنوعات فرهنگی را به رسمیت شناخت

و حتی از این ظرفیت‌های متنوع در راستای خدمت به اهداف متعالی دین بهره گرفت. به عنوان مثال، پیمان جوانمردانه «حلف الفضول» که در دوران جاهلیت و پیش از بعثت برای دفاع از مظلومان بسته شده بود، به دلیل ماهیت عمیقاً انسانی و اسلامی‌اش، پس از بعثت نیز مورد تأیید و تمجید پیامبر اکرم (ص) قرار گرفت و ایشان فرمودند اگر امروز هم به چنین پیمانی دعوت شوند، آن را می‌پذیرند. این نشان می‌دهد که ملاک، محتوای حق است و نه صرفاً خاستگاه تاریخی آن.

راهبرد دوم: کم‌رنگ‌سازی تمایزطلبی‌های جاهلی

دومین راهبرد کلان و تمدنی حضرت رسول (ص) برای امت‌سازی، «کم‌رنگ کردن و مدیریت تمایزطلبی‌ها» بود. ایشان به خوبی می‌دانستند که ریشه‌های تفاخر و برتری‌جویی‌های جاهلی عمیق است و باید با تدبیر و به مرور زمان مدیریت شود. برای تحقق این امر، ایشان چندین تدبیر مهم و عملی را به کار بستند. یکی از مؤثرترین آن‌ها، «گسترش مشارکت همگانی» در امور مهم جامعه بود. ایشان با این کار، انحصار قدرت و منزلت را از دست اشراف و قبایل بزرگ خارج کردند. به عنوان مثال، با منصوب کردن

جوان نورسی همچون اسامه بن زید به فرماندهی سپاهی که بزرگان صحابه نیز در آن حضور داشتند، در حالی که اسامه فاقد امتیازات و شأن قبیله‌ای مرسوم بود، این پیام را به جامعه منتقل کردند که معیار اصلی، شایستگی، لیاقت و تقواست و نه تعلقات قومی و سنی. ایشان در ساخت مسجدالنبی، خود شخصاً مشارکت کردند و همه مسلمانان را به مشارکت طلبیدند تا همگان در آن بنای مقدس سهم داشته باشند. همچنین با مدیریت هوشمندانۀ پرچم‌ها در جنگ‌ها، از ایجاد مطالبات و سهم‌خواهی‌های قبیله‌ای در آینده جلوگیری به عمل آوردند. تمام این اقدامات با هدف تهییج نشدن احساسات خفته جاهلی و قومی-قبیله‌ای و هدایت جامعه به سمت یک هویت مشترک اسلامی صورت می‌گرفت.

غیرفعال‌سازی گسست‌ها از طریق پیوندهای نوین

یکی از مهم‌ترین اقدامات پیامبر (ص) در راستای کم‌رنگ کردن تمایزطلبی‌ها، «غیرفعال ساختن گسست‌های اجتماعی» موجود بود. ایشان به جای حذف فیزیکی این گسست‌ها، با ایجاد پیوندهای

جدید و قوی‌تر، آن‌ها را بی‌اثر و غیرفعال کردند. شاهکار ایشان در این زمینه، پیمان برادری (مؤاخات) میان مسلمانان بود. این پیمان، به ویژه میان مهاجرین بی‌پناه مکه و انصار صاحب‌خانه مدینه، یک انقلاب اجتماعی بود. این برادری ایمانی، آنچنان پیوند عمیقی ایجاد کرد که بر پیوندهای خونی و قبیله‌ای پیشی گرفت و عملاً گسست «مهاجر-انصار» را به یک پیوند تبدیل کرد. علاوه بر این، ازدواج‌های متعدد خود حضرت نیز نباید با نگاهی سطحی تحلیل شود؛ بسیاری از این ازدواج‌ها یک مهندسی دقیق فرهنگی و اجتماعی برای مدیریت قبایل، ایجاد پیوندهای راهبردی، فرونشاندن تفوقات نژادی و قومی و ارائه الگوهای عملی برای شکستن تابوهای جاهلی بود. ایشان که از شریف‌ترین قبیله عرب یعنی قریش و بنی‌هاشم بودند، با این ازدواج‌ها نشان دادند که تعلقات قبیله‌ای در برابر پیوندهای ایمانی و مصالح امت رنگ می‌بازد و این یک درس بزرگ اجتماعی و فرهنگی بود.

آن وحدت و انسجامی که پیامبر اکرم (ص) در مقیاس کوچک مدینه پی‌ریزی کردند، در حقیقت الگوی کوچکی از همان امت واحده جهانی است که در عصر ظهور، به رهبری حضرت مهدی (عج)، تمام مرزهای جغرافیایی، نژادی و زبانی را درنوردیده و بشریت را ذیل پرچم توحید و عدالت، متحد خواهد ساخت

راهبرد سوم: تبدیل هوشمندانه تهدید به فرصت

سومین راهبرد برجسته نبوی در امت‌سازی، هنر بی‌بدیل «تبدیل تهدید به فرصت» بود. هر بحران و چالش اجتماعی، در ذات خود هم ظرفیت تهدید و هم ظرفیت فرصت را دارد و هنر یک رهبر الهی، فعال‌سازی ظرفیت فرصت‌هاست. بارزترین نمونه این راهبرد، مدیریت حضور «مهاجرین» در مدینه بود. ورود جمع کثیری از مسلمانان مکه که خانه و دارایی خود را رها کرده بودند، به شهر مدینه که خود منابع محدودی داشت، می‌توانست یک تهدید جدی برای بافت اجتماعی، اقتصادی و امنیتی آن شهر باشد. این وضعیت به شدت مستعد ایجاد تعارضات اجتماعی، رقابت بر سر منابع و فعال شدن گسست‌های اجتماعی بود. اما پیامبر اکرم (ص) با همان تدبیر پیمان مؤاخات و ترویج فرهنگ ایثار و برادری، این تهدید بالقوه را به فرصتی بی‌نظیر برای تعمیق صمیمیت، نمایش اوج فداکاری و تحکیم پایه‌های امت اسلامی تبدیل کردند. تعامل برادرانه انصار با مهاجرین که در تاریخ بی‌سابقه است، تا جایی که خانه‌ها، مزارع و دارایی‌های خود را با برادران مهاجر خویش تقسیم کردند، اوج این مهندسی اجتماعی و نتیجه مستقیم مدیریت الهی

دیدهبانی تمدنی؛ شرط صیانت از امت واحده

در نهایت، دومین ضرورت حیاتی برای داشتن خوانشی تمدنی از وحدت، توجه مستمر به امر «دیدهبانی تمدنی» است. برای صیانت از یک تمدن و تحقق امنیت پایدار آن، نخبگان، علما و مدیران جامعه موظف‌اند که همواره محیط تمدنی را با دقت رصد کرده و آسیب‌ها، رخنه‌ها و تهدیدهای داخلی و خارجی را شناسایی و برای مقابله با آن‌ها چاره‌اندیشی کنند. اگر بپذیریم که «تفرقه» بزرگ‌ترین و کشنده‌ترین ویروس و عامل انحطاط یک تمدن است و «وحدت» بزرگ‌ترین عامل رشد، بالندگی و اعتلای آن است، آنگاه دیدهبانی تمدنی به ما حکم می‌کند که نگاهمان به مقوله وحدت، یک نگاه کلان، راهبردی، امنیتی و تمدنی باشد و نه یک نگاه سطحی، احساسی و مناسبتی. این دیدهبانی هوشمندانه است که امنیت و صیانت تمدنی را برای امت اسلامی به ارمغان می‌آورد و لازمه آن، درک عمیق مقیاس تمدنی وحدت و انسجام اجتماعی است. الگوی نبوی در مدینه و تداوم آن



دولت کریمه مهدوی و استقرار تمدن نهایی بشریت خواهد بود. آن وحدت و انسجامی که پیامبر اکرم (ص) در مقیاس کوچک مدینه پی‌ریزی کردند، در حقیقت الگوی کوچکی از همان امت واحده جهانی است که در عصر ظهور، به رهبری حضرت مهدی (عج)، تمام مرزهای جغرافیایی، نژادی و زبانی را درنوردیده و بشریت را ذیل پرچم توحید و عدالت، متحد خواهد ساخت. بنابراین، تلاش برای تحقق وحدت اسلامی در دنیای امروز، نه فقط یک وظیفه دینی، بلکه یک اقدام استراتژیک در راستای زمینه‌سازی برای ظهور و مشارکت در ساختن آن تمدن غایی است.

به مثابه نقشه راهی زنده و پویا برای امروز ما در مسیر پرفراز و نشیب تمدن‌سازی نوین اسلامی مورد توجه جدی و مداوم قرار گیرد و هرگونه عامل تفرقه‌افکن، به مثابه یک تهدید تمدنی شناسایی و مدیریت شود.

از امت‌سازی در مدینه تا امت واحده جهانی

سیره رفتاری رسول اکرم (ص) در امت‌سازی و ملت‌سازی، یک تجربه تاریخی محدود به گذشته نیست؛ بلکه یک نقشه راه جامع و جاودان برای تمام اعصار است. بعثت نبوی، نقطه آغاز این پروژه عظیم بود و مدینه‌النبی، اولین نمونه عملی و موفق آن. این مسیر با مجاهدت‌های ائمه اطهار (ع) ادامه یافت و در عصر غیبت، با نهضت‌های شیعی و در نهایت با انقلاب اسلامی ایران، وارد مرحله نوینی از حیات خود شد. هدف نهایی تمام این مجاهدت‌ها، آماده‌سازی زمینه برای تحقق غایت این حرکت تاریخی، یعنی «تمدن



طرحواره تمدن نبوی؛ نقشه راه جامعه مهدوی

بازخوانی مفاهیم بنیادین فرهنگ، ساختار و غایت در اندیشه علامه مصباح(ره)

حجت الاسلام علی مصباح



معلومات، شناخت حقایق هستی باشد، خواه شناخت‌های مربوط به حکمت عملی و بایدها و نبایدهای رفتاری برای رسیدن به آن سعادت.

تمدن؛ ضابطه‌مندی در برابر توحش

مفهوم دوم، تمدن است که در جامعه‌شناسی و علوم سیاسی تعاریف گوناگونی دارد. برآیند این تعاریف و آنچه آیت‌الله مصباح(ره) بر آن تأکید دارند، این است که زندگی اجتماعی بشر، که بنا بر نظر فلاسفه سیاسی امری گریزناپذیر و طبعی (مدنی بالطبع) است، نیازمند ساختارها، برنامه‌ها و تمهیدات مشخصی است. در یک زندگی اجتماعی، هم نیازهای مادی و جسمانی افراد باید تأمین شود و هم نیازهای روحی، روانی و معنوی آنان مورد توجه قرار گیرد. تأمین این مجموعه از نیازها،

مفاهیم پیش از ورود به هر بحثی بود. ایشان همواره استنتاج و نتیجه‌گیری را بر پایه‌ی تعاریف و مفاهیمی استوار می‌کردند که به وضوح تبیین شده باشد. بر همین اساس، برای فهم دقیق تمدن اسلامی از منظر ایشان، ابتدا باید سه مفهوم کلیدی اسلام، تمدن و در نهایت تمدن اسلامی را به دقت تعریف و مرزهای هر یک را مشخص کنیم. تعریف ایشان از اسلام به عنوان یک دین، از تعاریف رایج که دچار تضییق یا توسعه‌ی افراطی هستند، فراتر می‌رود. برخی اسلام را صرفاً به محتوای وحیانی نازل شده در کتاب و سنت محدود می‌کنند. در مقابل، دیدگاه دیگری وجود دارد که دایره اسلام را گسترده‌تر می‌داند و شامل مبانی عقلی که پیش‌نیاز پذیرش دین هستند و یا یافته‌های تجربی و شهودی که بر اساس مبانی دینی به دست می‌آیند نیز می‌شود. آیت‌الله مصباح(ره) در این میان، تعریفی غایت‌محور و کارکردی ارائه می‌دهند. از دیدگاه ایشان، هدف اصلی و نهایی زندگی بشر، رسیدن به سعادت حقیقی است و برای نیل به این هدف، انسان نیازمند مجموعه‌ای از شناخت‌ها و ارزش‌هاست. بر این مبنا، دین و به تبع آن اسلام، مجموعه‌ی تمام معلومات و معارفی است که برای تأمین سعادت انسان ضرورت دارد؛ خواه این

پویا: گفتمان تمدن اسلامی یکی از کلیدی‌ترین مفاهیم در اندیشه‌ی راهبردی معاصر است که اغلب میان حسرتی نوستالژیک به گذشته‌ای باشکوه و نگاهی آرمان‌گرایانه به آینده‌ای موعود در نوسان است. اما هرگونه بحث معنادار برای گذار از وضع موجود به وضع مطلوب، پیش از آنکه به راهکارها و مصادیق بپردازد، باید با یک پرسش بنیادین و مفهومی آغاز شود: جوهر اصلی تمایز یک تمدن از دیگری چیست؟ آیا هویت یک تمدن را صرفاً دستاوردهای مادی و قالب‌های ساختاری آن تعریف می‌کند، یا ریشه در جهان‌بینی، نظام ارزشی و تعریفی دارد که از انسان و غایت حیات او ارائه می‌دهد؟ مکتب فکری علامه مصباح یزدی رضوان الله تعالی علیه چارچوبی دقیق و روش‌مند برای این مفهوم‌پردازی ارائه می‌دهد. در تحلیل پیش رو، حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر علی مصباح، این مفاهیم کلیدی را می‌کاود و شالوده‌ی نظری لازم برای فهم مسیر بعثت نبوی تا تحقق غایی آن در عصر مهدوی را تبیین می‌کند.

ایضاح مفهومی؛ پیش‌نیاز تبیین تمدن

یکی از ویژگی‌های بارز و روشمند در منظومه فکری آیت‌الله مصباح یزدی، تأکید مؤکد بر ایضاح و شفاف‌سازی

مستلزم وجود ضوابط، ساختارهای اجتماعی یا همان نهادهایی چون خانواده، اقتصاد و سیاست است. در واقع، مجموعه‌ی ساختارهای فکری و عینی که برای اداره‌ی زندگی اجتماعی طراحی و تعبیه می‌شود، بخش اصلی تمدن را تشکیل می‌دهد. نقطه‌ی مقابل تمدن، توحش است؛ وضعیتی که در آن هیچ ضابطه‌ی عقلانی و مشروعی بر روابط انسان‌ها حاکم نیست و هر فرد تنها به دنبال تأمین خواسته‌های شخصی خود است. چنین وضعیتی به هرج و مرجی می‌انجامد که در آن، هرکس زور بیشتری دارد، بهره‌ی بیشتری می‌برد و افراد ضعیف پایمال می‌شوند. تمدن، دقیقاً در تقابل با این وضعیت، به معنای حاکمیت ضوابط منطقی، عاقلانه و مشروع بر ساحت‌های مختلف زندگی فردی و اجتماعی است که توسط ساختارهایی مشخص اعمال و اجرا می‌شوند تا جامعه از هرج و مرج و قانون جنگل رهایی یابد.

فرهنگ؛ ریشه نامرئی تمدن‌ها

از منظر آیت‌الله مصباح، تمدن عمیقاً مبتنی بر فرهنگ است و بدون درک این ریشه، فهم تمدن ناقص خواهد بود. رفتارهای اختیاری انسان‌ها، ریشه در یک سری مبانی فکری و ارزشی دارد. انسان کاری را انجام می‌دهد که آن را به صلاح خود بداند و منفعتی، اعم از مادی، معنوی، دنیوی یا اخروی، برای آن متصور باشد. این باور و تشخیص، چه درست و چه غلط، انگیزه‌ی اصلی افعال اختیاری اوست. او ممکن است در تشخیص مصداق سعادت و منفعت واقعی دچار خطا شود، اما عمل او همواره ناشی از چنین تلقی‌ای است. حال اگر این نحوه‌ی تفکر، این باورها و این نظام ارزشی در میان تعداد زیادی

از مردم مشترک باشد، یک «اجتماع» شکل می‌گیرد. در این مرحله، هنوز یک سیستم منسجم و حاکم برای ساماندهی و اجرای باورها و ارزش‌های مشترک وجود ندارد. مردم صرفاً در عقاید و رفتارها شبیه به هم هستند، اما نظامی مدون بر آنها حاکم نیست.

نقطه‌ی مقابل تمدن، توحش

است؛ وضعیتی که در آن هیچ ضابطه‌ی عقلانی و مشروعی بر روابط انسان‌ها حاکم نیست و هر فرد تنها به دنبال تأمین خواسته‌های شخصی خود است. تمدن، دقیقاً در تقابل با این وضعیت، به معنای حاکمیت ضوابط منطقی، عاقلانه و مشروعی است که مردم موظف به رعایت آن باشند

از فرد تا تمدن؛ سیر تکوین جامعه

گذار از اجتماع به مرحله‌ی بالاتر، زمانی رخ می‌دهد که این اجتماع به یک «جامعه» تبدیل شود. این تبدیل زمانی صورت می‌گیرد که یک نظام حاکم شده و باورها و ارزش‌های اکثریت مردم را در قالب نهادهای اجتماعی، سازمان‌ها، قوانین و ضوابط متبلور و اجرا می‌کند. این جامعه معمولاً در یک مرز جغرافیایی مشخص و با اشتراکاتی نظیر نژاد، زبان یا سبک زندگی خاص تعریف می‌شود و عناصری مانند پوشش معین، خط مشخص و آداب و رسوم مشترک، هویت آن را قوام می‌بخشند. این‌ها رو بناهای فرهنگی هستند که بر اساس آن باورهای زیربنایی شکل می‌گیرند. حال اگر این مدل از جامعه، با باورها، ارزش‌ها و نهادهای اجتماعی مشترکش، تکثیر شود و جوامع متعدد سیاسی را در

بر گیرد و تحت اداره‌ی یک نوع فکر و نظام ارزشی قرار گیرند، در اینجاست که یک «تمدن» شکل گرفته است. به تعبیر دیگر و به شکلی خلاصه، تمدن تبلور عینی و گسترده‌ی فرهنگ است. فرهنگ همان طرز فکرها، باورها و ارزش‌هاست و تمدن، ظهور این فرهنگ در قالب نهادها، ساختارها و مظاهر مادی و معنوی حیات اجتماعی است.

تبلور ارزش‌ها در کالبد معماری

برای درک بهتر تأثیر عمیق فرهنگ بر تمدن، می‌توان به مثال ملموس معماری اشاره کرد. این مثال به خوبی نشان می‌دهد که چگونه یک نظام ارزشی، خود را در ساختارهای فیزیکی متجلی می‌کند. اگر در جامعه‌ای ارزش‌هایی مانند آزادی مطلق و بی‌بندوباری حاکم باشد و مفاهیمی چون عفت و حیا جایگاهی نداشته باشد، این تفکر در خانه‌سازی نیز خود را نشان می‌دهد. خانه‌ها به گونه‌ای ساخته می‌شوند که از بیرون، تمام فضای داخل آن، حتی خصوصی‌ترین بخش‌ها مانند اتاق خواب و حمام، قابل مشاهده باشد. این معماری، تبلور همان فرهنگ است. در مقابل، در جامعه‌ای که مردم به حیا، عفت، رعایت حریم خانواده و پوشش مناسب برای زن و مرد معتقدند، این ارزش‌ها در معماری خانه‌هایشان نیز متجلی می‌شود. خانه‌ها به گونه‌ای طراحی می‌شوند که هم حریم داخلی خانه از نگاه بیگانه مصون بماند، به طوری که اگر مهمانی وارد شد، اهل خانه تحت فشار قرار نگیرند، و هم اشراف همسایگان بر یکدیگر وجود نداشته

باشد. این تفاوت در سبک معماری، صرفاً یک اختلاف سلیقه نیست، بلکه ریشه در دو جهان بینی و نظام ارزشی کاملاً متفاوت دارد. بنابراین، آن فکر، باورها و ارزش ها در تمام ساحت های زندگی اجتماعی، از جمله کالبد شهر و ساختمان ها، خود را نشان داده و متبلور می سازند.

اسلامی بودن تمدن؛ تمایز در محتوا

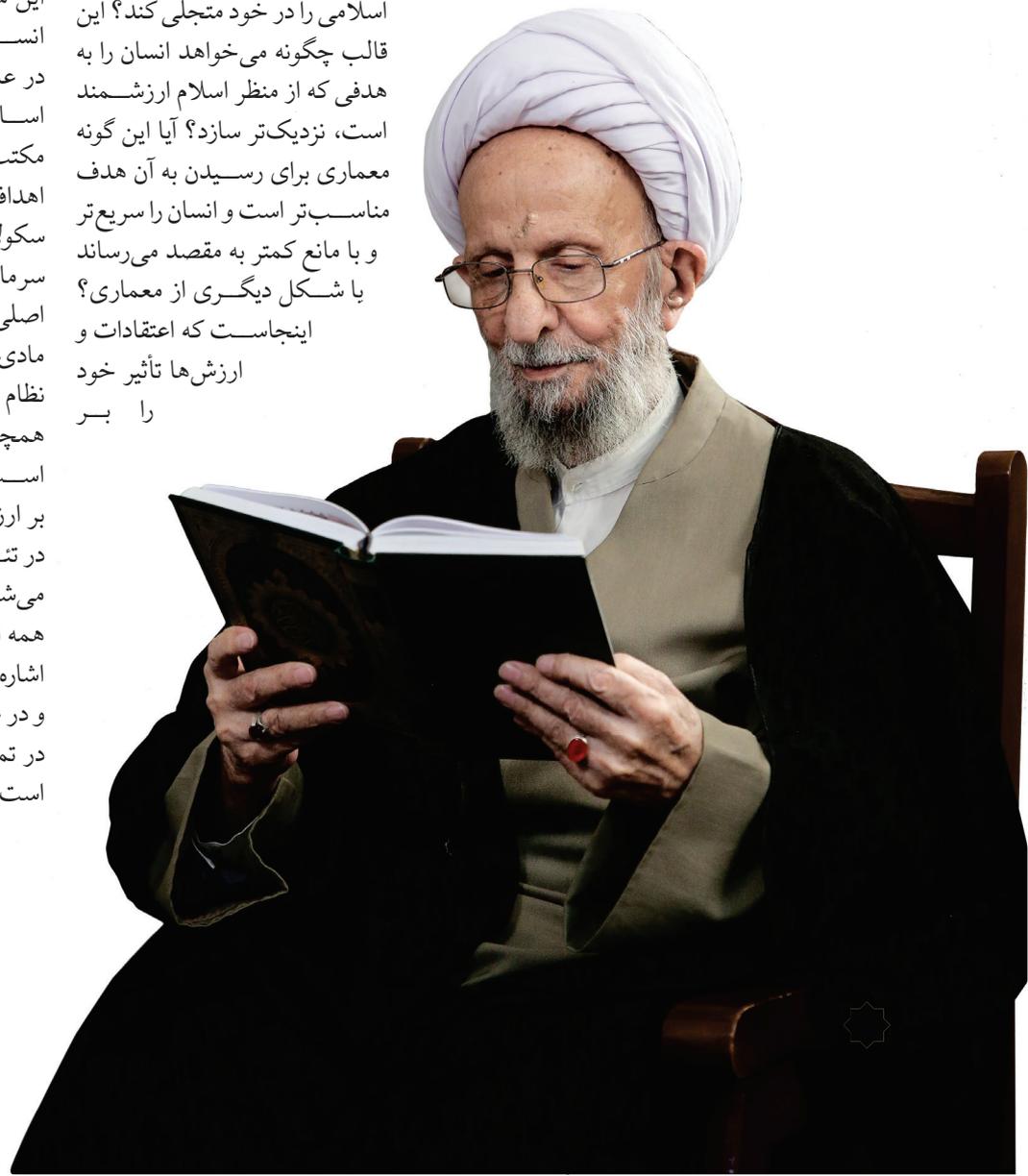
اکنون با روشن شدن مفهوم اسلام و تمدن، می توان به تعریف دقیق تمدن اسلامی پرداخت. اسلامی

بودن یک تمدن به این معناست که فرهنگ، باورها و ارزش هایی که مبنا و محتوای آن را تشکیل می دهند، از اسلام ناب نشأت گرفته باشند. اسلام به عنوان دینی که سعادت حقیقی بشر را تعریف کرده و راه های رسیدن به آن را نشان می دهد، محتوای این تمدن را تعیین می کند. بنابراین، تمایز اصلی تمدن اسلامی با سایر تمدن ها، در محتوای آن است، نه لزوماً در قالب ها و ابزارها. ممکن است در یک تمدن اسلامی برای استحکام خانه ها از بتن آرمه استفاده شود، همانطور که در تمدن های غیراسلامی نیز چنین است. از این جهت تفاوتی وجود ندارد. تفاوت آنجاست که این خانه که با ابزار مدرن ساخته می شود، چگونه باید ارزش های اسلامی را در خود متجلی کند؟ این قالب چگونه می خواهد انسان را به هدفی که از منظر اسلام ارزشمند است، نزدیک تر سازد؟ آیا این گونه معماری برای رسیدن به آن هدف مناسب تر است و انسان را سریع تر و با مانع کمتر به مقصد می رساند یا شکل دیگری از معماری؟ اینجاست که اعتقادات و ارزش ها تأثیر خود را بر

قالب ها نیز می گذارند و آن را جهت دهی می کنند.

ساختارهای اجتماعی در خدمت اهداف الهی

مهم تر از قالب های فیزیکی و مادی، محتوای ساختارهای اجتماعی، قضایی، تربیتی و فرهنگی در یک تمدن اسلامی است. این ساختارها هستند که آن را از سایر تمدن ها متمایز می سازند. هنگامی که می خواهیم روابط اجتماعی را در یک جامعه بر اساس مبانی اعتقادی و ارزشی اسلام تنظیم کنیم، باید ضوابط، ساختارها و نهادهایی را طراحی و مستقر کنیم که این مبانی را محقق سازند. این مباحث امروزه در قالب علوم انسانی مطرح می شود. برای مثال، در علم اقتصاد، روابط اقتصادی بر اساس اهداف و ارزش های یک مکتب فکری تنظیم می شود. اگر آن اهداف، لیبرالیستی، اومانیستی و سکولار باشند، یک نظام اقتصادی سرمایه داری حاکم می شود که هدف اصلی آن، تأمین بیشترین بهره مندی مادی برای فرد است. در مقابل، اگر نظام سوسیالیستی باشد، هرچند همچنان بحث بر سر منافع مادی است، اما چون یک ارزش اجتماعی بر ارزش فردی مقدم می شود، حداقل در تئوری، ضوابط به گونه ای تعریف می شود که بهره مندی های مادی به همه افراد برسد. البته همانطور که اشاره شد، این بیشتر روی کاغذ است و در عمل اتفاق دیگری می افتد. اما در تمدن اسلامی، هدف چیز دیگری است.



تقرب الی الله؛ غایت القصوای تمدن اسلامی

هنگامی که اسلام را مبنای یک تمدن قرار می‌دهیم، نهادهای اجتماعی و روابط نهادینه‌شده باید به گونه‌ای باشند که هدف اعلاّی معرفی‌شده توسط اسلام را برآورده کنند. آن هدف غایی و قله کمالی که اسلام برای انسان تعریف می‌کند، تقرب به خداوند متعال (تقرب الی الله) است. تمام اجزای یک تمدن اسلامی، از رفتارهای فردی و اجتماعی گرفته تا نهادهای اقتصادی، سیاسی، آموزشی و حقوقی، باید به صورت یک مجموعه به هم پیوسته و منسجم عمل کنند تا انسان را در رسیدن هرچه سریع‌تر و بیشتر به این قله یاری رسانند. بنابراین، یک تمدن اسلامی باید از نظر محتوا، نهادهای اجتماعی، قوانین، ضوابط، ساختارها و تمام مظاهر مترتب بر آنها، به گونه‌ای تنظیم و همسو شود که هر فردی که خواهان رسیدن به کمال و قرب الهی است، با کمترین مانع و با بیشترین حمایت از جانب ضوابط، ساختارها و سبک زندگی حاکم بر جامعه، بتواند به این هدف والا نزدیک‌تر شود. در نهایت می‌توان گفت این تبیین دقیق از چیستی و غایت تمدن اسلامی که برآمده از منظومه فکری آن متفکر ژرف‌اندیش، علامه مصباح یزدی (رضوان الله تعالی علیه) است، خود یک نقشه راه نظری و مستحکم را پیش روی پویندگان مسیر بعثت نبوی تا تمدن مهدوی قرار می‌دهد؛ چراغی که با تکیه بر آن می‌توان گام‌های تحقق تمدن نوین اسلامی را با بصیرت و استواری بیشتری برداشت.



رمزگشایی از کست غدیر

تحلیل جامعه‌شناختی گذار از شخص‌محوری به اصل‌محوری در مسیر تمدن‌سازی

حجت الاسلام جواد سلیمانی



امتی که شاهد آن صحنه باشکوه بود و با جانشین پیامبر بیعت کرده بود، به این سرعت از تعهد خود بازگشت؟ برخی ممکن است گمان کنند که این امر ناشی از عدم احترام امت به شخص رسول خدا

بوده است، اما شواهد تاریخی این فرضیه را قاطعانه رد می‌کند. خاطره صلح حدیبیه و روایت سهیل بن عمرو، سفیر قریش، گواهی روشن بر این مدعاست. او پس از بازگشت به مکه صراحتاً اعلام کرد که در دربار هیچ پادشاهی، مردمی را این چنین مطیع و مرید رهبر خود ندیده است؛ اصحابی که حتی اجازه نمی‌دادند قطره‌ای از آب وضوی پیامبر بر زمین بریزد. این حجم از ارادت، چرخش ناگهانی پس از رحلت ایشان را به یک معمای عمیق جامعه‌شناختی و ایمانی تبدیل می‌کند که پاسخ به آن، نیازمند تحلیل دقیق ساختار اجتماعی و روانی آن دوران است.

جاهلیت پنهان؛ زیرساخت تفرقه

برای رمزگشایی از این واقعه، باید به بستر فرهنگی و اجتماعی جزیره العرب پیش از اسلام بازگشت. نظام حاکم بر این منطقه، یک نظام قبیله‌ای تمام‌عیار بود که در آن، «تعصب» به قوم و قبیله، والاترین ارزش محسوب می‌شد. منزلت افراد و حتی شایستگی برای ریاست، نه بر اساس حکمت و تقوا، که بر مبنای شدت تعصب قبیله‌ای سنجیده می‌شد. این ساختار، به طور طبیعی مولد رقابت‌های کینه‌توزانه، غارت و جنگ‌های خونین و طولانی برای انتقام‌جویی بود. ظهور اسلام و رسالت پیامبر اکرم صلی

پویا: پروژه عظیم تمدنی که با بعثت نبوی کلید خورد و افق نهایی خود را در دولت کریمه مهدوی جستجو می‌کند، بر یک نرم‌افزار بنیادین استوار است: «انسجام ایمانی». غدیر خم، نقطه اوج مهندسی این انسجام و تضمین تداوم آن پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود. اما تاریخ، روایتی شگفت و تأمل‌برانگیز دارد؛ چگونه آن پیمان مستحکم که در حضور پیامبر بسته شد، در فاصله‌ای کوتاه پس از رحلت ایشان، دچار گسستی عمیق در سقیفه گشت؟ این پرسش، صرفاً یک کنکاش تاریخی نیست، بلکه کالبدشکافی یک آسیب‌شناسی حیاتی در مسیر هر حرکت تمدن‌ساز است. درک ریشه‌های این واقعه، کلید فهم موانع تحقق وحدت و پیش‌نیاز عبور از چالش‌های مشابه در عصر حاضر است.

برای تبیین عمیق این گسل تاریخی و استخراج عبرت‌های آن برای امروز، یادداشت پیش رو که حاصل تأملات دقیق حجت الاسلام والمسلمین دکتر جواد سلیمانی، عضو هیئت علمی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره) است، به واکاوی لایه‌های پنهان این پیمان‌شکنی می‌پردازد.

معمای یک چرخش غیرمنتظره

نقطه عزیمت بحث، یک پرسش کلیدی و سرنوشت‌ساز در تاریخ اسلام است. در هجدهم ذی‌الحجه سال دهم هجری، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در بازگشت از حجة‌الوداع، در غدیر خم به فرمان الهی، امیرالمؤمنین علی علیه السلام را به عنوان جانشین و ولی پس از خود معرفی فرمودند. عبارت «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاً فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ» صرفاً یک توصیه نبود؛ بلکه انتقال همان ولایت مطلقه دینی، سیاسی و اجتماعی بود که شخص پیامبر بر امت داشتند. پس از این اعلان رسمی، از تمام حاضران بیعت گرفته شد تا این میثاق، رسمیت و قطعیت یابد. با این حال، تاریخ گواهی می‌دهد که تنها حدود دو ماه بعد، پس از رحلت پیامبر اکرم، این عهد و پیمان عظیم در سقیفه بنی ساعده نقض شد. چگونه

فروپاشی شد و عده زیادی پا به فرار گذاشتند. بازگشت آنان به میدان نیز پس از اطمینان از زنده بودن پیامبر رخ داد. این رفتار، نشان‌دهنده یک وابستگی عمیق به حضور فیزیکی رهبر بود. قرآن کریم با ظرافتی بی‌نظیر این آسیب را تشخیص داده و درمانی برای آن ارائه می‌دهد: «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ» (آل عمران: ۱۴۴)؛ محمد جز فرستاده‌ای نیست که پیش از او نیز فرستادگانی بوده‌اند. آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، شما به عقب بازمی‌گردید؟ این آیه در حقیقت یک هشدار است: دین شما به شخص رسول گره خورده است، در حالی که باید به پیام و رسالت او که امری جاودانه و متصل به خداوند است،

پیوند بخورد. متأسفانه، به جز عده‌ای قلیل از اصحاب ناب همچون سلمان، عمار و مقداد که توانسته بودند از این مرحله عبور کنند، اکثریت امت در سطح ایمان شخص محور باقی مانده بودند.

شواهد متعدد نشان می‌دهد که آن روحیات دیرینه به طور کامل از میان نرفته، بلکه تحت تأثیر فضای معنوی قدرتمند دوران حضور پیامبر، نزول وحی و اتمسفر جهاد و شهادت، موقتاً به لایه‌های زیرین جامعه رانده شده بود. این آتش زیر خاکستر، هر از گاهی خود را نشان می‌داد.

نقطه تلاقی دو عامل ویرانگر

رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، دقیقاً همان نقطه‌ای بود که این دو عامل آسیب‌زا با یکدیگر تلاقی کرده و فاجعه سقیفه را رقم زدند. با غیبت فیزیکی شخص رسول خدا، آن مانع بزرگ و آن «حال و هوای» معنوی قدرتمندی که تعصبات جاهلی را مهار کرده بود، از میان رفت. عامل دوم (ایمان شخص محور) با رحلت پیامبر از کار افتاد و این امر، راه را برای سربرآوردن مجدد عامل اول (تعصبات قبیله‌ای و کینه‌های دیرینه) باز کرد. خلأ ناشی از فقدان حضور فیزیکی پیامبر، به سرعت توسط رقابت‌های قومی و قبیله‌ای پر شد. آن حسادت‌ها نسبت به بنی‌هاشم و کینه‌هایی که از امیرالمؤمنین علیه السلام به دلیل قاطعیت در اجرای حق و شجاعت در میدان نبرد به دل داشتند، فرصت ظهور یافت. در چنین فضایی، منطق غدیر که مبتنی بر شایستگی الهی و استمرار خط رسالت بود، جای خود را به منطق سقیفه داد که بر پایه مناسبات قبیله‌ای، سن و سال و رقابت‌های سیاسی استوار بود. در حقیقت، رحلت پیامبر یک آزمون بزرگ برای امت بود تا مشخص شود آیا به «راه» وفادارند یا به «راهنما». متأسفانه اکثریت در این آزمون شکست خوردند و با بازگشت به ارزش‌های جاهلی، مسیر تعیین شده در غدیر را که ضامن تحقق تمدن نبوی بود، منحرف ساختند.

الله علیه و آله و سلم، پروژه‌ای برای فروپاشی این ساختار و جایگزینی آن با یک پارادایم نوین بود: «اخوت ایمانی». عقد اخوت در سال اول هجری، سنگ‌بنای این مهندسی اجتماعی بود. این پیوند جدید به قدری قدرتمند شد که در جنگ‌ها، پسر در سپاه اسلام در مقابل پدر مشرک خود می‌ایستاد و تعصب دینی بر پیوند خونی غلبه می‌کرد. اما آیا این تحول عظیم به معنای ریشه‌کن شدن کامل آن تعصبات جاهلی بود؟ شواهد متعدد نشان می‌دهد که آن روحیات دیرینه به طور کامل از میان نرفته، بلکه تحت تأثیر فضای معنوی قدرتمند دوران حضور پیامبر، نزول وحی و اتمسفر جهاد و شهادت، موقتاً به لایه‌های زیرین جامعه رانده شده بود. این آتش زیر خاکستر، هر از گاهی در حوادثی مانند ماجرای تقسیم غنائم جنگ حنین، فتنه انگیزی عبدالله بن ابی‌میان مهاجر و انصار، یا حسادت‌های پنهان و آشکار نسبت به جایگاه بنی‌هاشم، خود را نشان می‌داد. این رقابت‌ها و کینه‌های تاریخی، به ویژه نسبت به امیرالمؤمنین علیه

السلام که در جنگ‌ها، قهرمانان قبایل مشرک را به هلاکت رسانده بود، به صورت سمپاشی و تخریب شخصیت بروز می‌یافت. توقع ریشه‌کن شدن کامل این فرهنگ چند هزار ساله در طی بیست و سه سال، شاید واقع‌بینانه نباشد. هنر بزرگ رسول خدا این بود که توانستند یک «حال و هوای» جدید معنوی و ایمانی ایجاد کنند که آن تعصبات را به حاشیه راند، اما آن زیرساخت همچنان به صورت بالقوه وجود داشت.

ایمان معطوف به شخص، نه پیام

عامل دوم و تعیین‌کننده که در کنار عامل اول، زمینه را برای پیمان‌شکنی فراهم کرد، به کیفیت و عمق ایمان توده‌های مردم بازمی‌گردد. بخش بزرگی از جامعه، شیفته و مجذوب «شخص» رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودند. کمالات، شجاعت، معنویت و جاذبه بی‌بدیل ایشان، افراد را به سوی اسلام می‌کشاند و این عشق به شخص پیامبر، موتور محرک آنان برای جهاد، انفاق و عبادت بود. این مرحله از ایمان، اگرچه لازم و ارزشمند است، اما اگر در همین سطح متوقف بماند و به اتصال با «شخصیت»، «پیام» و «حقیقت» رسالت ارتقا نیابد، بسیار شکننده خواهد بود. گواه قطعی این مدعا، واقعه جنگ احد است. تا زمانی که پیامبر در میدان حضور داشتند، مؤمنان تا پای شهادت می‌جنگیدند؛ اما به محض پخش شدن شایعه شهادت ایشان، لشکر دچار

غدیر؛ آینه عبرت برای امروز

تحلیل زمانه غدیر صرفاً یک بحث تاریخی نیست، بلکه یک درس بزرگ و عبرتی ماندگار برای تمام نهضت‌های الهی است. این الگو، یعنی گذار از ایمان شخص محور به ایمان اصل محور، چالشی است که در هر دوره‌ای تکرار می‌شود. انقلاب اسلامی ایران نیز از این قاعده مستثنی نیست. بسیاری از افرادی که در دوران

بودند. پس از رحلت امام، جامعه انقلابی با یک چالش بزرگ مواجه شد. کسانی که اتصالشان به انقلاب از طریق «شخص» امام بود، پس از ایشان دچار تزلزل، انفعال و یا حتی زاویه با انقلاب شدند. انقلابی‌گری آن‌ها وابسته به حضور فیزیکی بنیانگذار انقلاب بود و نه درک عمیق از «مکتب» و آرمان‌های او. این همان خطری است که امروز نیز وجود دارد. کسانی که انقلابی بودندشان تنها در عشق به «شخص» رهبر معظم انقلاب خلاصه می‌شود و به درک عمیق از حقیقت «ولایت فقیه» و آرمان‌های تمدن‌ساز انقلاب نرسیده‌اند، در آینده نیز ممکن است با چالش‌های مشابهی روبرو شوند.

در حقیقت، رحلت پیامبر یک آزمون بزرگ برای امت بود تا مشخص شود آیا به «راه» وفادارند یا به «راهنما». متأسفانه اکثریت در این آزمون شکست خوردند و با بازگشت به ارزش‌های جاهلی، مسیر تعیین شده در غدیر را که ضامن تحقق تمدن نبوی بود، منحرف ساختند.

از امام محوری تا مکتب محوری در افق ظهور

عبرت بزرگ غدیر برای ما در مسیر ساخت تمدن نوین اسلامی و زمینه‌سازی برای ظهور، ضرورت تعمیق ایمان و اتصال به حقایق و

اصول است. وفاداری به اشخاص تا زمانی ارزشمند است که مقدمه‌ای برای وفاداری به اصول باشد. هدف نهایی، ساختن جامعه‌ای است که حتی در غیاب ظاهری ولی و رهبر خود نیز بر همان صراط مستقیم استوار بماند. مسیر حرکت از پشت نبوی تا تمدن مهدوی، مسیر پالایش ایمان‌هاست. باید از عشق به شخص، به باور به مکتب رسید. باید از هیجانات مقطعی، به بصیرت دائمی دست یافت. جامعه‌ای می‌تواند بستر ظهور حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف را فراهم کند که وفاداری‌اش به آرمان عدالت و معنویت، وابسته به حضور یا عدم حضور یک شخص نباشد. پیمان شکنی سقیفه به ما می‌آموزد که بزرگترین خطر برای یک حرکت الهی، نه دشمن بیرونی، بلکه آسیب‌پذیری درونی و سطحی‌نگری در ایمان است. عبور موفق از این پیچ تاریخی، شرط لازم برای رسیدن به آن افق موعودی است که رسول خدا در غدیر برای امت خود ترسیم کردند.

امام خمینی رحمه الله علیه به انقلاب پیوستند، شیفته شخصیت کاریزما تیک و معنوی ایشان





جاهلیت در برابر رسالت

واکاوی پروژه اموی برای انحراف تمدن نبوی و قیام حسینی

حجت الاسلام علی اکبر عالمیان



درهم شکنند و «امت واحده» را بنیان نهد. اما پروژه اموی دقیقاً در نقطه مقابل این اصل تمدن ساز قرار داشت. سیاست کلان آنها بر پایه «عرب‌گرایی» افراطی استوار بود. عبدالملک مروان صراحتاً می‌گفت که دو شیر در یک بیشه نمی‌کنجند و منظورش برتری مطلق نژاد عرب بر سایر اقوام بود. این نگاه، جامعه اسلامی را به یک نظام طبقاتی تبعیض آمیز تبدیل کرد: طبقه اول، اعراب بودند که شهروندان درجه یک محسوب می‌شدند. طبقه دوم، «موالی» یا غیرعرب‌هایی بودند که برای بقا و برخورداری از حداقل امنیت، ناچار بودند خود را به یک قبیله عرب منتسب کنند. و در پایین‌ترین طبقه، بردگان قرار داشتند که زیر فشار این تبعیض سیستماتیک خرد می‌شدند. شکل‌گیری جریان فکری «شعوبیه» که به دنبال احیای هویت اقوام غیرعرب بود، واکنشی طبیعی به همین سیاست تفرقه‌افکنانه و جاهلی به شمار می‌رفت؛

بر جامعه اسلامی تحمیل کرده بود. همان‌گونه که بعثت نورانی نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله و سلم، قیامی علیه جاهلیت نخستین بود، نهضت عاشورا نیز قیامی برای مقابله با رجعت همان جاهلیت در قالبی جدید به شمار می‌رفت. امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه بارها به این خصلت بنی‌امیه اشاره کرده و تلاش آنان برای بازگرداندن جامعه به دوران تاریک پیش از اسلام را گوشزد فرموده‌اند. برای مثال، در خطبه ۹۳، فتنه بنی‌امیه را فتنه‌ای کور و تاریک توصیف می‌کنند که جامعه را به عصر همزمان با بعثت باز می‌گرداند. این صرفاً یک تحلیل کلامی نیست؛ شواهد متقن تاریخی نیز مؤید این حقیقت است که هدف غایی بنی‌امیه، نه خدمت به اسلام، بلکه بازپس‌گیری همان ریاست و سیادت از دست‌رفته‌ای بود که در دوران جاهلیت از آن برخوردار بودند. بنابراین، برای درک عمق فاجعه کربلا، باید ابتدا نشانه‌های این جاهلیت‌گرایی سازمان‌یافته را شناسایی کرد.

قبیله‌گرایی؛ شالوده گسست امت

یکی از بارزترین نشانه‌های جاهلیت، اصل «قبیله‌گرایی» و برتری دادن منافع حزبی و نژادی بر حقیقت و عدالت است. اسلام آمده بود تا با شعار «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاهُمْ» (حجرات: ۱۳)، تمام این مرزهای ساختگی را

ویا: مسیر تمدن اسلامی، تنها با موانع بیرونی مواجه نبود؛ خطرناک‌ترین تهدید، ظهور یک پروژه رقیب و ارتجاعی از درون بود: پروژه اموی برای بازسازی جاهلیت با نقاب دین. این مهندسی معکوس، جامعه را به نقطه‌ای رساند که قیام، تنها راه بقای رسالت بود. عاشورا، نه یک تراژدی منفعل، بلکه نقطه برخورد نهایی دو اراده تمدنی و یک ضرورت تاریخی برای رسوا کردن جبهه نفاق بود. برای واکاوی ابعاد این تقابل استراتژیک و درک جایگاه قیام حسینی به مثابه یک اقدام تمدن‌ساز، یادداشت پیش رو که برآمده از تحلیل‌های کارشناسانه حجت‌الاسلام دکتر علی اکبر عالمیان، عضو هیئت علمی جامعه المصطفی العالمیه و مدیر گروه تاریخ و سیره پژوهش‌سکده حج و زیارت است، به کالبدشکافی این رویارویی تاریخی می‌پردازد.

نبردی دوباره با جاهلیت

قیام حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام را نمی‌توان تنها در چارچوب یک بیعت‌شکنی سیاسی یا دعوت کوفیان تحلیل کرد. این نگاه، به غایت سطحی و فروکاهنده است. حقیقت آن است که واقعه کربلا، واکنشی ضروری و بنیادین در برابر حاکمیت «جاهلیت نوین» بود؛ جاهلیتی که حزب اموی با برنامه‌ای دقیق و حساب‌شده، آن را

حرکتی که البته توسط بنی امیه به شدت سرکوب شد. این بازگشت به ارزش های خونی و نژادی، اولین و کاری ترین ضربه به پروژه امت سازی نبوی بود.

دنیاگرایی؛ جایگزینی ارزش های الهی

دومین شاخصه جاهلیت اموی، «دنیاگرایی» و اصالت بخشی به ثروت و قدرت مادی بود. در حالی که اسلام، مال و ثروت را وسیله ای برای تعالی معنوی می داند، در مکتب اموی، ثروت به خودی خود هدف و معیار برتری بود. این تفکر ریشه در پیشینه تجاری و مادی گرایانه این

خاندان از زمان عبدشمس داشت و در دوران حکومت آنها به یک سیاست رسمی تبدیل شد. برتری بخشی به مال در برابر معنویت، و مقدم دانستن منافع اقتصادی بر اصول دینی، جامعه را از درون تهی می کرد. این رویکرد، انسان ها را به موجوداتی منفعت طلب تبدیل می کرد که حاضر بودند برای کسب ثروت و مقام، به راحتی از ارزش های الهی چشم پوشی کنند. این همان بستری بود که زمینه را برای جذب مزدورانی فراهم کرد که در کربلا برای چند درهم ناقابل، حاضر به ریختن

اسلام اموی، یک نسخه بدلی و خودساخته بود که اسلامی مصلحتی و جغرافیایی بود، نه اسلام حقیقی. این اسلام، تنها پوسته ای از دین را حفظ می کرد، اما مغز و محتوای آن که عدالت، تقوا و معنویت بود را به طور کامل تهی می ساخت و ابزاری برای توجیه قدرت طلبی و فساد حاکمان بود.

را فرماندار مصر و عمرو عاص، پسرش را والی افریقیه می کند. این نظام بسته حکمرانی که به ویژه از نیمه دوم خلافت خلیفه سوم پایه گذاری شد، نخبگان و چهره های شایسته امت را به حاشیه راند و مناصب کلیدی را به وابستگان و نزدیکان سپرد. این رویکرد، نه تنها به ناکارآمدی سیستم حکومتی می انجامید، بلکه حس بی عدالتی و ناامیدی را در جامعه ترویج می کرد و نشان می داد که معیارها، دیگر معیارهای الهی نیستند، بلکه به همان استانداردهای جاهلی قدرت و خویشاوندی بازگشته اند.

کینه توزی؛ موتور محرک جاهلیت

کینه و انتقام جویی، از دیگر خصایص برجسته فرهنگ جاهلی بود که بنی امیه آن را به شکلی سیستماتیک احیا کردند. اسلام، دین عفو، گذشت و برادری بود، اما در تفکر اموی، کینه های قدیمی هرگز فراموش نمی شد. رفتار معاویه بر سر مزار حضرت حمزه سیدالشهداء و لگدکوب کردن قبر ایشان، و به خصوص اشعار کفرآمیز یزید پس از واقعه عاشورا، اوج این کینه توزی را به نمایش می گذارد. او با خواندن «لَعِبَتِ هَاشِمٌ بِالْمُلْكِ فَلَا خَيْرَ جَاءَ وَلَا وَحْيٌ نَزَلَ»، صراحتاً اصل رسالت را انکار کرد و شهادت آل الله را انتقام کشته شدگان خاندانش در جنگ بدر دانست. این نشان می دهد که محرک اصلی بسیاری از اقدامات آنها، نه دغدغه های دینی، بلکه عقده ها و کینه های به ارث رسیده از دوران جاهلیت بود. این روحیه انتقام جویی، جامعه را از فضای برادری ایمانی به ورطه دشمنی های قبیله ای سوق می داد.

تهاجم فرهنگی و فساد

خون فرزند پیامبر شدند. این تغییر در نظام ارزشی جامعه، یکی از خطرناک ترین ابعاد رجعت به جاهلیت بود که بنی امیه آن را با جدیت دنبال می کردند.

حذف نخبگان و حاکمیت خویشاوندان

یکی دیگر از نشانه های قطعی جاهلیت در هر جامعه ای، حذف شایسته سالاری و حاکمیت «فامیل سالاری» و رانت خواری است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در انتصابات خود، همواره لیاقت، تقوا و توانمندی افراد را ملاک قرار می دادند، نه وابستگی های قبیله ای و نسبی. اما بنی امیه این سنت نبوی را به طور کامل زیر پا گذاشتند. حکومت در شام، میان اعضای این خاندان دست به دست می شد. معاویه، برادرش عتبه



سازمان یافته

پروژه جاهلیت‌گرایی اموی تنها به حوزه‌های سیاسی و اقتصادی محدود نمی‌شد، بلکه یک تهاجم فرهنگی تمام‌عیار را نیز شامل می‌شد. یکی از ابزارهای اصلی آنها، ترویج «اسرائیلیات» بود؛ یعنی وارد کردن داستان‌ها و خرافات غیر اسلامی به فرهنگ جامعه برای مقابله با فرهنگ

غنی و عقلائی اهل بیت علیهم السلام. آنها افرادی را استخدام می‌کردند تا با جعل حدیث و ساختن داستان‌های اسطوره‌ای، ذهن مردم را از قرآن و معارف ناب نبوی منحرف کنند. اقدام عبدالملک مروان در ساختن یک «کعبه بدیل» در بیت المقدس با استناد به همین روایات جعلی،

نمونه‌ای تکان دهنده از این جنگ فرهنگی است. در کنار این، فساد اخلاقی به شکلی سازمان‌یافته ترویج می‌شد. شراب‌خواری، مجالس رقص و آواز، و ترویج اشعار مبتنی بر تفاخرات جاهلی به امری عادی بدل گشت، تا جایی که در شهر پیامبر، مدینه، جلسات لهو و لعب از مساجد پررونق‌تر شد. این فساد سیستماتیک، با هدف بی‌تفاوت‌کردن جامعه نسبت به گناه و از بین بردن حساسیت‌های دینی طراحی شده بود.

اسلام اموی؛ بدعتی در برابر رسالت

این رجعت گسترده به جاهلیت، بر دو علت بنیادین استوار بود. نخست، جایگزینی اسلام ناب محمدی با «اسلام اموی». این اسلام، یک نسخه بدلی و خودساخته بود که به تعبیر نویسندگان بزرگ، اسلامی مصلحتی و جغرافیایی بود، نه اسلام حقیقی. پایه‌های این اسلام دروغین بر سه اصل استوار بود: مصحف تحریف‌شده به روایت عثمان، صحابه منحرف و جاعل

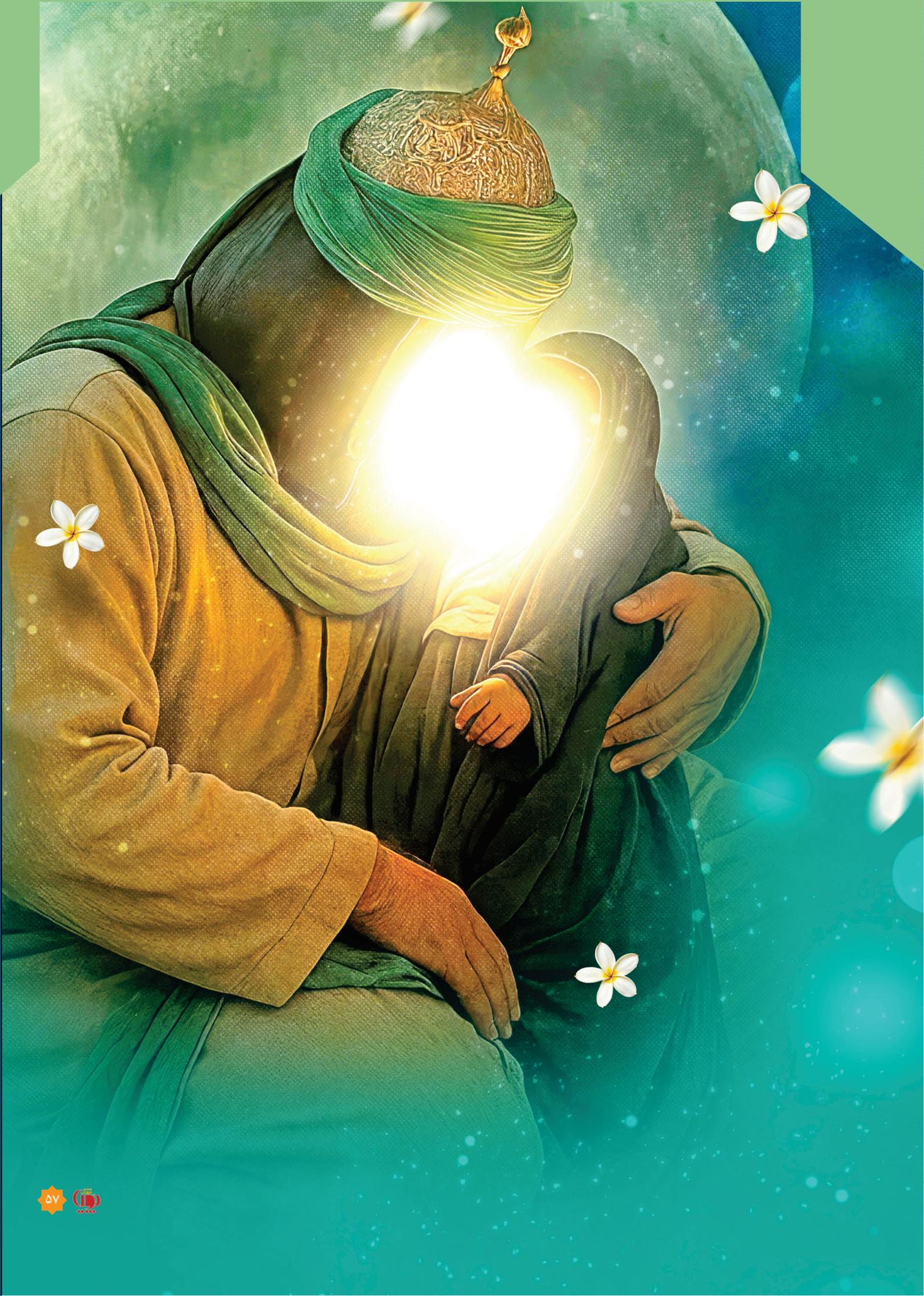
حدیثی مانند ابوهیره و سمره، و روایات مجعولی که در فضیلت تراشی برای معاویه ساخته شده بود. این اسلام، تنها پوسته‌ای از دین را حفظ می‌کرد (مانند نماز و ظواهر)، اما مغز و محتوای آن که عدالت، تقوا و معنویت بود را به طور کامل تهی می‌ساخت. این نسخه از اسلام، ابزاری برای توجیه قدرت‌طلبی، تبعیض و فساد حاکمان بود و طبیعتاً نابودکننده، نجات یابد.

قیام امام حسین علیه السلام یک انتخاب نبود، بلکه یک مسئولیت تاریخی و تمدنی بود. این قیام، فریادی برای تاباندن نور حقیقت به تاریک‌خانه جاهلیت اموی بود؛ قیامی که هدفش نه کسب قدرت، بلکه رسوا کردن اسلام دروغین و حفظ نهال تنومند اسلام ناب برای آیندگان بود.

خروجی آن چیزی جز بازتولید جاهلیت نمی‌توانست باشد.

انزوای اهل بیت و قیام برای احیای حقیقت

علت دوم که زمینه را برای حاکمیت اسلام اموی فراهم کرد، پروژه «انزوای مکتب اهل بیت» بود. بنی‌امیه با تمام توان خود کوشیدند تا با تهدید، تطمیع، جعل حدیث و تبلیغات مسموم، حاملان اصلی اسلام ناب را به حاشیه برانند. آنها می‌دانستند تا زمانی که فرهنگ اصیل و عقلائی اهل بیت در جامعه حضور فعال داشته باشد، اسلام بدلی آنها خریداری نخواهد داشت. این به حاشیه راندن، خلأ عظیمی در جامعه ایجاد کرد که علف‌های هرز جاهلیت به سرعت آن را پر کردند. در چنین شرایطی، قیام امام حسین علیه السلام یک انتخاب نبود، بلکه یک مسئولیت تاریخی و تمدنی بود. این قیام، فریادی برای تاباندن نور حقیقت به تاریک‌خانه جاهلیت اموی بود؛ قیامی که هدفش



نقشه معکوس انحطاط

تحلیل سیر بازگشت جامعه نبوی به ارزش‌های جاهلی تا فاجعه کربلا

حجت الاسلام علی غضنفری



از تبرج زنان نهی می‌کنند، می‌فرماید: «وَلَا تَبْرَجْنَ تَبْرُجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى» (احزاب: ۳۳)؛ یعنی مانند جاهلیت نخستین خودنمایی نکنید. استفاده از صفت «اولی» (نخستین) می‌تواند این مفهوم را در بر داشته باشد که جاهلیت دومی نیز در کار خواهد بود. این پیش‌بینی، متأسفانه پس از رحلت پیامبر اکرم به وقوع پیوست. شواهد تاریخی و روایی، این بازگشت را به روشنی تأیید می‌کنند. امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه شانزدهم نهج البلاغه، با اشاره به حوادث پس از پیامبر می‌فرماید که جامعه دقیقاً به همان وضعیت دوران بعثت بازگشت. این صرفاً یک ادعا نیست؛ بررسی دقیق تاریخ، این سیر قهقری را به وضوح نشان می‌دهد.

نفاق؛ موتور محرک جاهلیت نوین
مهم‌ترین عاملی که این بازگشت را مهندسی و مدیریت کرد، جریان «نفاق»

چنین جامعه‌ای را پیش از طلوع اسلام به عنوان یک امر مسلم تأیید می‌کنند. بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، در حقیقت یک انقلاب تمام‌عیار علیه این پارادایم بود. اسلام هم در سطح ایدئولوژی و هم در عرصه عمل، شالوده‌های جاهلیت را به چالش کشید؛ بت‌پرستی جای خود را به توحید داد؛ تعصبات کور قومی و نژادی به واقع‌گرایی و تقوا محوری بدل شد؛ تکبر و غرور به ایثار و از خودگذشتگی تغییر ماهیت داد؛ فرهنگ جنگ و خون‌ریزی جای خود را به اخوت و برادری سپرد؛ و تبعیت کورکورانه به آزاداندیشی و تعقل فراخوانده شد. این تحول عظیم، محصول بیست و سه سال مجاهدت بی‌وقفه پیامبر در اصلاح «باورهای» جامعه بود، چرا که تحولات اجتماعی پایدار، همواره ریشه در تحولات فکری و اعتقادی دارند.

جاهلیت؛ تهدیدی تجدیدپذیر

یک خطای راهبردی در تحلیل تاریخ اسلام آن است که گمان کنیم جاهلیت با آمدن اسلام به طور کامل ریشه‌کن شد. در حقیقت، بسیاری از آن باورهای غلط، به ویژه در ذهن افرادی که ایمان عمیقی نداشتند، به صورت رسوباتی پنهان باقی ماند. جاهلیت یک پدیده تجدیدپذیر است. قرآن کریم آنگاه که

پویا: هر تمدنی، در برابر فرسایش درونی و انحطاط فرهنگی آسیب‌پذیر است. جامعه‌ای که پیامبر اکرم (ص) بر شالوده توحید و برادری بنا نهاد، چگونه در کمتر از نیم قرن، ارزش‌های بنیادین خود را از دست داد و به قهقرا رفت؟ این بازگشت به جاهلیت، یک شبه رخ نداد، بلکه محصول یک سیر تدریجی و فرآیندی سیستماتیک بود که آرام‌آرام بستر اجتماعی را برای وقوع فاجعه کربلا فراهم کرد. این رگرسیون چگونه و با چه سازوکاری رخ داد؟ برای تبیین دقیق این روند معکوس و کالبدشکافی لایه‌های فرهنگی و اعتقادی آن، حجت‌الاسلام والمسلمین علی غضنفری، عضو هیئت علمی دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم در یادداشت پیش رو این فرآیند خطرناک را مورد واکاوی قرار می‌دهد.

دو پارادایم در تقابل ابدی

برای درک عمیق واقعه کربلا، باید آن را در بستر یک تقابل تاریخی بزرگ تحلیل کرد: تقابل پارادایم اسلام با پارادایم جاهلیت. جاهلیت، آن‌گونه که علامه طباطبایی تبیین فرموده‌اند، صرفاً به معنای بی‌سوادی نیست، بلکه به معنای «حاکمیت جهل» است؛ یعنی سیطره نادانی، عدم تدبیر و ارزش‌های غیرعقلانی بر تمام شئون یک جامعه. گزارش‌های قرآن و تاریخ، وجود

بود. منافقین، که در دوران حیات پیامبر، به ویژه پس از تشکیل حکومت در مدینه، بزرگترین چالش داخلی برای جامعه اسلامی بودند، پس از رحلت ایشان به ناگاه از صحنه سیاسی و اجتماعی محو شدند. این پرسش کلیدی مطرح می‌شود که آن جریان قدرتمند و خطرناک به کجا رفت؟ شواهد نشان می‌دهد که جریان نفاق، پس از پیامبر در ساختار حاکمیت جدید هضم شد و چون حاکمیت را همسو با اهداف خود می‌دید، دیگر چالشی برای آن ایجاد نمی‌کرد. اینان همان کسانی بودند که به تعبیر امیرالمؤمنین، اسلام نیاوردند بلکه کفر خود را پنهان داشتند «وَلَكِنْ اسْتَسْرُوا الْكُفْرَ فَلَمَّا وَجَدُوا أَعْوَانًا عَلَيْهِ أَظْهَرُوهُ» و منتظر فرصتی برای آشکار کردن آن بودند. این جریان، پس از رحلت پیامبر، آن فرصت را به دست آورد و بیکار نشست. بازگشت به جاهلیت، محصول فعالیت همین جریان بود که در بزنگاه‌های حساس تاریخی، نقاب از چهره برداشت.

سقیفه؛ تجلی منطق جاهلی

نخستین و آشکارترین تجلی این بازگشت به جاهلیت، در واقعه سقیفه بنی‌ساعده رخ نمود. در حالی که پیکر مطهر پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هنوز بر زمین بود، عده‌ای برای تعیین سرنوشت حاکمیت گرد هم آمدند. با بررسی منطق حاکم بر گفت‌وگوهای سقیفه، هیچ اثری از ملاک‌ها و ارزش‌های اسلامی نمی‌یابیم. انصار با منطق «صاحب‌خانه بودن» و میزبانی از پیامبر، خود را محق می‌دانستند. مهاجرین نیز با استناد به قومیت قریشی و سبقت در اسلام، سهم‌خواهی می‌کردند. استدلال برای خلافت ابوبکر، بر پایه سنن و جایگاه قبیله‌ای او بود. اختلافات قدیمی میان

دو قبیله اوس و خزرج دوباره زنده شد تا انصار را تضعیف کند. در تمام این فرآیند، معیارهای قرآنی و نبوی مانند علم، تقوا، عدالت و شجاعت که در غدیر تجلی یافته بود، به طور کامل غایب بود. سقیفه، پیروزی منطق قبیله‌ای و مناسبات جاهلی بر منطق وحیانی بود و سنگ‌بنای انحرافی را گذاشت که جامعه را قدم به قدم از مسیر اصلی دور کرد.

در تمام این فرآیند، معیارهای قرآنی و نبوی مانند علم، تقوا، عدالت و شجاعت که در غدیر تجلی یافته بود، به طور کامل غایب بود. سقیفه، پیروزی منطق قبیله‌ای و مناسبات جاهلی بر منطق وحیانی بود و سنگ‌بنای انحرافی را گذاشت که جامعه را قدم به قدم از مسیر اصلی دور کرد.

فرسایش تدریجی سنت نبوی

پس از استقرار حاکمیت جدید، این بازگشت به جاهلیت در قالب سیاست‌های عملی و کنار گذاشتن سنت‌های نبوی ادامه یافت. در دوران خلیفه اول، شاهد منع پرداخت خمس به ذوی‌القربی و حذف سهم مؤلفه قلوبهم هستیم که هر دو مخالف صریح قرآن و سیره پیامبر بود. غصب فدک نیز اقدامی در همین راستا بود. مهم‌تر از آن، ترویج فرهنگ «جهاد برای غنیمت» بود. مسلمانان تشویق می‌شدند تا برای کسب ثروت‌های سرزمین‌های دیگر بجنگند؛ این دقیقاً همان منطق غارتگری دوران جاهلیت بود که اکنون ردایی از جهاد بر تن کرده بود. در دوران خلیفه دوم، تبعیض به یک سیاست رسمی تبدیل شد. قانون مساواتی که پیامبر میان مسلمانان برقرار کرده بود، نقض شد و تفاوت‌های آشکاری میان عرب

و غیرعرب و حتی میان قبایل مختلف عربی اعمال گردید. در دوران خلیفه سوم نیز این روند با حاکمیت کامل بنی‌امیه بر مناصب کلیدی و توزیع ثروت‌های عمومی میان خویشاوندان به اوج خود رسید و جامعه را به سمت اعتراض و نهایتاً قتل خلیفه سوق داد.

امویان؛ جاهلیت در مسند خلافت

با به قدرت رسیدن معاویه، پروژه بازگرداندن جامعه به جاهلیت وارد مرحله نهایی و بی‌پرده خود شد. در این دوره، شاهد فقر عمیق فرهنگی و دینی در جامعه هستیم. جعل حدیث به یک صنعت سازمان‌یافته برای مشروعیت‌بخشی به حاکمیت و تخریب چهره امیرالمؤمنین علیه السلام تبدیل شد. سب و لعن ایشان بر منابر به یک سنت واجب حکومتی بدل گشت. صحابه بزرگ پیامبر مانند ابوذر غفاری تبعید و شخصیت‌های برجسته‌ای همچون حبرین عدی به شهادت رسیدند. مکاتب انحرافی کلامی مانند «مرجئه» ترویج می‌شد تا با جدا کردن ایمان از عمل، هرگونه فسق و فجور حاکمان را توجیه کند. کار به جایی رسید که به تعبیر سیدالشهدا علیه السلام، حاکمان طاعت شیطان را بر طاعت رحمان ترجیح دادند، فساد را در جامعه آشکار کردند، حدود الهی را تعطیل نمودند و حرام خدا را حلال شمردند. در چنین فضایی، از اسلام جز نامی و از قرآن جز رسمی باقی نمانده بود.

عاشورا؛ رویارویی دو جهان‌بینی

واقعه عاشورا، نقطه اوج و لحظه رویارویی نهایی این دو پارادایم بود. سپاهی که در برابر امام حسین علیه السلام صف‌آرایی کرد، محصول پنجاه

واقعۀ عاشورا به ما می‌آموزد که بزرگترین خطر، انحراف از درون و خالی شدن دین از محتوای حقیقی آن است. پیمودن مسیر از بعثت تا تمدن مهدوی، نیازمند بصیرتی دائمی برای شناسایی و مقابله با جاهلیت نوین در هر عصری است.

سال انحراف و بازگشت به جاهلیت بود. انگیزه‌های آنان کاملاً جاهلی بود: قدرت‌طلبی، ثروت‌اندوزی (وعده حکومت ری)، تکبر، غرور، قساوت قلب و تعصبات کور. تطمیع مردم کوفه با سکه‌های طلا برای تنها گذاشتن مسلم بن عقیل، نمونه بارز غلبه منطق مادی‌گرایی جاهلی بر تعهد ایمانی بود. در مقابل، اردوگاه سیدالشهدا، تجلی تمام‌عیار ارزش‌های نبوی و نفی کامل جاهلیت بود. یاران امام کسانی بودند که آگاهانه بر تمام این ارزش‌های جاهلی پا گذاشتند. حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام بارز کردن امان‌نامه، منطبق قبیله‌گرایی را در هم شکست. حر بن یزید ریاحی با توبه خود، بر تکبر و غرور جایگاه دنیوی غلبه کرد. دیگر یاران نیز با نادیده گرفتن تطمیع‌ها و تهدیدها، ثروت و امنیت را فدای حقیقت کردند. عاشورا صحنه نبرد کسانی بود که گرفتار رسوبات جاهلیت شدند و کسانی که با عبور از آن، به اوج انسانیت رسیدند.

هشدار برای تمام اعصار

تحلیل سیر بازگشت به جاهلیت، تنها یک کنکاش تاریخی نیست، بلکه هشدار جدی برای جامعه امروز ماست. جاهلیت یک تهدید همیشگی است که می‌تواند در هر دوره‌ای با شکل و شمایلی جدید ظهور کند. ممکن است جامعه‌ای در ظاهر کاملاً اسلامی باشد، اما در باطن، گرفتار همان باورهای جاهلی باشد: تعصبات کور ملی، قومی یا زبانی؛ اصالت دادن به ثروت و قدرت؛ تبعیض و بی‌عدالتی؛ و حاکمیت منطق زور بر منطق حق.



تحلیل راهبردی از گذار تمدنی و ابعاد شناختی جنگ ترکیبی در منظومه انقلاب اسلامی

تحول در پارادایم قدرت و گذار تاریخی

از حکمرانی و قدرت، چالشی جدی برای مشروعیت و کارآمدی نظم موجود ایجاد کرده است.

این تضاد تنها در عرصه نظامی یا اقتصادی خلاصه نمی‌شود، بلکه تمامی ابعاد وجودی و شناختی دو طرف را در بر می‌گیرد. نظام سلطه برای حفظ برتری خود، از تمامی ابزارها بهره می‌برد، اما در مرحله کنونی، تمرکز خود را بر روی عرصه‌های شناختی و فرهنگی گذاشته است. زیرا درک کرده است که شکست در میدان «معنا» و «شناخت»، به معنای شکست نهایی در حفظ هژمونی جهانی است. از این رو، جنگ ترکیبی و شناختی، به عنوان ابزار اصلی نظام سلطه برای مقابله با پویایی‌های انقلاب تمدنی اسلامی به کار گرفته می‌شود.

۲. تغییر ماهیت قدرت: از برخورد فیزیکی تا جنگ شناختی
در گذار از انقلاب سیاسی به انقلاب تمدنی، ابزارهای مقابله و تعارض نیز دگرگون شده‌اند. اگر در گذشته، جنگ‌ها عمدتاً فیزیکی و با تکیه بر قدرت سخت (تسلیحات، ارتش، و اقتصاد) تعریف می‌شدند، امروزه تعریف جنگ گسترده یافته و به عرصه‌های نامرئی و شناختی کشیده

موجود جهانی، که بر پایه سلطه‌گری، استکبار و تک‌قطبی بودن ساختار قدرت بنا شده است، در تعارض قرار دارد. این تعارض، تضادی سطحی و موقتی نیست، بلکه تضادی هستی‌شناسانه و بنیادین است که به واسطه ماهیت متضاد دو دیدگاه (اسلام ناب در برابر نظام سلطه) شکل گرفته و ماهیتاً قابل حل از طریق دیپلماسی کلاسیک، سازش‌های سیاسی یا مذاکرات معمول نیست. بنابراین، درک عمیق این گذار و ابعاد مختلف آن، کلید فهم پویایی‌های آینده قدرت در منطقه و جهان است.

۱. تضاد هستی‌شناسانه: نظام سلطه در برابر اسلام ناب

در کانون این تقابل و گذار تمدنی، یک تضاد هستی‌شناسانه عمیق قرار دارد. این تضاد میان دو دیدگاه متفاوت نسبت به هستی، انسان و جامعه شکل گرفته است: از یک سو «نظام سلطه» که مبتنی بر سلطه‌گری، استعمار، و تمرکز قدرت در دست ابرقدرت‌هاست، و از سوی دیگر، «اسلام ناب» که بر پایه عدالت‌خواهی، استقلال و کرامت انسانی استوار است. نظام سلطه تلاش دارد تا با حفظ ساختار تک‌قطبی خود، مانع از ظهور قدرت‌های جدید و تمدن‌های جایگزین شود. در مقابل، انقلاب اسلامی با ارائه الگوی جدیدی

بررسی دقیق ساختار مفهومی و معرفت‌شناختی حاکم بر گفتمان انقلاب اسلامی، بیانگر یک گذار تاریخی بنیادین و عمیق است. این گذار، فراتر از تغییرات سیاسی یا اجتماعی سطحی، حکایت از تحولی بنیادین در ماهیت «انقلاب» دارد؛ حرکتی که از یک «انقلاب سیاسی» صرف، به سمت تحقق یک «انقلاب تمدنی» در حال شکل‌گیری است. در این میان، آنچه در سال‌های اخیر به عنوان یک واقعیت انکارناپذیر در معادلات قدرت جهانی و روابط بین‌الملل نمایان شده است، تغییر ماهیت مؤلفه‌های قدرت و نحوه تعامل آن‌ها با ساختار حاکمیت در ایران است. در پارادایم جدید قدرت، هسته مرکزی و محوری قدرت، نه صرفاً منابع طبیعی، ذخایر انرژی، یا حتی توان نظامی و تسلیحاتی (قدرت سخت) است، بلکه معطوف به «کارآمدی ایدئولوژیک» و «ظرفیت شناختی» یک تمدن در حال بالندگی است.

این تمدن نوظهور توانسته است با رویکردی انتقادی و با غبارزدایی از سنت‌های کهنه و جاری، نسخه‌ای کاملاً عملیاتی و کارآمد از حکمرانی دینی را در عصر حاضر ارائه دهد. این پدیده از آن جهت دارای اهمیت راهبردی است که ذاتاً و ماهیتاً با نظم

شده است. قدرت نرم و قدرت سخت، در تعامل با ساختار حاکمیت ایران، معنای جدیدی یافته‌اند. قدرت نرم، در اینجا به معنای توانایی جذب و اقناع دیگران از طریق کارآمدی ایدئولوژیک و مدل حکمرانی دینی است، در حالی که قدرت سخت، نه برای تهاجم، بلکه برای بازدارندگی و حفظ استقلال در برابر فشارهای نظام سلطه به کار می‌رود.

در این پارادایم جدید، «ظرفیت شناختی» جامعه به عنوان یک مؤلفه استراتژیک مطرح می‌شود. جامعه‌ای که بتواند ساختارهای شناختی خود را در برابر تهاجمات فرهنگی و رسانه‌ای حفظ کند و توانایی تحلیل انتقادی داشته باشد، در میدان جنگ ترکیبی پیروز خواهد شد. بنابراین، دشمن تلاش می‌کند تا با هدف قرار دادن همین ظرفیت شناختی، ادراکات عمومی را تغییر داده و اراده جامعه را تضعیف کند. این تغییر ماهیت جنگ، نیازمند تغییر استراتژی‌های دفاعی است؛ استراتژی‌هایی که در آن «دفاع شناختی» و «آگاهی‌بخشی» جایگزین دفاع صرفاً فیزیکی می‌شود.

۳. آسیب‌شناسی اجتماعی و

پدیده «مارپیچ سکوت»

یکی از پیچیده‌ترین و خطرناک‌ترین ابزارها در جنگ نرم و ترکیبی که دشمن برای مقابله با انقلاب تمدنی به کار

می‌گیرد، ایجاد و تقویت پدیده «مارپیچ سکوت» است. این تئوری که در علوم ارتباطات و جامعه‌شناسی سیاسی جایگاه ویژه‌ای دارد، بیان می‌کند که وقتی افراد در یک جامعه احساس کنند که دیدگاه، باورها یا ارزش‌های آن‌ها در اقلیت است یا مورد تأیید اکثریت قرار ندارد، ترجیح می‌دهند سکوت کنند و نظرات خود را ابراز نکنند. دشمن با استفاده از ابزارهای رسانه‌ای، شبکه‌های اجتماعی و فضای مجازی، تلاش می‌کند تا این توهم را ایجاد کند که اکثریت جامعه با نظام مخالفند، یا حداقل نسبت به ارزش‌های انقلاب بی‌تفاوت شده‌اند.

این توهم (مهندسی شده)، پیامدهای سه‌گانه و مخربی را به دنبال دارد:

اول، زمینه را برای فعالیت‌های تخریبی دشمن فراهم می‌کند؛ چرا که وقتی موافقان نظام در سکوت فرو می‌روند، فضای عمومی به دست مخالفان و منتقدان

(واقعی یا ساختگی) می‌افتد و تصویری غیرواقعی از جامعه ارائه می‌شود.

دوم، نسل‌های آینده را دچار سردرگمی و آدرس‌غلطی می‌کند؛ جوانانی که در فضای مجازی با موجی از (منفی‌بافی) روبرو می‌شوند، ممکن است هویت تاریخی و تمدنی خود را فراموش کنند و در جهت‌گیری‌های آینده دچار اشتباه شوند.

سوم، دشمن را جسورتر می‌کند تا به نقاط حساس تر و حیاتی‌تری از ساختار اجتماعی و امنیتی کشور حمله کند؛ چرا که سکوت جامعه به عنوان یک سیگنال ضعف و رضا تلقی می‌شود.

بنابراین، شکستن این سکوت از طریق ابراز وجود علنی، حضور فعال در عرصه‌های مختلف و اعلام مواضع روشن، یک ضرورت دفاعی و امنیتی است.



حضور در میدان، تنها یک کنش سیاسی نیست، بلکه یک کنش امنیتی برای حفظ هویت و جهت‌گیری جامعه در برابر تهاجمات شناختی محسوب می‌شود.

۴. شناخت راهبردهای دشمن: نفوذ ساختاری و مدیریت محاسبات

برای مقابله مؤثر با جنگ ترکیبی، شناخت دقیق راهبردهای دشمن امری اجتناب‌ناپذیر است. یکی از راهبردهای کلیدی دشمن در این عرصه، «نفوذ ساختاری» است. نفوذ ساختاری به معنای تأثیرگذاری بر نهادها، قوانین، و فرآیندهای تصمیم‌گیری یک کشور به گونه‌ای است که منافع دشمن بدون نیاز به حضور فیزیکی یا جنگ مستقیم، تأمین شود. این نوع نفوذ، عمیق‌تر و خطرناک‌تر از نفوذ فردی است، زیرا می‌تواند مسیر حرکت یک جامعه یا نظام را در بلندمدت تغییر دهد.

همراه با نفوذ ساختاری، دشمن از استراتژی «مدیریت محاسبات» نیز بهره می‌برد. این استراتژی تلاش می‌کند تا محیط تصمیم‌گیری برای نخبگان و مردم را به گونه‌ای مدیریت کند که هزینه‌های مقاومت را بسیار بالا و هزینه‌های سازش را بسیار پایین نشان دهد. با تغییر در متغیرهای محاسباتی و دستکاری ادراکات عمومی نسبت به «تهدید»، «فرصت»، «هزینه» و «منفعت»، دشمن تلاش می‌کند تا رفتارهای جمعی و تصمیمات کلان

را به سمت منافع خود سوق دهد. در این شرایط، جامعه و مسئولان باید دارای هوشمندی محاسباتی بالا باشند تا بتوانند واقعیت‌ها را از توهمات جدا کرده و تصمیمات مبتنی بر منافع ملی و استقلال اتخاذ کنند.

۵. ضرورت هوشیاری و حضور فعال در میدان شناخت

در مجموع، وضعیت کنونی جمهوری اسلامی ایران، نشان‌دهنده یک گذار تاریخی حساس و ورود به فاز جدیدی از تقابل با نظام سلطه است. این تقابل که ابعاد آن اکنون از میدان‌های نظامی و اقتصادی به عرصه شناخت، فرهنگ و ادراکات کشیده شده است، نیازمند هوشیاری تمام‌قد، حضور فعال در میدان و شناخت دقیق و عمیق راهبردهای دشمن است. پیروزی در این میدان، در گرو حفظ همبستگی ملی، شکست ماریپیچ سکوت، و مقابله علمی و عملی با جنگ شناختی است.

این مقابله نیازمند یک حرکت جمعی و فراگیر است. نهادهای رسمی، نخبگان، رسانه‌ها و مردم، همگی در این جنگ نقشی دارند. تقویت سواد رسانه‌ای، بازسازی هویت تمدنی، و ارائه الگوی موفق از زندگی اسلامی-ایرانی، راهکارهای اصلی برای خنثی‌سازی توطئه‌های دشمن در عرصه شناخت هستند. اگر جامعه بتواند باورهای خود را با عملکردی کارآمد و منطبق بر عدالت تثبیت کند، هیچ

توهمی قادر نخواهد بود اراده آن را در هم بشکند.

۶. نتیجه‌گیری راهبردی: آینده‌ای در گرو اراده شناختی و عبور از پیچ‌های تاریخی

گذار از انقلاب سیاسی به انقلاب تمدنی، به هیچ وجه مسیری هموار، خطی و بدون مانع نیست؛ بلکه این گذار فرآیندی پیچیده، پرفراز و نشیب و پر از چالش‌های بنیادین است که ماهیت آن‌ها به مراتب بیشتر از آنکه فیزیکی و مادی باشند، ماهیتی شناختی، فرهنگی و معنایی دارند. در این مقطع حساس از تاریخ، نظام سلطه جهانی که با هژمونی قدرت‌های استکباری اداره می‌شود، با درک عمیق خطراتی که تمدن نوظهور اسلامی برای بقای نظم سلطه‌گر دارد، تمام توان ابزاری، معرفتی و رسانه‌ای خود را به کار گرفته است. این نظام با بهره‌گیری از پیشرفته‌ترین ابزارهای جنگ ترکیبی، جنگ شناختی و جنگ نرم، تلاشی همه‌جانبه را آغاز کرده تا این حرکت تمدنی را متوقف کند، انگیزه‌های آن را خنثی نماید و یا در بهترین حالت برای خود، مسیر آن را منحرف سازد و به بن‌بست کشاند.

با این وجود، بررسی دقیق مؤلفه‌های درونی انقلاب اسلامی نشان می‌دهد که «ظرفیت شناختی» و «پویایی درونی» این پدیده،

پتانسیل‌ها و استعداد‌های بالایی را برای عبور موفقیت‌آمیز از این پیچ‌های تاریخی در خود نهفته دارد. این پویایی، ریشه در انعطاف‌پذیری اندیشه دینی و توانایی بازتولید مفاهیم اسلامی در بستر زمان دارد. اما تحقق این پتانسیل، منوط به شرایطی است که در آن اراده شناختی جامعه بازیابی و تقویت شود. پیروزی نهایی و پایدار در این میدان نبرد نامتقارن، مستلزم آن است که جامعه ایرانی و اسلامی از وضعیت انفعالی و منفعلانه‌ی «مارپیچ سکوت» خارج شود. مارپیچ سکوت، که محصول مهندسی ادراکات توسط دشمن است، باعث می‌شود که اکثریت جامعه که با ارزش‌های انقلاب همسو هستند، به دلیل توهم اقلیت بودن، صدای خود را خاموش کنند. شکستن این سکوت، یک انتخاب اختیاری نیست، بلکه یک ضرورت وجودی و دفاعی است. جامعه باید با حضور فعال، آگاهانه و علنی در عرصه‌های مختلف، واقعیت‌های خود، باورهای عمیق و هویت تاریخی‌اش را در برابر توهّمات ادراکی و ساخته‌های ذهنی دشمن ثبت و تثبیت کند. این حضور، دشمن را از توهّماتش بیرون می‌آورد و محاسبات او را تغییر می‌دهد.

حفظ «همبستگی ملی» در این میان، به مثابه یک سپر دفاعی عمل می‌کند. دشمن تلاش می‌کند با ایجاد شکاف‌های قومی، مذهبی، طبقاتی و سیاسی، بدنه جامعه را متلاشی کند تا در برابر تهدیدات آسیب‌پذیر شود.

بنابراین، تقویت پیوندهای اجتماعی و تاکید بر مشترکات هویتی، اولین گام برای مقاومت در برابر جنگ ترکیبی است. در کنار آن، «شناخت دقیق دشمن» و درک سازوکارهای نفوذ او، ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است. بدون شناخت دقیق روش‌های دشمن در «مدیریت محاسبات» و «نفوذ ساختاری»، نمی‌توان تدبیر درستی برای دفاع اتخاذ کرد.

همچنین، «مقاومت علمی و عملی با تهدیدات شناختی» باید در دستور کار نهادهای رسمی، نخبگان و عموم مردم قرار گیرد. این مقاومت به معنای تولید محتوای غنی، تقویت سواد رسانه‌ای و نقد علمی روایت‌های مخرب است. در نهایت، آنچه در این نبرد تاریخی ماندگار خواهد شد و تعیین‌کننده سرنوشت جوامع است، «کارآمدی ایدئولوژیک» و توانایی یک تمدن در ارائه پاسخ‌های نوین، کارآمد و مبتکرانه به نیازهای اساسی و معنوی بشر معاصر است. این پاسخ‌ها نمی‌توانند کپی‌برداری از مدل‌های غربی باشند؛ بلکه باید در چارچوب «اسلام ناب» و با اتکا به ظرفیت‌های بومی، تاریخی و فرهنگی شکل بگیرند. تنها پاسخ‌هایی که بتوانند رنج‌های انسان مدرن را درمان کنند و نظم سلطه‌گر و ظالم را به چالش بکشند، پاسخ‌هایی هستند که بر عدالت، معنویت و کرامت انسانی استوار باشند. این است مسیری که انقلاب تمدنی در پیش گرفته و با اتکا به اراده شناختی امت، از آن عبور خواهد کرد.

گذار از انقلاب سیاسی به انقلاب تمدنی؛ تحلیل راهبردی از گذار تمدنی و ابعاد شناختی جنگ ترکیبی در منظومه انقلاب اسلامی خلاصه: با بررسی گذار تاریخی انقلاب اسلامی از یک حرکت سیاسی به سمت تحقق یک «انقلاب تمدنی»، می‌توان به تحلیل تغییر ماهیت قدرت از مؤلفه‌های مادی به «ظرفیت شناختی» و «کارآمدی ایدئولوژیک» رسید. در این میان، تضاد هستی‌شناسانه میان اسلام ناب و نظام سلطه، دشمن را به بهره‌گیری از جنگ ترکیبی، نفوذ ساختاری و مدیریت محاسبات واداشته است. از این رو باید به تاکتیک دشمن توجه داشت تلاش دارد که با پدیده «مارپیچ سکوت» و مهندسی ادراکات عمومی، خطراتی جدی برای هویت ملی ایجاد کند. راهبرد برون‌رفت از این توطئه خروج از انفعال، حضور فعال در میدان شناخت، حفظ همبستگی ملی و ارائه الگوی کارآمد حکمرانی دینی برای عبور از پیچ‌های تاریخی و شکست هژمونی استکبار می‌باشد.



کمال

در آزمون استخلاف: از تمحیص تا تمکین

سنت لایتغیر الهی بر آن است که هیچ حقیقتی به «تمکین» نرسد، مگر آنکه از کوره «تمحیص» عبور کند. تاریخ اسلام، از لحظه بعثت تا افق ظهور، چیزی جز تجلی این سنت عظیم در مقیاس یک امت نیست. رسالت نبوی، اتمام حجت بود؛ پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله و سلم) با تأسیس حکومت الهی در مدینه، نه تنها «کلمة الله» را در قالب وحی به اتمام رساند، بلکه «فعل الله» را نیز در قالب یک الگوی کامل، عینی و دست‌یافتنی به بشریت عرضه کرد. او به تاریخ نشان داد که اسلام، مجموعه‌ای از آرمان‌های ذهنی و اخلاقیات فردی نیست، بلکه یک «طرح جامع و قابل تحقق» برای مهندسی حیات طیبه در تمام شئون فردی و اجتماعی است. با رحلت جانسوز ایشان، مرحله «ارائه حجت» به کمال رسید و مرحله طولانی و پرفراز و نشیب «آزمون امت» در پذیرش، صیانت و استمرار این حجت



آغاز گشت.

فاصله طولانی میان غیبت صغری تا طلوع فجر ظهور، یک خلأ تاریخی یا یک تأخیر بی حکمت در تقدیر الهی نیست. این دوران، دقیقاً همان مرحله‌ی «تمحیص» است که در روایات به آن اشاره شده؛ دورانی که در آن، سنت قطعی الهی بر جداسازی «خیث» از «طیب» و پالایش صفوف مؤمنان استوار است. قرآن کریم به صراحت این قانون عام را بیان می‌دارد: «مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ» (آل عمران، ۱۷۹). امت، برای آنکه شایستگی و ظرفیت میزبانی و نصرت آخرین حجت خدا را بیابد، باید در آتش ابتلائات، فتنه‌ها و فشارهای درونی و بیرونی گذاخته شود تا جوهر اصیل ایمان از ادعاهای سست، ایمان‌های عاریتی و ناخالصی‌های شرک‌آلود بازشناخته شود. این تمحیص، هم در سطح فردی و هم در مقیاس امت صورت می‌پذیرد و تاریخ پرماجرای تشیع، صحنه همین پالایش بزرگ است.

وعده‌نهایی قرآن کریم، وعده قطعی «استخلاف» صالحان و «تمکین» دین مرضی الهی است: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا» (نور، ۵۵). این آیه شریفه، منشور حکومت جهانی اسلام است، اما تحقق این وعده بزرگ، مشروط به شروطی است که در صدر آیه نهفته است: «الَّذِينَ آمَنُوا... وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ». این ایمان و عمل صالح، باید در طول تاریخ و در میدان سخت‌ترین آزمون‌ها به اثبات برسد. بنابراین، ظهور، یک رویداد ناگهانی و منفک از گذشته نیست؛ بلکه «برآیند» و نتیجه طبیعی بلوغ، رشد و شایستگی امتی است که از آزمون بزرگ تمحیص، سرفراز بیرون آمده باشد. این امت باید به سطحی از فهم، بصیرت و آمادگی عملی برسد که بتواند بار سنگین چنان حکومت عادلانه‌ای را بر دوش کشد.

در این میان، رسالت عالمان دین و اندیشمندان اسلامی به عنوان مرزبانان عقیده و وارثان انبیاء، رسالتی مضاعف و بی‌نهایت خطیر است. اگر در دوران حضور، وظیفه اصلی، نصرت و تبعیت از امام حاضر بود، در عصر غیبت، وظیفه، صیانت از اصل دین و حفظ آمادگی امت برای نصرت امام غائب است. این مهم، از دو طریق اصلی محقق می‌شود: نخست، جهاد تبیین و حراست از مبانی نظری؛ یعنی

پاسداری از هندسه معرفتی اسلام ناب در برابر تحریف‌ها، بدعت‌ها و شبهاتی که از هر سو به آن هجوم می‌آورد. این، به معنای زنده نگه داشتن و کارآمد ساختن تفکر دینی و پاسخگویی به نیازهای فکری عصر است تا امت دچار انحراف و التقاط نشود.

دوم، جهاد عملی و تلاش برای الگوسازی؛ یعنی کوشش برای تحقق هرچه بیشتر آن الگوی نبوی در مقیاس‌های خرد و کلان اجتماعی. این تلاش مانع از آن می‌شود که اسلام به یک خاطره تاریخی یا یک امر صرفاً فردی و معنوی فروکاسته شود و رشته اتصال امت با آن «طرح قابل تحقق» قطع گردد.

این ویژه‌نامه، اگر توفیقی در پیشگاه الهی و نزد مخاطبان فاضل خود داشته باشد، آن است که توانسته باشد این نگاه «سُنَن محور» به تاریخ را تعمیق بخشد و جایگاه حساس امروز ما را در این پازل عظیم الهی روشن‌تر سازد. باشد که هر بحث و هر مقاله‌ای، زاد راهی باشد برای اندیشمندان و عالمان تا ما را به این درک عمیق‌تر نزدیک کند که «انتظار»، نه قعود و سکون، که خود، قلب همان آزمون حرکت، قیام و پویایی است. این، سنگین‌ترین رسالت عالمان عصر غیبت است: صیانت از حجت در قلوب و صیقل دادن امت برای آن روز موعود. ما نه فقط راویان گذشته، که باید معماران حقیقی آن بنای موعود باشیم.

جمهوری اسلامی ایران



درصاف این ستیز
پشت ناخدا بجان



کانال و سایت دفتر ارتباطات فرهنگی

کانال دفتر ارتباطات فرهنگی
<https://eitaa.com/difqom>

سایت دفتر ارتباطات فرهنگی
<http://dpfqom.iki.ac.ir>

آرشیو محتوای تولیدی دفتر در سایت دفتر
<https://dpfqom.ir/media>

آرشیو محتوای تولیدی دفتر در آپارات
<https://www.aparat.com/dpfqom>

سایت نشریه فرهنگ پویا
[/https://puya.nashriyat.ir](https://puya.nashriyat.ir)

کانال نشریه فرهنگ پویا
https://eitaa.com/farhang_puya

جهت کسب اطلاعات بیشتر با شماره ۰۲۶۶۲۴۸۱-۲۵ تماس حاصل فرمایید

قم / خیابان امام (ره) / چهارراه غفاری / خیابان ایستگاه / کوچه بوعلی / کوچه ۱۲ / پلاک ۲۷





یا ایها الذی



عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى
فَرَجَهُ الشَّرِيفَ

کرم
منازل انقلاب

